

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی
به کنگره‌ی پانزدهم حزب
کمونیست (ب) اتحاد شوروی

ی. استالین

انتشارات حزب کار ایران (توفان)

مهر ۱۳۸۷

گزارش سیاسی کمیته‌ی
مرکزی به کنگره‌ی پانزدهم
حزب کمونیست (ب) اتحاد
شوروی

ی. استالین

ی. استالین

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به
کنگره‌ی پانزدهم حزب کمونیست
(ب) اتحاد شوروی

۳ دسامبر ۱۹۲۷

این کتاب از روی آخرین چاپ روسی آن که در سال ۱۹۵۰ به توسط بنگاه دولتی سیاسی اتحاد شوروی در مسکو انتشار یافت، به فارسی ترجمه شده است.

فهرست

I - بحران روز افزون سرمایه‌داری جهانی و

- ۴ وضع خارجی اتحاد شوروی
- ۱ - اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و تشدید مبارزه
۴ بر سر بازارهای خارجی
- ۲ - سیاست بین‌المللی سرمایه‌داری و تدارک
۷ جنگ‌های نوین امپریالیستی
- ۳ - وضع جنبش انقلابی جهان و مبشرین
۱۲ اعتلای نوین انقلابی
- ۴ - جهان سرمایه‌داری و اتحاد جماهیر
۱۴ شوروی سوسیالیستی
- ۱۸ ۵ - نتایج

II - کامیابی‌های ساختمان سوسیالیستی

- ۲۰ و وضع داخلی اتحاد شوروی
- ۱ - اقتصادیات ملی من حیث‌المجموع
۲۱
- ۲ - نواخت تکامل صنایع بزرگ سوسیالیستی ما
۲۶
- ۳ - نواخت تکامل کشاورزی ما
۲۸
- ۴ - طبقات، دستگاه دولتی، تکامل فرهنگی کشور
۳۶

III - حزب و اپوزیسیون

- ۴۶ ۱ - وضع حزب
- ۴۶ ۲ - نتایج مباحثه
- ۵۲ ۳ - اختلافات اساسی بین حزب و اپوزیسیون
- ۵۴ ۴ - و اما از این پس چه؟
- ۶۱

IV - ترازنامه‌ی کلی

۶۶

بیان سخن گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی
۷ دسامبر سال ۱۹۲۷

۶۸

۶۸

۱ - درباره‌ی نطق راکوفسکی

۷۰

۲ - درباره‌ی نطق کامنف

۷۹

۳ - نتیجه

۸۲

توضیحات

I

بحران روز افزون سرمایه‌داری جهانی و وضع خارجی اتحاد شوروی

رفقا، کشور ما در شرایط احاطه‌ی سرمایه‌داری به سربرده و رشد می‌یابد. وضع خارجی آن تنها به نیروهای داخلی وابسته نیست بلکه هم‌چنین با چگونگی احاطه‌ی سرمایه‌داری و وضع کشورهای سرمایه‌داری که کشور ما را احاطه کرده‌اند، با قوت و ضعف آنها، با قدرت و ضعف طبقات مظلوم در سراسر جهان و با قوت و ضعف جنبش‌های انقلابی این طبقات بستگی دارد. من دیگر از این که انقلاب ما بخشی از جنبش انقلابی بین‌المللی طبقات مظلوم است، سخنی نمی‌گویم.

به این دلیل من بر آنم که گزارش کمیته‌ی مرکزی باید از تشریح وضع بین‌المللی کشور ما، از تشریح وضع کشورهای سرمایه‌داری و وضع جنبش انقلابی در تمام کشورها آغاز گردد.

۱ - اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و تشدید مبارزه بر سر بازارهای خارجی

الف.) نخستین مسئله عبارت است از وضع تولید و بازرگانی در کلان‌ترین کشورهای سرمایه‌داری.

رفقا، در این زمینه فاکت اساسی آنست که تولید کشورهای سرمایه‌داری طی این دو سال یعنی طی دوران مورد گزارش، از میزان قبل از جنگ تجاوز کرده و بر آن سبقت جسته است.

اینک اطلاعات چندی در این خصوص:

شاخص تولید جهانی چدن: در سال ۱۹۲۵ برابر با ۹۷,۶ درصد قبل از جنگ بود، در سال ۱۹۲۶ این تولید به ۱۰۰,۵ درصد قبل از جنگ بالغ می‌گردد، دربارهی سال ۱۹۲۷ اطلاعات کاملی در دست نیست و فقط

اطلاعاتی مربوط به نیمه‌ی اول سال موجود است که از افزایش باز هم بیشتر تولید چدن حکایت می‌کند.

شاخص تولید جهانی فولاد: در سال ۱۹۲۵، ۱۱۸,۵ درصد و در سال ۱۹۲۶، ۱۲۲,۶ درصد قبل از جنگ بوده است.

شاخص تولید جهانی زغال: در سال ۱۹۲۵، ۹۷,۹ درصد و در ۱۹۲۶، - جزئی تنزل کرده - ۹۶,۸ درصد گردیده است. اعتصاب انگلستان ظاهراً در اینجا تأثیر خود را بخشیده است.

مصرف جهانی ینبه: در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، برابر با ۱۰۸,۳ درصد قبل از جنگ و در ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، برابر با ۱۱۲,۵ درصد قبل از جنگ بوده است.

محصول جهانی پنج نوع غله: [۲] در سال ۱۹۲۵، ۱۰۷,۲ درصد قبل از جنگ در ۱۹۲۶، ۱۱۰,۵ درصد و در سال ۱۹۲۷، ۱۱۲,۳ درصد بوده است.

شاخص عمومی تولید جهانی با این آهستگی و با گام‌های کوچک به پیش رفته و از میزان قبل از جنگ تجاوز می‌کند. ولی بعضی کشورهای سرمایه‌داری نیز وجود دارند که گام بر نمی‌دارند بلکه می‌جهدند و میزان قبل از جنگ را در پشت سر می‌گذارند؛ ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی و تا حدی ژاپن از این قبیلند. اطلاعاتی راجع به ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی: افزایش صنایع استحصالی در سال ۱۹۲۵، ۱۴۸ - درصد قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۶، ۱۵۲ - درصد قبل از جنگ بوده است؛ افزایش صنایع استخراجی در سال ۱۹۲۵، ۱۴۳ - درصد قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۶، ۱۵۴ - درصد بوده است.

افزایش بازرگانی جهانی: بازرگانی جهانی همانند تولید به سرعت پیشرفت نمی‌کند و معمولاً از تولید عقب می‌ماند ولی در هر حال به میزان قبل از جنگ نزدیک شده است. شاخص مبادلات خارجی کالا در تمام جهان و در مهم‌ترین کشورها طی سال ۱۹۲۵، ۹۸,۱ - درصد قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۶، - ۹۷,۱ درصد بوده است. در کشورهای مختلف: ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی در سال ۱۹۲۵، ۱۳۴,۳ - درصد قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۶، ۱۴۳ - درصد؛ فرانسه: ۹۸,۲ درصد و ۹۹,۲ درصد؛ آلمان: ۷۴,۸ درصد و ۷۳,۶ درصد؛ ژاپن: ۱۷۶,۹ و ۱۷۰,۱ درصد.

رویه‌م رفته حالا دیگر بازرگانی جهانی به میزان قبل از جنگ نزدیک شده و در برخی کشورها از قبیل آمریکای شمالی و ژاپن هم اکنون از میزان قبل از جنگ نیز تجاوز کرده است.

بالاخره سومین سلسله‌ی فاکت‌ها حاکی است از پیشرفت فنی راسیونال کردن صنایع سرمایه‌داری، ایجاد رشته‌های نوین، تشدید جریان تراستی شدن و تشدید جریان کارتلی شدن صنایع در مقیاس بین‌المللی. به عقیده‌ی من همه از این فاکت‌ها آگاهند. بنابراین من در این خصوص به تفصیل نمی‌پردازم. فقط خاطر نشان می‌سازم که سرمایه نه فقط در رشته‌ی افزایش محصولات و هم چنین در رشته‌ی بازرگانی احراز موفقیت نموده، بلکه در رشته‌ی بهبود تکنیک تولید، در رشته‌ی پیشرفت فنی، در رشته‌ی راسیونال کردن تولید نیز موفقیت به دست آورده است و ضمناً همه‌ی اینها باعث تقویت بیشتر تراست‌های کلان و تشکیل کارتلی‌های انحصاری نیرومند نوینی گردیده است.

رفقا، اینهاست فاکت‌هایی که باید متذکر گردید و مبنای تحلیل قرار داد. آیا تمام اینها دال بر آنست که بدین ترتیب تثبیت سرمایه‌داری محکم و استوار گردیده است؟ البته نه! در گزارش کنگره‌ی ۱۴ نیز [۳] گفته شد که سرمایه‌داری ممکن است به سطح قبل از جنگ برسد، ممکن است از این سطح قبل از جنگ هم فراتر رود، ممکن است تولید خود را متمرکز سازد، ولی این امر هنوز بدان معنی نیست و ابداً هم بدان معنی نیست که تثبیت سرمایه‌داری در اثر این امر استحکام یابد و سرمایه‌داری بتواند ثبات قبل از جنگ خود را دوباره به دست آورد. به عکس، از خود همین تثبیت، از این که تولید رشد می‌یابد، از این که بازرگانی رشد می‌یابد، از این که بازرگانی در حالی که بازار جهانی و حدود این بازار و منطقه‌ی نفوذ گروه‌های مختلف امپریالیستی کم و بیش ثابت می‌ماند، - عمیق‌ترین و شدیدترین بحران سرمایه‌داری جهانی به وجود می‌آید که آن نیز جنگ‌های نوین را به بار آورده و وجود هرگونه تثبیتی را در معرض تهدید قرار می‌دهد. از تثبیت جزئی - تشدید بحران سرمایه‌داری برون می‌روید و بحران روینده نیز تثبیت را بر هم می‌زند - چنین است دیالکتیک تکامل سرمایه‌داری در لحظه‌ی کنونی تاریخ

ب. شاخص‌ترین جنبه‌ی این رشد تولید و بازرگانی سرمایه‌داری جهانی، این است که تکامل به طور ناموزون انجام می‌گیرد. تکامل بدین طریق صورت نمی‌گیرد که کشورهای سرمایه‌داری یکی بعد از دیگری به طور هموار و موزون جلو بروند، مزاحم یک‌دیگر نشوند و یک‌دیگر را سرنگون نسازند، بلکه به عکس، تکامل از راه افول و انحطاط برخی از کشورها و طلوع و اعتلاء برخی دیگر، به صورت پیکار مرگبار قاره‌ها و کشورها بر سر احراز الویت در بازارها صورت می‌پذیرد.

مرکز اقتصادی از اروپا به آمریکا و از اقیانوس اطلس به اقیانوس کبیر انتقال می یابد. و بدین ترتیب نیز وزن مخصوص آمریکا و آسیا در مبادلات جهانی کالا به زیان اروپا فزونی می یابد.

اینک پیکره‌های چند: اگر در سال ۱۹۱۳ سهم اروپا ۵۸,۵ درصد، سهم آمریکا ۲۱,۲ و سهم آسیا ۱۲,۳ درصد بازرگانی خارجی جهانی را تشکیل میداد، در عوض، در سال ۱۹۲۵ سهم اروپا ۵۰ درصد تنزل یافته، سهم آمریکا تا ۲۶,۶ درصد بالا رفته و سهم آسیا نیز تا ۱۶ درصد ترقی نموده است. به موازات کشورهای سرمایه‌داری که با تمام قوا به جلو، رو آورند (ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی و تا حدی ژاپن)، کشورهای نیز وجود دارند که از لحاظ اقتصادی راه انحطاط می پیمایند (انگلستان). در ردیف آلمان رشد یابنده‌ی سرمایه‌داری و کشورهای طالع‌ی که در سال‌های اخیر راه اعتلاء می پیمایند (کانادا، استرالیا، آرژانتین، چین، هندوستان) کشورهای سرمایه‌داری دیگری نیز وجود دارند که در جریان ثبات یافتن هستند (فرانسه، ایتالیا). تعداد مدعیان بازارهای فروش زیاد می شود، امکانات تولید فزون تر می گردد، عرضه فزونی می یابد، ولی وسعت بازارها و حدود مناطق نفوذ کم و بیش ثابت می ماند.

چنین است اساس تضادهای آشتی ناپذیر و روز افزون سرمایه‌داری کنونی.

پ.) این تضاد بین افزایش امکانات تولیدی و ثبات نسبی بازارها باعث شده است که هم اکنون مسئله‌ی بازارها، مسئله‌ی اساسی سرمایه‌داری را تشکیل دهد. حدت مسئله‌ی بازارهای فروش به طور اعم و حدت مسئله‌ی بازارهای خارجی به طور اخص و از آن جمله مسئله‌ی بازار برای صدور سرمایه - چنین است وضع فعلی سرمایه‌داری.

و اصولاً علت آن که کمباری کارخانه‌ها و فابریک‌ها به پدیده‌ای عادی بدل گردیده، همین است. تشدید موانع گمرکی فقط به آتش دامن می زند. بازارها و مناطق نفوذ کنونی، دیگر برای سرمایه‌داری تنگ گردیده است. تشبثات مسالمت جویانه برای حل مسئله‌ی بازارها به نتیجه نرسید و نمی توانست هم برسد. اعلامیه‌ی معروف بانکداران در سال ۱۹۲۶ در باب آزادی بازرگانی، به طوری که می دانیم، دچار ورشکستگی گردید. [۴] کنفرانس اقتصادی جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۲۷ نیز که هدفش "اتحاد منافع اقتصادی" کشورهای سرمایه‌داری بود، دچار ورشکستگی شد. راه حل مسالمت آمیز مسئله‌ی بازارها برای سرمایه‌داری مسدود است. برای سرمایه‌داری "چاره‌ی" منحصر به فردی باقی می ماند و آن: تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ از راه زور، از راه تصادمات جنگی و از راه جنگ‌های نوین امپریالیستی است.

از تثبیت - نمو بحران سرمایه‌داری پدید می‌آید

۲ - سیاست بین‌المللی سرمایه‌داری و تدارک جنگ‌های نوین امپریالیستی

الف.) در این مورد مسئله‌ی تجدید تقسیم جهان و مناطق نفوذ، که اساس بازارهای خارجی را تشکیل می‌دهد، اکنون مسئله‌ی اساسی سیاست سرمایه‌داری جهانی است. من هم اکنون گفتم که وضع کنونی تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ که در نتیجه‌ی آخرین جنگ امپریالیستی مستقر گردیده حالا دیگر کهنه شده است. این تقسیم اکنون نه آمریکای شمالی را راضی می‌کند، که به آمریکای جنوبی قناعت نورزیده و می‌کوشد در آسیا (و در درجه‌ی اول در چین) جای گیر شود، نه انگلستان را که دومینیون‌ها و یک عده از مهم‌ترین بازارهای خاور از چنگش به در می‌روند، نه ژاپن را که انگلستان و آمریکا دمبدم در چین "مزاحمش" می‌شوند، نه ایتالیا و فرانسه را که بین آنها تعداد بی‌شماری "مسائل متنازع‌فیه" خواه در کشورهای دانوب و خواه در دریای مدیترانه وجود دارد و نه به طریق اولی آلمان را که هنوز هم بدون مستعمره مانده است.

از اینجا است جد و جهد "همگانی" به منظور تقسیم مجدد بازارها و منابع مواد خام. محتاج به اثبات نیست که بازارهای آسیا و راه‌هایی که بدانها ممتد می‌گردند، عرصه‌ی عمده‌ی پیکار است. از اینجا یک عده مسائل گرهی که کانون‌های تصادمات نوین را تشکیل می‌دهند، پدید می‌آید. از اینجا است مسئله‌ی موسوم به اقیانوس ساکن (تناقض آمریکا - ژاپن - انگلستان) که منشاء مبارزه در راه احراز اولویت در آسیا و در راه‌های ممتد بدانست. از اینجا است مسئله‌ی دریای مدیترانه (تناقض انگلستان - فرانسه - ایتالیا) که منشاء مبارزه در راه تفوق بر سواحل دریای مدیترانه و منشاء مبارزه برای کوتاه‌ترین راه‌های خاور است. از اینجا است تشدید مسئله‌ی نفت (تناقض انگلستان - آمریکا)، زیرا بدون نفت نمی‌توان جنگید و هر کس در امر نفت برتری داشته باشد در جنگ آینده شانس پیروزی خواهد داشت.

چندی پیش در مطبوعات انگلیسی "آخرین" نقشه‌ی چمبرلن برای "فیصله دادن" به مسئله‌ی دریای مدیترانه درج شده بود. من نمی‌توانم موثق بودن وجود این نقشه را تضمین کنم. ولی در این که انتشار نقشه‌ی چمبرلن در مطبوعات خود قرینه و علامتی به شمار می‌رود، نمی‌توان تردید داشت. این نقشه عبارت

از آن است که "ماندات" سوریه از دست فرانسه به دست ایتالیا منتقل گردد، طنجه در ازاء یک جبران مالی به اسپانیا؛ به فرانسه واگذار شود، کامرون به آلمان مسترد شود، ایتالیا به عهده بگیرد که دیگر در بالکان دست از لند بردارد و غیره.

تمام این کارها تحت لوای مبارزه علیه شوراها انجام می پذیرد. چنان که می دانیم اکنون به طور کلی هیچ رذالتی نیست که به آن دست بزنند و پای شوراها را در آن کار کثیف به میان نکشند.

ولی معنای واقعی این نقشه چیست؟ معنای این نقشه آن است که بورژوازی فرانسه را از سوریه برانند. سوریه از قدیم الایام دروازه‌ی خاور و بین‌النهرین و مصر و غیره بوده است. از سوریه میتوان هم در ناحیه‌ی کانال سوئز و هم در ناحیه‌ی بین‌النهرین به انگلستان آسیب رساند. و به همین جهت است که ظاهراً چمبرلن می خواهد به این وضع نامطبوع خاتمه دهد. حاجت به ذکر نیست که فاکت انتشار این نقشه را در مطبوعات نمی توان تصادفی دانست. ارزش این فاکت در آن است که آن ستیزه جوئی و آن مناقشات و تصادمات جنگی را که مناسبات فعلی به اصطلاح "دول معظم" آبهستن آنهاست، با وضوح تمام توصیف می کند.

و اما درباره‌ی وضع کنونی مسئله‌ی نفت و مبارزه‌ی موجود در اطراف آن؛ مجله‌ی آمریکائی "ووردس وورک" [۵]، (Word's Work) در شماره‌ی اکتبر خود با رسائی تمام می نویسد:

« امر صلح و حسن تفاهم بین ملل انگلوساکسون در معرض یک تهدید به تمام معنی واقعی قرار گرفته است... به همان نسبت که نیازمندی بازرگانان و صاحبان صنایع آمریکا به پشتیبانی وزارتخانه‌ها بیشتر گردد به همان اندازه نیز پشتیبانی مزبور ناگزیر تشدید خواهد یافت. وقتی دولت بریتانیا خود را عین صنایع نفت بریتانیا بشمارد، در آن صورت دیر یا زود دولت آمریکا نیز خود را عین صنایع نفت آمریکا خواهد شمرد. با انتقال این مبارزه به حیثه‌ی عمل دولت‌ها ناگزیر خطر جنگ فوق‌العاده افزایش خواهد یافت. »

نمی توان تردیدی داشت که جریان امور منجر به تشکیل ائتلافات نوین دول به منظور تدارک جنگ‌های نوینی بر سر بازارهای خارجی، بر سر منابع مواد خام و بر سر راه‌های ممتد بدانها می گردد.

ب. آیا در دوره‌ی مورد گزارش تلاش‌هایی برای "فیصله‌ی مسالمت آمیز" تصادمات نظامی که در حال نضجند، صورت گرفته است؟ بلی، صورت گرفته است. بیش از آن چه که انتظار می‌رفت صورت گرفته است. ولی این تلاش‌ها به هیچ نتیجه و مطلقاً به هیچ نتیجه‌ای نرسید، به علاوه تلاش‌های مزبور فقط پرده‌ی ساتری بود به منظور استتار عملیات تدارکی "دول معظم" برای جنگ نوین، پرده‌ی ساتری که منظور آن فریب مردم و "افکار عمومی" بود.

مثلاً جامعه‌ی ملل را برداریم که به عقیده‌ی مطبوعات دروغ‌پرداز بورژوازی و مطبوعات سوسیال دموکرات - که در دروغ‌پردازی از آنها کم نمی‌آورند - حربه‌ی صلح است. یاوه‌سرائی‌های جامعه‌ی ملل در باب مسئله‌ی صلح و خلع سلاح و تقلیل تسلیحات به کجا منجر شد؟ جز اغواء توده‌ها، جز زبانه زدن آتش تسلیحات، جز تشدید نوین تصادماتی که در حال نضجند، به هیچ نتیجه‌ی خوبی منجر نشد. مگر می‌توان این موضوع را تصادفی شمرد که جامعه‌ی ملل مدت سه سال است در اطراف صلح و خلع سلاح یاوه‌سرائی می‌کند، مدت سه سال است به اصطلاح انترناسیونال دوم این یاوه‌سرائی دروغین را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد، ولی "ملل" هم چنان مسلح می‌شوند و باز هم مسلح می‌شوند، دامنه‌ی تصادمات قدیمی بین "دول معظم" را توسعه می‌دهند، تصادمات نوینی بر آن می‌افزایند و بدین ترتیب به امر صلح لطمه می‌زنند؟

آیا ناکامی کنفرانس سه‌گانه (انگستان، آمریکا، ژاپن) [۶] در باب تقلیل تسلیحات دریائی از چه چیزی حکایت می‌کند جز این که مسئله‌ی اقیانوس ساکن سرچشمه‌ی جنگ‌های امپریالیستی نوین بوده و "دول معظم" نه مایل به خلع سلاحند و نه مایل به تقلیل تسلیحات؟ جامعه‌ی ملل برای جلوگیری از این خطر چه کرده است؟

یا این که مثلاً پیشنهادهای اخیر هیئت نمایندگی شوروی را در ژنو در باب مسئله‌ی خلع سلاح حقیقی (نه ظاهری) بر داریم. [۷] چه گونه باید این فاکت را توضیح داد که اعلامیه صریح و صادقانه‌ی رفیق لیتوینف در باب خلع سلاح کامل، جامعه‌ی ملل را بهت زده ساخت و برایش "به کلی غیر مترقب" بود؟ آیا این حقیقت حاکی از آن نیست که جامعه‌ی ملل وسیله‌ی صلح و خلع سلاح نبوده بلکه وسیله‌ی استتار تسلیحات نوین و تدارک جنگ‌های نوین است؟

مطبوعات مزدور بورژوازی کلیه‌ی کشورها از ژاپن گرفته تا انگلستان، و از فرانسه گرفته تا آمریکا با تمام نیروی حلقوم خود فریاد می‌زنند که پیشنهادهای شوروی در باب خلع سلاح "صادقانه نیست". پس چرا در این صورت صادقانه بودن پیشنهادهای شوروی را مورد آزمایش قرار نداده و فوراً

و عملاً به خلع سلاح و یا لاقل یک تقلیل تسلیحات جدی نمی پردازند؟ چه چیز مانع این کار شده است؟

یا مثلاً سیستم کنونی "قراردادهای مودت" بین دول سرمایه‌داری، قرارداد فرانسه و یوگوسلاوی، قرارداد ایتالیا و آلبانی، "قرارداد مودت" بین لهستان و لیتوانی که پیلسودسکی در تدارک آنست، "سیستم لوکارنو" [۸]، "روح لوکارنو" و غیره را بر داریم - اگر اینها سیستم تدارک جنگ‌های نوین و آرایش قوا برای برخوردهای جنگ آینده نیست، پس چیست؟
یا مثلاً حقایق زیر را بر داریم:

از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۷ تعداد نفرات ارتش‌های فرانسه، انگلستان، ایتالیا، ایالات متحدهی آمریکای شمالی و ژاپن از ۱۸۸۸۰۰۰ نفر به ۲۲۶۲۰۰۰ نفر افزایش یافته است؛ در ظرف همین دوره بودجه‌های جنگی همین کشورها از ۲۳۴۵ میلیون روبل طلا به ۳۹۴۸ میلیون افزایش یافته است؛ تعداد هواپیماهای موجود در ارتش‌های این پنج کشور از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷، از ۲۶۵۵ به ۴۳۴۰ رسیده است؛ ظرفیت رزمناوهای این پنج دولت از ۷۲۴ هزار تن در سال ۱۹۲۲ به ۸۶۴ هزار تن در سال ۱۹۲۶ ترقی یافته است؛ وضع تولید شیمیائی نظامی از اظهاریهی معروف رئیس سرویس شیمیائی نظامی ایالات متحدهی آمریکای شمالی، ژنرال فریس معلوم می‌شود: "یک بمب شیمیائی هوائی به وزن ۴۵۰ کیلو گرم، که با لویزیت پر شده باشد، می‌تواند ده محلهی نیویورک را غیر قابل سکونت سازد و صد تن بمب لویزیت که با پنجاه هواپیما ریخته شود، می‌تواند تمام نیویورک را لاقل برای یک هفته غیر قابل سکونت سازد".

اگر این فاکت‌ها حاکی از تدارک هر چه سریع‌تر جنگ نوین نیست، پس حاکی از چیست؟

نتایج "سیاست صلح" و سیاست "خلع سلاح" دول بورژوازی به طور اعم و جامعهی ملل به طور اخص و از آن جمله نتایج خوش خدمتی سوسیال دموکراسی در آستان سرمایه از این قرار است.

سابق بر این افزایش تسلیحات را به بهانهی وجود آلمانی که سرایا مسلح است، توجیه می‌کردند. اکنون این "توجیه" در نتیجهی خلع سلاح شدن آلمان منتفی شده است.

مگر واضح نیست که افزایش تسلیحات به حکم ناگزیری جنگ‌های نوین امپریالیستی بین "دول معظم"، انجام می‌پذیرد و "روح جنگ" مضمون اصلی "روح لوکارنو" را تشکیل می‌دهد.

به عقیدهی من "مناسبات مسالمت آمیز" کنونی را می‌توان به پیراهن کهنه‌ی مندرسی تشبیه کرد که از وصله‌هایی تشکیل یافته که رشته‌ی نازکی به

یک دیگر متصلشان ساخته است، فقط کافی است این رشته را اندکی به سختی کشید، آن را در یک نقطه گسیخت تا آن که تمام پیراهن از هم فروپاشد و از آن به جز وصله‌هایی چند باقی نماند. کافی است "مناسبات مسالمت آمیز" کنونی را در جایی، در آلبانی یا در لیتوانی، در چین یا در آفریقای شمالی، تکانی داد تا آن که کلیه‌ی "این بنای مناسبات مسالمت آمیز" فرو ریزد.

در آستانه‌ی جنگ امپریالیستی اخیر یعنی هنگامی که وقوع قتل در سراجئو [۹] به بروز جنگ منجر گردید، وضع بدین منوال بود.

اکنون نیز وضع بدین منوال است.

از تثبیت - ناگزیری جنگ‌های امپریالیستی نوین بر می خیزد.

۳ - وضع جنبش انقلابی جهان و مبشرین اعتلای نوین انقلابی

الف.) برای جنگ افزایش تسلیحات کافی نیست، تشکیل ائتلاف‌های نوین هم کافی نیست. برای این منظور، تحکیم عقبگاه کشورهای سرمایه‌داری نیز لازمست. هیچ کشور سرمایه‌داری چنانچه مقدماً عقبگاه خود را محکم نساخته و کارگران "خود" و مستعمرات "خود" را رام نکرده باشد، نمی تواند به جنگ جدی مبادرت ورزد. فاشیستی شدن تدریجی سیاست دول بورژوازی از اینجا بر می خیزد.

این فاکت را نمی توان تصادفی شمرد که اکنون در فرانسه بلوک راست، در انگلستان بلوک هیکس - دتردینگ - ائورکرات، در آلمان بلوک بورژوازی، در ژاپن حزب نظامی و در ایتالیا و لهستان حکومت‌های فاشیستی حکمرواست.

از اینجا است فشار بر طبقه‌ی کارگر، قانون مربوط به اتحادیه‌های کارگری در انگلستان [۱۰]، قانون مربوط به "تسلیح ملت" در فرانسه [۱۱]، لغو روز کار هشت ساعته در یک عده از کشورها، تعرض بورژوازی به پرولتاریا در همه جا.

از اینجا است تشدید فشار بر مستعمرات و کشورهای وابسته، تقویت ارتش‌های امپریالیستی در این کشورها که تعداد آنها به یک میلیون بالغ شده است و ضمناً بیش از ۷۰۰ هزار نفر آنها در "مناطق نفوذ" و "متصرفات" بریتانیا، مستقر گردیده‌اند.

ب) درک این مطلب دشوار نیست که این فشار دد منشانه‌ی دول فاشیست شده، نمی‌توانست با جنبشی از طرف ملل ستمکش مستعمرات و طبقه‌ی کارگر متروپول‌ها پاسخ داده نشود. فاکت‌هایی از قبیل رشد جنبش‌های انقلابی در چین، در اندونزی، در هند و غیره نمی‌توانند در سرنوشت امپریالیسم جهانی تأثیر قطعی نداشته باشند.

خودتان قضاوت کنید. از یک میلیارد و ۹۰۵ میلیون سکنه‌ی تمام کره‌ی زمین یک میلیارد و ۱۳۴ میلیون در مستعمرات و کشورهای وابسته زندگی می‌کنند، ۱۴۳ میلیون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی می‌کنند، ۲۴۶ میلیون در کشورهای حد فاصل و فقط ۳۶۳ میلیون در کشورهای بزرگ امپریالیستی که مستعمرات و کشورهای وابسته را تحت اسارت دارند به سر می‌برند.

واضح است که بیداری انقلابی کشورهای مستعمره و وابسته مبشر پایان امپریالیسم جهانی است. این موضوع که هنوز انقلاب چین به پیروزی مستقیم بر امپریالیسم منجر نشده است، نمی‌تواند از لحاظ دورنمای انقلاب اهمیت قاطعی داشته باشد. اصولاً انقلاب‌های کبیر خلقی هرگز در نخستین دور بر آمد خود پیروز نمی‌شوند. آنها طی یک سلسله جزر و مدها رشد و استحکام می‌یابند. همه جا، و از آن جمله در روسیه نیز، چنین بوده است. در چین نیز چنین خواهد بود.

مهم‌ترین نتیجه‌ی انقلاب چین عبارت از این است که این انقلاب صدها میلیون استثمار شونده و ستمکش را از خواب دیرین بر انگیزته و آنها را به جنبش در آورده، ماهیت ضد انقلابی دار و دسته‌ی ژنرال‌ها را تماماً افشاء ساخته، نقاب گومپاندانی‌های خادم ضد انقلاب را دریده، اعتبار حزب کمونیست را بین توده‌های مردم استوار ساخته، جنبش را رویهم رفته به مدارج عالی تری ارتقاء داده و اخگر امیدواری‌های نوینی را در قلوب میلیون‌ها افراد طبقات ستمکش هندوستان، اندونزی و غیره فروزان ساخته است. فقط نابینایان و افراد ضعیف‌النفس می‌توانند در این امر که کارگران و دهقانان چینی به سوی اعتلای انقلابی نوینی پیش می‌روند، تردیدی به خود راه دهند.

و اما در مورد جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر اروپا باید گفت که در اینجا و در این زمینه نیز ما با علائم بارز چپ‌گرایی قشرهای پائین کارگران و جنب و جوش انقلابی روبرو هستیم. فاکت‌هایی از قبیل اعتصاب همگانی و اعتصاب صنایع زغال سنگ انگلستان، [۱۲] بر آمد انقلابی کارگران در وین، [۱۳] تظاهرات انقلابی در فرانسه و آلمان به مناسبت قتل ساکو و وانستی، [۱۴] موفقیت‌های انتخاباتی احزاب کمونیست آلمان و لهستان، قشربندی آشکار جنبش کارگران در انگلستان که در نتیجه‌ی آن کارگران به چپ و سرانشان به راست

می‌گیرند و خود را، به آغوش سوسیال - امپریالیسم علنی می‌افکنند، قلب ماهیت انترناسیونالیسم دوم و تبدیل آن به زائده‌ی مستقیم جامعه‌ی امپریالیستی ملل، سقوط اعتبار احزاب سوسیال - دموکرات در بین توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر، افزایش همه‌جانبه‌ی نفوذ و اعتبار کمینترن و شعب آن بین پرولتارهای تمام کشورها، افزایش اعتبار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بین طبقات ستمکش سراسر جهان، "کنگره‌ی دوستان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" [۱۵] و غیره، - تمام این فاکت‌ها بدون تردید حاکی از آن است که اروپا به مرحله‌ی نوین اعتلای انقلابی گام می‌گذارد.

در صورتی که فاکتی مانند قتل ساکو و وانستی بتواند انگیزه‌ای برای تظاهرات طبقه‌ی کارگر گردد، آنگاه این امر بدون تردید حاکی از آن است که در بطون طبقه‌ی کارگر انرژی انقلابی اندوخته می‌شود و این انرژی در جستجوی موجب و فرصت و حتی گاهی فرصت به ظاهر ناچیزی بوده و خواهد بود تا برون‌جسته و بر رژیم سرمایه‌داری تاختن گیرد.

ما خواه در مستعمرات و خواه در متروپل‌ها در آستانه‌ی اعتلای انقلابی نوین هستیم.

از تثبیت - اعتلای انقلابی نوین بر می‌خیزد.

۴ - جهان سرمایه‌داری و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

الف.) بدین ترتیب ما کلیه‌ی علائم عمیق‌ترین بحران و نا استواری روز افزون سرمایه‌داری جهانی را مشاهده می‌کنیم.

اگر بتوان بحران موقت اقتصادی بعد از جنگ را در سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ که موجب هرج و مرج در داخل و گسیختگی روابط در خارج کشورهای سرمایه‌داری گردید و در نتیجه‌ی همین هم دوران تثبیت جزئی فرارسید، سپری شده دانست، در مقابل، بحران عمومی و اساسی سرمایه‌داری که در نتیجه‌ی پیروزی انقلاب اکتبر و انفکاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از سیستم سرمایه‌داری جهانی پدید آمده، نه فقط سپری نشده، بلکه برعکس، بیش از پیش عمیق می‌گردد و ارکان وجود سرمایه‌داری جهانی را به لرزه در می‌آورد.

تثبیت نه تنها مانع بسط این بحران عمومی و اساسی نگردد، بلکه به عکس، زمینه و سرچشمه‌ای نیز برای بسط آتی آن به وجود آورد. مبارزه روز

افزون بر سر بازارها، ضرورت تقسیم مجدد جهان و مناطق نفوذ، ورشکستگی پاسیفیسم بورژوائی و جامعه‌ی ملل، اقدامات پر تب و تابى که نظریه‌ی احتمال جنگ نوین برای تشکیل ائتلاف‌های جدید و آرایش قوا به عمل می‌آید، افزایش دیوانه‌وار تسلیحات، تضییقات ددمنشانه علیه طبقه‌ی کارگر و کشورهای مستعمره، رشد جنبش‌های انقلابی در مستعمرات و در اروپا، افزایش اعتبار کمینترن در سراسر جهان، و بالاخره تحکیم قدرت اتحاد شوروی و تقویت اعتبار آن بین کارگران اروپا و توده‌های زحمتکش مستعمرات، - اینها همه واقعیاتی است که نمی‌تواند ارکان سرمایه‌داری جهانی را به لرزه در نیورد.

تثبیت سرمایه‌داری بیش از پیش یوسیده و نا استوار می‌شود.

اگر تا یکی دو سال قبل ممکن و لازم بود از فروکش امواج انقلابی در اروپا سخن گفته شود، اکنون ما کاملاً حق داریم دعوی کنیم که اروپا آشکارا وارد مرحله‌ی اعتلای نوین انقلابی می‌گردد. من دیگر از مستعمرات و کشورهای وابسته که در آنجا وضع امپریالیست‌ها بیش از پیش فلاکت آمیز می‌گردد، سخن نمی‌گویم.

ب.) امیدواری‌های سرمایه‌داران مبنی بر رام کردن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، مبنی بر قلب ماهیت آن به سوی سرمایه‌داری، مبنی بر سقوط اعتبار آن بین کارگران اروپا و توده‌های زحمتکش مستعمرات بر باد رفت. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ویژه به مثابه‌ی کشور سازنده‌ی سوسیالیسم رشد یافته، تکامل می‌یابد. نفوذ آن بین کارگران و دهقانان تمام جهان افزایش یافته، تحکیم می‌پذیرد. خود موجودیت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به عنوان کشور سازنده‌ی سوسیالیسم، یکی از مهم‌ترین عوامل تلاشی سرمایه‌داری جهانی و لطمه زدن به استواری آن خواه در اروپا و خواه در مستعمرات می‌باشد اتحاد شوروی آشکارا به پرچم طبقه‌ی کارگر اروپا و خلق‌های ستمکش مستعمرات مبدل می‌گردد.

از این رو، به عقیده‌ی سردمداران بورژوازی، به منظور هموار کردن زمینه برای جنگ‌های امپریالیستی نوین و برای در هم فشردن هر چه بیشتر طبقه‌ی کارگر "خود" و منقاد نمودن مستعمرات "خود" و نیز به منظور عقبگاه سرمایه‌داری، لازم است مقدم بر همه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، این کانون و نشاگاه انقلاب را که در عین حال یکی از بزرگ‌ترین بازارهای فروش برای کشورهای سرمایه‌داری است، منقاد ساخت. از اینجاست جان گرفتن تمایلات مداخله جویانه بین امپریالیست‌ها و سیاست منفرد ساختن اتحاد شوروی، سیاست احاطه اتحاد شوروی و سیاست فراهم نمودن موجبات لازم برای جنگ با اتحاد شوروی.

تشدید تمایلات مداخله جویانه در اردوگاه امپریالیست‌ها و تهدید جنگ (علیه اتحاد شوروی) یکی از عوامل اساسی وضع کنونی است.

در اوضاع و احوال بحران بسط یابنده‌ی سرمایه‌داری، بورژوازی انگلستان طرفی به شمار میرود که بیش از همه "در معرض تهدید قرار گرفته" و "آسیب دیده" است. و همین بورژوازی است که ابتکار امر تشدید تمایلات مداخله جویانه را به عهده‌ی خود گرفته است. بدیهیست که کمک کارگران شوروی به کارگران زغال سنگ انگلستان و ابراز همدردی طبقه‌ی کارگر اتحاد شوروی نسبت به جنبش‌های انقلابی چین نمی‌توانست به آتش دامن نزند. کلیه‌ی این اوضاع و احوال موجب قطع روابط انگلستان با اتحاد شوروی و تیرگی مناسبات با یک عده دول دیگر گردید.

پ. از این رو مبارزه‌ی دو تمایل در مناسبات بین دنیای سرمایه‌داری و اتحاد شوروی یعنی تمایل تجاوز جنگی (انگلستان مقدم بر همه) و تمایل ادامه‌ی مناسبات مسالمت آمیز (یک عده کشورهای دیگر سرمایه‌داری)، در لحظه‌ی کنونی نکته‌ی اساسی را در سیستم مناسبات خارجی تشکیل می‌دهد.

فاکت‌هایی که مبین تمایل مناسبات مسالمت آمیز، در دوره‌ی مورد گزارش می‌باشند، عبارتند از: قرارداد عدم تعرض با ترکیه؛ قرارداد تضمینی با آلمان؛ موافقت‌نامه‌ی گمرکی با یونان؛ موافقت‌نامه با آلمان درباره‌ی اعتبارات؛ قرارداد تضمینی با افغانستان؛ قرارداد تضمینی با لیتوانی؛ پاراف قرارداد تضمینی با لاتوی؛ قرارداد بازرگانی با ترکیه؛ حل و فصل اختلافات با سوئیس؛ قرارداد بی‌طرفی با ایران؛ بهبود مناسبات با ژاپن؛ بسط روابط اقتصادی با آمریکا و ایتالیا.

فاکت‌هایی که مبین تمایل به تجاوز جنگی، در دوره‌ی مورد گزارش می‌باشند، عبارتند از: یادداشت انگلستان به مناسبات مساعدت مالی به کارگران اعتصابی معادن زغال سنگ؛ حمله به نمایندگان دیپلماسی شوروی در پکن و تیان تسزین و شانگهای؛ حمله به آرکس [۱۶]؛ قطع روابط انگلستان با اتحاد شوروی؛ قتل ویکوف [۱۷]؛ عملیات تروریستی مزدوران انگلستان در اتحاد شوروی؛ وخامت مناسبات با فرانسه در مسئله‌ی باز خواندن راکوفسکی.

اگر تا یکی دو سال قبل ممکن و لازم بود از دوران تا اندازه‌ای موازنه و "همزیستی مسالمت آمیز" بین اتحاد شوروی و جهان سرمایه‌داری سخن گفته شود، در مقابل اکنون هر گونه دلیلی در دست داریم برای آن که دعوی کنیم "دوره‌ی همزیستی مسالمت آمیز" به سر میرسد و جای خود را به دوران تاخت و تازهای امپریالیستی و تدارک مداخله‌ی مسلحانه علیه اتحاد شوروی واگذار می‌نماید.

راست است، تشبثات انگلستان برای تشکیل جبهه‌ی واحد علیه اتحاد شوروی هنوز به جایی نرسیده است. علل این عدم موفقیت عبارت است از: تضاد منافع در اردوگاه امپریالیست‌ها، ذینفع بودن بعضی کشورها در برقراری روابط اقتصادی با اتحاد شوروی، سیاست صلح جویانه‌ی اتحاد شوروی، عکس‌العمل طبقه‌ی کارگر اروپا، ترس امپریالیست‌ها از درگرفتن انقلاب در خانه‌ی خودشان در صورت وقوع جنگ با اتحاد شوروی. ولی این امر هنوز بدان معنی نیست که انگلستان از فعالیت خود برای تشکیل جبهه‌ی واحد علیه اتحاد شوروی دست بر خواهد داشت و موفق به تشکیل چنین جبهه‌ای نخواهد گشت. علیرغم عدم موفقیت موقتی انگلستان هنوز خطر جنگ باقی است.

از این رو وظیفه‌ی ما این است که تضادهای موجوده در اردوگاه امپریالیست‌ها را به حساب آوریم. و به سرمایه‌داران "صلح بهائی" داده و جنگ را به تأخیر اندازیم و کلیه‌ی تدابیر را برای حفظ مناسبات مسالمت آمیز به کار بریم.

ما نمی‌توانیم این سخنان لنین را فراموش کنیم که در امور ساختمانی ما بسی چیزها منوط به آنست که ما موفق خواهیم شد جنگ با جهان سرمایه‌داری را به تأخیر اندازیم یا نه؛ این جنگ ناگزیر است ولی میتوان آن را یا تا لحظه‌ای که انقلاب پرولتاری در اروپا نضج یابد، یا تا لحظه‌ای که انقلاب‌های مستعمراتی کاملاً نضج یابند، و یا بالاخره تا لحظه‌ای که سرمایه‌داران بر سر تقسیم مستعمرات به جان هم افتند، به تأخیر انداخت.

از این رو حفظ مناسبات مسالمت آمیز با کشورهای سرمایه‌داری وظیفه‌ی حتمی ماست.

اساس مناسبات ما با کشورهای سرمایه‌داری عبارت است از امکان همبودی دو سیستم متباین. عمل، صحت این نظر را کاملاً تأیید کرده است. در اینجا مسئله‌ی وام‌ها و اعتبارات گاهی سنگ پیش پا می‌شود. سیاست ما در این مورد واضح است. سیاست ما بر فرمول: "بده بستان" مبتنی است. اگر برای بارور ساختن صنایع ما اعتبار می‌دهی، قسط معینی از بدهی‌های قبل از جنگ را، که ما آن را به مثابه‌ی ربح اضافی برای اعتبارات می‌دانیم، خواهی ستاند. ندهی - نمی‌ستانی. واقعیت حاکی از آنست که ما در رشته‌ی دریافت اعتبارات صنعتی موفقیت‌هایی به دست آورده‌ایم. در این مورد من نه تنها آلمان بلکه آمریکا و انگلستان را هم در نظر دارم. راز این امر در کجاست؟ در آنجاست که کشور ما بزرگ‌ترین بازار برای واردات ماشین‌آلات بوده و کشورهای سرمایه‌داری اتفاقاً به فروش این گونه فرآورده‌ها نیازمندند.

۵ - نتایج

نتایج چنین است:

اولاً تضادها در داخل سرمایه‌داری رشد می‌یابند؛ تجدید تقسیم دوباره‌ی جهان از راه جنگ برای سرمایه‌داری امری ضروری گردیده است؛ بخشی از جهان سرمایه‌داری که انگلستان بر رأس آن است تمایلات مداخله جویانه دارد؛ بخش دیگر جهان سرمایه‌داری مایل نیست در امر جنگ علیه‌ی اتحاد شوروی دخالت ورزد و ترجیح می‌دهد با آن روابط اقتصادی برقرار کند؛ بین این دو تمایل مبارزه وجود دارد و اتحاد شوروی تا حد معینی امکان دارد این تضادها را برای حفظ صلح به حساب آورد.

ثانیاً ما با تثبیتی روبرو هستیم که در هم فرو می‌ریزد؛ جنبش‌های انقلابی مستعمراتی رشد می‌یابد؛ علائم اعتلای انقلابی نوینی در اروپا دیده می‌شود؛ اعتبار کمینترن و شعبات آن در سراسر جهان افزایش می‌پذیرد؛ علاقه‌ی طبقه‌ی کارگر اروپا نسبت به اتحاد شوروی آشکارا در فزونی است؛ نیرومندی اتحاد شوروی روز افزون است و اعتبار طبقه‌ی کارگر کشور ما، بین طبقات ستمکش کلیه‌ی جهان تحکیم می‌یابد.
از اینجا وظایف حزب ما:

۱- در رشته‌ی جنبش‌های انقلابی بین‌المللی:

- الف) مبارزه در راه تکامل احزاب کمونیست در سراسر جهان؛
- ب) مبارزه در راه تحکیم اتحادیه‌های کارگری انقلابی و جبهه‌ی واحد کارگران علیه تعرض سرمایه؛
- پ) مبارزه در راه تحکیم دوستی بین طبقه‌ی کارگر اتحاد شوروی و طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری؛
- ت) مبارزه در راه تشدید رشته‌های پیوند بین طبقه‌ی کارگر اتحاد شوروی و جنبش‌های رهائی بخش کشورهای مستعمره و وابسته.

۲- در رشته‌ی سیاست خارجی اتحاد شوروی:

- الف) مبارزه علیه تدارک جنگ‌های نوین امپریالیستی؛
- ب) مبارزه علیه تمایلات مداخله جویانه‌ی انگلستان و تقویت قدرت دفاعی اتحاد شوروی؛

پ. (تعقيب سياست صلح و حفظ مناسبات مسالمت آميز با كشورهاي
سرمایه‌داری؛

ت. (توسعه‌ی مبادله کالا بين ما و جهان خارج بر اساس تحکيم انحصار
بازرگانی خارجی؛

ث. (نزديک شدن به كشورهايی که به اصطلاح "ضعيف" و "غير
کامل‌الحقوق" نامیده شده و متحمل بیدادگری و استثمار دول امپریالیستی
فرمانروا هستند.

II

کامیابی‌های ساختمان سوسیالیستی و وضع داخلی اتحاد شوروی

رفقا، اجازه بدهید به تشریح وضع داخلی کشورمان، به کامیابی‌های ساختمان سوسیالیستی کشورمان، به مسئله‌ی سرنوشت دیکتاتوری پرولتاریا و تکامل و استحکام آن بپردازم.

کنگره‌ی ۱۴ حزب ما به کمیته‌ی مرکزی سپرد امر تکامل اقتصاد ملی کشور ما را از نظرگاه وظایف اساسی زیرین عملی سازد:
اولاً، سیاست ما به افزایش پیشرونده‌ی تولید در تمام اقتصادیات ملی من حیث المجموع کمک نماید؛

ثانیاً، سیاست حزب به تسریع نواخت تکامل صنایع و تأمین نقش رهنمون صنایع در کلیه‌ی اقتصاد ملی کمک کند؛

ثالثاً، در جریان تکامل اقتصاد ملی، موجبات گسترش روز افزون قطاع سوسیالیستی اقتصاد ملی و شکل‌های سوسیالیستی اقتصاد، به زیان قطاع اقتصاد خصوصی کالائی و سرمایه‌داری فراهم گردد؛

رابعاً، تمام تکامل اقتصادی ما من حیث المجموع، احداث رشته‌های نوین صنایع، بسط رشته‌های معینی از مواد خام و غیره، - از راهی صورت گیرد که در نتیجه‌ی آن تکامل عمومی و استقلال اقتصادی کشور ما را تأمین نموده و کشور ما به زائده‌ی سیستم سرمایه‌داری اقتصاد جهانی مبدل نگردد؛

خامساً، دیکتاتوری پرولتاریا، بلوک طبقه‌ی کارگر با توده‌های دهقان و رهبری طبقه‌ی کارگر در این بلوک، تحکیم یابد و،
سادساً، وضع مادی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر و تهیدستان ده پیوسته بهبود یابد.

در زمینه‌ی اجرای این وظایف حزب ما و کمیته‌ی مرکزی حزب ما در دوره‌ی مورد گزارش چه کرده است؟

۱ - اقتصادیات ملی من حیث المجموع

نخستین مسئله عبارت از تکامل اقتصاد ملی من حیث المجموع می باشد. من در اینجا بعضی پیکره‌های اساسی را که در دوره‌ی مورد گزارش حاکی از رشد اقتصادیات ملی من حیث المجموع و از آن جمله صنایع و اقتصادیات روستائی است، ذکر می کنم. من این پیکره‌ها را از روی برخی آمار اداری نقشه‌ی دولتی نقل می کنم. منظور من پیکره‌های کنترلی اداره‌ی نقشه‌ی دولتی برای سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ و پیش نویس لایحه‌ی نقشه‌ی پنج ساله است.

الف. افزایش تولید در تمام شئون اقتصاد ملی اتحاد شوروی طی دو سال. اگر در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، طبق محاسبه‌ی جدید اداره‌ی نقشه‌ی دولتی، محصول کل کشاورزی ۸۷,۳ درصد میزان قبل از جنگ و محصول کل تمام صنایع ۶۳,۷ درصد در قبل از جنگ بود، در عوض، اکنون، پس از سپری شدن دو سال، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، دیگر محصول کشاورزی ۱۰۸,۳ درصد و محصول صنایع ۱۰۰,۹ درصد است. طبق پیکره‌های کنترلی اداره‌ی نقشه‌ی دولتی در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، افزایش باز هم بیشتر محصولات کشاورزی تا ۱۱۱,۸ درصد قبل از جنگ و صنایع تا ۱۱۴,۴ درصد پیش بینی میشود.

افزایش معاملات بازرگانی واسطه‌ای طی دو سال در کشور. اگر مقدار معاملات سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ را ۱۰۰ بگیریم (۱۴۶۱۳ میلیون روبل چرونس) آن گاه دیده میشود که در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۹۷ درصد (۲۸۷۷۵ میلیون روبل) افزایش یافته و افزایش باز هم بیشتر آن برای سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، به مقداری بیش از ۱۱۶ درصد (۳۳۴۴۰ میلیون روبل) در نظر است.

بسط سیستم اعتباراتی ما طی دو سال. اگر ترازنامه‌های جمعی کلیه‌ی مؤسسات اعتباراتی را تا ۱ اکتبر ۱۹۲۵ برابر ۱۰۰ بگیریم (۵۳۴۳ میلیون روبل چرونس) ملاحظه می کنیم که تا ۱ ژوئیه ۱۹۲۷، ۵۳ درصد (۸۱۷۵ میلیون روبل) افزایش داریم. دلیلی در دست نیست، تردید داشته باشیم در این که سیستم اعتباراتی ملی شده‌ی ما در ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، افزایش بیشتری نیابد.

افزایش حمل و نقل راه آهن طی دو سال. میزان حمل و نقل بار در تمام شبکه‌ی راه آهن ما در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، برابر ۶۳,۱ درصد قبل از جنگ بود و حال آن که اکنون، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۹۹,۱ درصد بوده و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، ۱۱۱,۶ درصد خواهد بود. من دیگر لازم به تذکر

نمی دانم که در این دو سال شبکه‌ی راه آهن ما از ۷۴۴۰۰ کیلومتر به ۷۶۲۰۰ کیلومتر افزایش یافت و این پیکره نسبت به میزان قبل از جنگ ۳۰,۳ درصد و نسبت به سال ۱۹۱۷، ۸,۹ درصد افزایش را نشان میدهد.

افزایش بودجه‌ی دولتی طی دو سال. اگر در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، بودجه‌ی کل ما (بودجه‌ی واحد دولتی به اضافه‌ی بودجه‌های محلی) ۷۲,۴ درصد قبل از جنگ (۵۰۲۴ میلیون روبل) را تشکیل میداد، در لحظه‌ی حاضر، یعنی در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، بودجه‌ی کل باید ۱۱۰ - ۱۱۲ درصد قبل از جنگ (بیش از ۷ میلیارد روبل) را تشکیل دهد. طی دو سال ۴۱,۵ درصد افزایش بودجه داریم.

افزایش بازرگانی خارجی طی دو سال. در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، مجموع معاملات بازرگانی خارجی ما ۱۲۸۲ میلیون روبل، یعنی ۲۷ درصد قبل از جنگ بود، و حال آن که اکنون، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، معاملات ما بالغ بر ۱۴۸۳ میلیون روبل یعنی ۳۵,۶ درصد قبل از جنگ است و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، در نظر است به ۱۶۲۶ میلیون روبل، یعنی ۳۷,۹ درصد قبل از جنگ، برسد.

علل نواخت بطنی بسط بازرگانی خارجی چنین است:

اولاً این که دول بورژوازی بسیاری اوقات موانعی در راه بازرگانی خارجی ما ایجاد می کنند که گاهی به صورت محاصره‌ی مخفی در می آید؛ ثانیاً این که ما نمی توانیم بازرگانی خود را طبق فرمول بورژوازی: "خودمان سیر نخواهیم خورد ولی صادر خواهیم کرد"، انجام دهیم.

در اینجا جنبه‌ی مثبت اینست که در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، مبلغ ۵۷ میلیون روبل از طریق کمیساریای بازرگانی خارجی تفاضل آکتیف داریم. بعد از سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴، این نخستین سالی است که ترازنامه‌ی بازرگانی خارجی ما مثبت است.

بالتنجه افزایش عمومی کلیه‌ی در آمد ملی طی دو سال، منظره‌ی زیرین را تشکیل میدهد: اگر در نظر بگیریم که در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، در آمد ملی اتحاد شوروی ۱۵۵۸۹ میلیون روبل چرونس است، آن گاه در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، ۲۰۲۵۲ میلیون روبل، یعنی یک افزایش سالیانه ۲۹,۹ درصدی، و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۲۲۵۶۰ میلیون روبل، یعنی یک افزایش سالیانه ۱۱,۴ درصدی داشته‌ایم. طبق پیکره‌های کنترلی اداره‌ی نقشه‌ی دولتی در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، ۲۴۲۰۸ میلیون روبل، یعنی یک افزایش سالیانه ۷,۳ درصدی خواهیم داشت.

اگر در نظر بگیریم که افزایش متوسط سالیانه‌ی در آمد ملی ایالات متحده از ۳ - ۴ درصد تجاوز نمی کند (طی سال‌های ۸۰ قرن گذشته ایالات متحده فقط

یک دفعه در حدود ۷ درصد افزایش در آمد ملی داشته است) و افزایش سالیانه‌ی در آمد ملی سایر کشورها، از قبیل انگلستان و آلمان از ۱ تا ۳ درصد تجاوز نمی‌کند، در آن صورت باید تصدیق نمود که نواخت افزایش در آمد ملی اتحاد شوروی در سال‌های اخیر نسبت به کشورهای معظم سرمایه‌داری اروپا و آمریکا حد نصاب را تشکیل می‌دهد.

نتیجه: اقتصاد ملی کشور ما با نواخت سریعی رشد می‌یابد.
وظیفه‌ی حزب: بسط باز هم بیشتر اقتصاد ملی کشور در کلیه‌ی شئون تولید.

ب. (رشد اقتصاد ملی در کشور ما به طور کورکورانه و از طریق افزایش کمی ساده محصولات صورت نگرفته بلکه در جهت معلومی که دقیقاً معین گشته، صورت می‌پذیرد. طی دو سال اخیر در امر بسط اقتصاد ملی دو کیفیت اساسی عوامل قطعی را تشکیل می‌داده‌اند:

نخست آن که بسط اقتصاد ملی در کشور ما تحت شعار صنعتی کردن کشور و تحت شعار افزایش دائمی نقش صنایع نسبت به کشاورزی صورت می‌پذیرد.

دوم آن که تکامل اقتصاد ملی و صنعتی کردن کشور، خواه در رشته‌ی تولید و خواه در رشته‌ی گردش کالا، در جهت افزایش وزن مخصوص نقش فرمانروای اشکال سوسیالیستی اقتصاد به زیان قطاع کالائی خصوصی و قطاع سرمایه‌داری صورت می‌گیرد.

اینک پیکره‌هایی درباره‌ی افزایش وزن مخصوص صنایع در سیستم اقتصاد ملی (بدون حمل و نقل و الکتریفیکاسیون). در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، سهم محصول کل صنایع نسبت به کلیه‌ی محصول اقتصاد ملی با قیمت قبل از جنگ ۳۲،۴ درصد و سهم کشاورزی ۶۷،۶ درصد را تشکیل میداد و حال آن که در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، سهم صنایع تا ۳۸ درصد افزایش یافته و ضمناً سهم کشاورزی به ۶۲ درصد تنزل نموده است. در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، سهم صنایع باید تا ۴۰،۲ درصد افزایش یافته و سهم کشاورزی باید تا ۵۹،۸ درصد تنزل کند.

اینک پیکره‌هایی در باب افزایش وزن مخصوص تولید ابزار و وسائل تولید، که محور اصلی صنایع می‌باشد، نسبت به کلیه‌ی صنایع طی دو سال: در ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، سهم تولید وسائل تولید - ۳۴،۱ درصد، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۳۷،۶ درصد بوده و در نظر است در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، به ۳۸،۶ درصد برسد.

اینک پیکره‌هایی درباره‌ی افزایش وزن مخصوص تولید و سائل تولید در صنایع بزرگ دولتی طی دو سال: در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ۴۲,۰ درصد، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۴۴,۰ درصد بوده و در نظر است در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، به ۴۴,۹ درصد برسد.

و اما درباره‌ی محصول کالائی صنایع و وزن مخصوص آن نسبت به مجموع کالاها باید گفت که سهم صنایع طی دو سال از ۵۳,۱ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۵۹,۵ درصد در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، رسیده و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، باید به ۶۰,۷ درصد برسد و حال آن که سهم محصولات کالائی کشاورزی در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ۴۶,۹ درصد بوده و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، تا ۴۰,۵ درصد تنزل یافته و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، باید تا ۳۹,۳ درصد تقلیل یابد.

نتیجه: کشور ما به کشوری صنعتی مبدل می شود.

وظیفه‌ی حزب: بسط باز هم بیشتر صنعتی کردن کشور ما با تمام قوا.

اینک پیکره‌هایی درباره‌ی افزایش وزن مخصوص نقش فرمانروای اشکال سوسیالیستی اقتصاد به زیان قطاع کالائی خصوصی و قطاع سرمایه‌داری طی دو سال: در حالی که میزان سرمایه‌گذاری در قطاع اجتماعی شده‌ی اقتصاد ملی (صنایع دولتی و کنوپراتیفی، حمل و نقل، الکتریفیکاسیون و غیره) از ۱۲۳۱ میلیون روبل در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۲۶۸۳ میلیون روبل در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، رسیده و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، میزان سرمایه‌گذاری باید تا ۳۴۵۶ میلیون روبل برسد و بدین ترتیب افزایش سرمایه‌گذاری از ۴۳,۸ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۶۵,۳ درصد در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، می‌رسد؛ سرمایه‌گذاری در قطاع اجتماعی نشده‌ی اقتصاد ملی پیوسته به طور نسبی تنزل یافته و فقط از لحاظ پیکره‌هایی مطلق به طور ناچیزی افزایش یافته و از ۱۵۷۷ میلیون روبل در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۱۷۱۷ میلیون روبل در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، رسیده و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، باید به ۱۸۳۶ میلیون روبل برسد و بدین ترتیب وزن مخصوص سرمایه‌گذاری در قطاع اجتماعی نشده از ۵۶,۲ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۳۴,۷ درصد در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، تنزل می‌یابد.

در حالی که محصول کل قطاع اجتماعی شده‌ی صنایع از ۸۱ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ به ۸۶ درصد کلیه‌ی صنایع در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ رسیده و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ باید به ۸۶,۹ درصد برسد، نقش قطاع اجتماعی نشده‌ی صنایع سال به سال تنزل نموده؛ از ۱۹ درصد محصول تمام صنایع در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۱۴ درصد در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، رسیده و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، نیز باید تا ۱۳,۱ درصد تقلیل یابد.

و اما راجع به نقش سرمایه‌ی خصوصی در صنایع بزرگ (واجد شرایط) باید گفت که نقش مزبور نه فقط به طور نسبی تقلیل می‌یابد (۳,۹ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، و ۲,۴ درصد در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷)، بلکه به طور مطلق نیز در تنزل است (در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ۱۶۹ میلیون روبل با مظنه‌ی قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۱۶۵ میلیون روبل با مظنه‌ی قبل از جنگ).

ما در رشته‌ی گردش کالای کشور نیز به همین نحو مشاهده می‌کنیم که عرصه بر عناصر خصوصی سرمایه‌داری تنگ‌تر می‌شود. در حالی که سهم قطاع اجتماعی شده در کلیه‌ی معاملات بازرگانی و واسطه‌ای در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ۷۲,۶ درصد، در عمده‌فروشی ۹۰,۶ درصد و در خرده‌فروشی ۵۷,۳ درصد بوده است، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، وزن مخصوص قطاع اجتماعی شده در کلیه‌ی معاملات تا ۸۱,۹ درصد، در عمده‌فروشی تا ۹۴,۹ درصد و در خرده‌فروشی تا ۶۷,۴ درصد افزایش یافته است، و حال آن که سهم قطاع خصوصی در طی این مدت از ۲۷,۴ درصد تمام معاملات بازرگانی و واسطه‌ای به ۱۸,۱ درصد و در عمده‌فروشی از ۹,۴ درصد به ۵,۱ درصد و در خرده‌فروشی از ۴۲,۷ درصد به ۳۲,۶ درصد تنزل یافته است، ضمناً در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، تنزل باز هم بیشتر وزن مخصوص قطاع خصوصی در کلیه انواع بازرگانی پیش‌بینی می‌شود.

نتیجه: کشور ما عرصه را بر عناصر سرمایه‌داری تنگ کرده و آنها را گام به گام از اقتصاد ملی بیرون میراند و با اطمینان و به سرعت به سوی سوسیالیسم رهسپار است.

این حقیقت، اساس مسئله‌ی "کی بر کی غلبه می‌یابد" را در برابر ما آشکار می‌سازد. این مسئله از طرف لنین در سال ۱۹۲۱، بعد از معمول داشتن سیاست اقتصادی نوین، مطرح گردید. در آن موقع مسئله این طور مطرح بود: آیا ما موفق خواهیم شد صنایع سوسیالیستی شده‌ی خود را با اقتصاد دهقانی مرتبط ساخته، و عرصه را بر بازرگانی خصوصی و سرمایه‌داری خصوصی تنگ ساخته و خود شیوه‌ی بازرگانی را بیاموزیم، یا این که سرمایه‌ی خصوصی بر ما غلبه یافته بین پرولتاریا و دهقانان تفرقه خواهد انداخت. اکنون دیگر ما می‌توانیم بگوئیم که به طور کلی در این رشته موفقیت‌های قطعی به دست آورده‌ایم. این را فقط نابینایان و یا دیوانگان می‌توانند انکار نمایند.

ولی اکنون دیگر مسئله‌ی "کی بر کی غلبه می‌یابد" جنبه‌ی دیگری به خود می‌گیرد. اکنون این مسئله از رشته‌ی بازرگانی به رشته‌ی تولید، به رشته‌ی تولید پیشه‌وری و به رشته‌ی تولید کشاورزی نقل مکان می‌یابد زیرا در اینجا

سرمایه‌ی خصوصی برای خود وزن مخصوص معینی داشته و آن را باید به طور سیستماتیک از آنجا بیرون راند.

وظیفه‌ی حزب: بسط و تحکیم ارتفاعات فرماندهی ما در کلیه‌ی رشته‌های اقتصاد ملی، هم در شهر و هم در ده - از طریق برانداختن عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ملی.

۲ - نواخت تکامل صنایع بزرگ سوسیالیستی ما

الف. افزایش محصول صنایع ملی شده که بیش از ۷۷ درصد کلیه‌ی صنایع کشور را تشکیل می‌دهد. اگر در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، محصول صنایع بزرگ ملی شده (برحسب مظنه‌ی قبل از جنگ روبل) نسبت به سال قبل از آن ۴۲,۲ درصد و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۱۸,۲ درصد افزایش یافته است و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، نیز ۱۵,۸ درصد افزایش خواهد یافت، در عوض به موجب مسوده‌ی طرح پنج ساله‌ی اداره‌ی نقشه‌ی دولتی که بسیی تقلیل داده شده، افزایش محصول طی پنج سال ۷۶,۷ درصد خواهد بود که افزایش متوسط سالیانه‌ی آن ۱۵ درصد می‌شود و ضمناً در سال ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲، محصول صنایع دو برابر محصول قبل از جنگ خواهد شد.

هرگاه محصول کل تمام صنایع کشور را، اعم از صنایع بزرگ (دولتی و خصوصی) و کوچک، برداریم، در آن صورت طبق طرح پنج ساله اداره‌ی نقشه‌ی دولتی افزایش متوسط سالیانه‌ی محصول ۱۲ درصد خواهد بود و بدین ترتیب افزایش کلیه‌ی محصولات صنعتی در سال ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲، تقریباً ۷۰ درصد میزان قبل از جنگ خواهد شد.

در آمریکا افزایش سالیانه‌ی کلیه‌ی محصولات صنعتی در پنج ساله‌ی ۱۸۹۰ - ۱۸۹۵، ۸,۲ درصد، در پنج ساله‌ی ۱۸۹۵ - ۱۹۰۰، ۵,۲ درصد، در پنج ساله‌ی ۱۹۰۰ - ۱۹۰۵، ۲,۶ درصد و در پنج ساله‌ی ۱۹۰۵ - ۱۹۱۰، ۳,۶ درصد بوده است. در روسیه طی ده ساله‌ی ۱۸۹۵ - ۱۹۰۵، افزایش متوسط سالیانه - ۱۰,۷ درصد و در هشت ساله‌ی ۱۹۰۸ - ۱۹۱۳، برابر با ۸,۱ درصد بوده است.

درصد افزایش سالیانه‌ی محصول صنایع سوسیالیستی ما و هم چنین محصول کلیه‌ی صنایع چنان حد نصابی است که هیچ کشور سرمایه‌داری بزرگی به پای آن نمی‌رسد.

ضمناً این نکته را باید در نظر گرفت که خواه صنایع آمریکا و خواه به ویژه صنایع قبل از جنگ روسیه در نتیجه‌ی سیل نیرومند سرمایه‌ی خارجی به حد وفور بارور می‌گردیدند و حال آن که صنایع ملی شده‌ی ما باید بر اندوخته‌های خاص خود متکی باشد.

این را هم باید در نظر گرفت که صنایع ملی شده‌ی ما هم اکنون قدم در مرحله‌ی تجدید ساختمان نهاده و در این دوره، تجدید تجهیزات کارخانه‌های کهنه و ساختمان کارخانه‌های نو در افزایش محصولات صنعتی اهمیت قاطعی کسب می‌نماید.

صنایع ما به طور اعم و صنایع سوسیالیستی ما به طور اخص از لحاظ نواخت تکامل خود به تکامل صنایع کشورهای سرمایه‌داری رسیده و بر آن سبقت دارد.

ب. علت این نواخت بی نظیر تکامل صنایع بزرگ ما چیست؟
نخست آن که صنایع مزبور ملی شده و لذا از منافع آزمندانه و ضد اجتماعی گروه‌های سرمایه‌داران مبری بوده، امکان آن را دارد که طبق منافع تمام جامعه تکامل یابد.

دوم آن که صنایع مزبور بزرگ‌ترین و مترکم‌ترین صنایع موجوده جهان است و لذا برای تفوق بر صنایع سرمایه‌داری خصوصی از کلیه‌ی امکانات بر خوردار می‌باشد.

سوم آن که دولت با در دست داشتن امور حمل و نقل ملی شده، اعتبارات ملی شده، بازرگانی خارجی ملی شده و بودجه‌ی کل کشور، کلیه‌ی امکانات را برای رهبری از روی نقشه‌ی صنایع ملی شده که اقتصاد صنعتی واحدی را تشکیل می‌دهند، در اختیار دارد و این امر برتری عظیم صنایع ما را بر انواع صنایع دیگر تأمین نموده و نواخت تکامل آن را چندین بار تسریع می‌نماید.

چهارم آن که صنایع ملی شده، که کلان‌ترین و نیرومندترین صنایع است برای عملی ساختن سیاست تقلیل دائمی ارزش ذاتی، تقلیل نرخ فروش و ارزان کردن محصول خود از کلیه‌ی امکانات بر خوردار است و از این راه می‌تواند بر وسعت بازار فروش محصولات خود افزوده، گنجایش بازار داخلی را زیاد کند و به منظور گسترش باز هم بیشتر دامنه‌ی تولید خود منبع روز افزونی برای خود ایجاد نماید.

پنجم آن که صنایع ملی شده به علل عدیده، و از آن جمله به علت آن که از سیاست تقلیل قیمت‌ها پیروی می‌کند، می‌تواند در شرایط نزدیکی تدریجی شهر و ده و پرولتاریا و دهقانان تکامل یابد و حال آن که صنایع سرمایه‌داری در

شرایط عداوت روز افزون بین شهر بورژوازی، که عصاره‌ی حیات دهقانان را می‌مکد، و دهی که رو به ویرانی می‌رود، تکامل می‌یابد.

و بالاخره آن که صنایع ملی شده بر طبقه‌ی کارگر یعنی طبقه‌ای متکی است، که در جریان تکامل کشور ما سرکردگی از آن اوست و لذا با سهولت فراوانی می‌تواند تکنیک به طور کلی، و از آن جمله بهره دهی کار را ترقی دهد و با بر خورداری از پشتیبانی توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر به راسیونال کردن تولید و اداره‌ی امور بپردازد و این امکانی است که سیستم سرمایه‌داری صنعت از آن بر خوردار نیست و نمی‌تواند هم باشد.

رشد سریع تکنیک ما طی دو سال اخیر و بسط سریع رشته‌های نوین صنایع (ماشین‌سازی، دستگاه‌سازی، توربین‌سازی، اتوموبیل و هواپیما سازی، صنایع شیمیایی و غیره) گواه مسلمی است بر این مدعا.

اتخاذ تدابیری به منظور راسیونال کردن تولید نیز که در عین تقلیل مدت روز کار (روز کار ۷ ساعته) و در عین ارتقاء پیوسته‌ی سطح رفاه مادی و سطح فرهنگ طبقه‌ی کارگر عملی می‌گردد، گواه بر همین امر است و این همان چیزی است که سیستم سرمایه‌داری اقتصاد از آن بر خوردار نیست و نمی‌تواند هم باشد.

نواخت بی نظیر تکامل صنایع سوسیالیستی ما برهان بارز و بلا تردید مزیت سیستم شوروی تولید، بر سیستم سرمایه‌داری است.

لنین حق داشت که حتی در سپتامبر ۱۹۱۷ یعنی قبل از آن که بلشویک‌ها به قدرت برسند، می‌گفت ما با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا می‌توانیم و باید "از لحاظ اقتصادی نیز به کشورهای پیشرفته برسیم و بر آنها سبقت جوئیم" (جلد ۲۱ آثار صفحه‌ی ۱۹۱).

وظیفه‌ی حزب: تثبیت نواخت حاصله در تکامل صنایع سوسیالیستی و تسریع آن در آینده‌ی نزدیک به منظور ایجاد شرایط مساعد لازم برای رسیدن به کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و سبقت بر آنها.

۳ - نواخت تکامل کشاورزی ما

الف) در ده، به عکس، ما با رشد نسبتاً بطئی محصول روبرو هستیم. اگر در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، افزایش محصول کل (برحسب مظنه‌ی قبل از جنگ روبل) نسبت به سال گذشته ۱۹,۲ درصد و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۴,۱ درصد بوده است و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، این افزایش ۳,۲ درصد خواهد

بود، در عوض طبق مسوده‌ی طرح پنج ساله‌ی اداره‌ی نقشه‌ی دولتی که بسی تقلیل داده شده است افزایش محصول در عرض پنج سال ۲۴ درصد خواهد بود و بدین ترتیب افزایش متوسط سالیانه‌ی محصول برابر ۴٫۸ درصد خواهد بود و در سال ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲، افزایش محصول کشاورزی نسبت به محصولات قبل از جنگ به میزان ۲۸ - ۳۰ درصد خواهد رسید.

این افزایش سالیانه‌ی محصولات کشاورزی کم و بیش تحمل پذیر است. ولی به هیچ وجه نمی‌توان آن را نسبت به کشورهای سرمایه‌داری حد نصاب شمرد، و یا آن را برای حفظ تعادل ضروری بین کشاورزی و صنایع ملی شده‌ی ما در آینده کافی دانست.

در ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی افزایش سالیانه‌ی کل محصول کشاورزی در ده ساله‌ی ۱۸۹۰ - ۱۹۰۰، ۹٫۳ درصد، در ده ساله‌ی ۱۹۰۰ - ۱۹۱۰، ۳٫۱ درصد و در ده ساله‌ی ۱۹۱۰ - ۱۹۲۰، ۱٫۴ درصد بوده است. در روسیه‌ی قبل از جنگ افزایش سالیانه‌ی محصول کشاورزی در ده ساله‌ی ۱۹۰۰ - ۱۹۱۱، ۳٫۲ تا ۳٫۵ درصد بوده است.

صحیح است که افزایش سالیانه‌ی محصول کشاورزی ما در پنج ساله‌ی ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲، ۴٫۸ درصد خواهد بود، و ضمناً به طوری که دیده می‌شود میزان درصد افزایش محصول کشاورزی در دوران شوروی نسبت به افزایش آن در دوران روسیه‌ی سرمایه‌داری زیاده‌تر بوده است. ولی نباید فراموش کرد که در همان حال که محصول کل صنایع ملی شده‌ی در سال ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ نسبت به محصول صنایع قبل از جنگ دو برابر خواهد شد و محصول تمام صنایع نیز در سال ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲، نسبت به میزان قبل از جنگ از دیدادی برابر با ۷۰ درصد را تأمین خواهد نمود، - محصول کشاورزی در ظرف این مدت فقط به میزان ۲۸ - ۳۰ درصد، یعنی کمتر از ثلث، از محصول کشاورزی قبل از جنگ زیاده‌تر خواهد شد.

از این رو نواخت تکامل کشاورزی ما را نمی‌توان به حد کافی رضایت بخش دانست.

ب. علت کندی نواخت تکامل کشاورزی نسبت به نواخت تکامل صنایع ملی شده‌ی ما چیست؟

علت این امر از یک طرف اینست که تکنیک کشاورزی ما بیش از حد عقب مانده و سطح فرهنگ ده بسیار پائین است، و از طرف دیگر به ویژه این است که تولید پراکنده‌ی کشاورزی ما حائز آن مزایائی نیست که صنایع بزرگ متحده‌ی ملی شده‌ی ما داراست. مقدم بر هر چیز باید گفت که تولید کشاورزی، ملی و متحد نشده، پراکنده و متفرق است. این تولید طبق نقشه‌ی معین صورت

نگرفته و قسمت اعظم آن تا کنون هنوز تابع جریان خود به خودی تولید کوچک است. این تولید از طریق دسته جمعی کردن، متحد و بزرگ نگردیده و لذا برای استثمارگری عناصر کولاک عرصه‌ی مساعدی است. این کیفیات، کشاورزی پراکنده را از مزایای عظیم تولید بزرگ و متحدی که از روی نقشه اداره می‌شود و صنایع ملی شده‌ی ما از آن برخوردار است، محروم می‌سازد.

پس چاره‌ی کشاورزی چیست؟ شاید چاره آنست که نواخت تکامل صنایع خود را به طور اعم، و از آن جمله صنایع ملی شده را کند نمائیم؟ به هیچ وجه! این ارتجاعی‌ترین و ضد پرولتاری‌ترین تخیلات خواهد بود. (بانگ‌های: "صحیح است!") صنایع ملی شده باید با نواخت سریعی تکامل یابد و چنین نیز خواهد شد. این ضامن پیشروی ما به سوی سوسیالیسم است. این ضامن آنست که بالاخره خود کشاورزی نیز صنعتی گردد.

پس چاره چیست؟ چاره آنست که اقتصادیات خرد و بسیار خرد دهقانی بر اساس زراعت اجتماعی زمین، به صورت اقتصادیات بزرگ و متحدی گرد آیند و زراعت زمین بر پایه‌ی تکنیک نوین و عالی تری به شیوه‌ی دسته جمعی انجام گیرد.

چاره آنست که اقتصادیات خرد و بسیار خرد دهقانی را تدریجاً ولی پیوسته، نه از راه فشار بلکه از راه نشان دادن نمونه و اقناع، بر اساس زراعت اجتماعی و رفیقانه و دسته جمعی زمین و با استعمال ماشین‌های کشاورزی و تراکتور و استفاده از شیوه‌های علمی بهره‌افزائی در کشاورزی به صورت اقتصادیات بزرگ متحد سازیم.

چاره‌ی دیگری نیست.

بدون این عمل، کشاورزی ما قادر نخواهد بود به پای کشورهای سرمایه‌داری که از لحاظ کشاورزی خیلی پیش رفته‌اند (کانادا و غیره) برسد و یا بر آنها سبقت جوید.

کلیه‌ی اقدامات ما برای محدود ساختن عناصر سرمایه‌داری در کشاورزی، رشد عناصر سوسیالیستی در ده، انداختن کشاورزی در مجرای تکامل کئوپراتیفی، و نیز برای اعمال نفوذ دولت در ده به منظور این که طبق نقشه‌ی معین، اقتصاد دهقانی را خواه از لحاظ تحویل کالا به آنها و فروش کالای آنها و خواه از لحاظ تولید در بر گیرد، - کلیه‌ی این اقدامات، گرچه اقداماتی قطعی است ولی با وجود این برای انتقال کشاورزی به راه کلکتیویسم اقداماتی است مقدماتی.

پ. حزب طی دو سال در این مورد چه کارهایی انجام داده است؟ آن چه انجام داده اندک نیست. ولی به هیچ وجه تمام آن کارهایی که ممکن الاجرا بوده، انجام نگردیده است.

و اما راجع به در بر گرفتن کشاورزی، به اصطلاح از خارج یعنی در رشته‌ی تحویل مصنوعات ضروری به کشاورزی و در رشته‌ی فروش محصولات کشاورزی، کامیابی‌های زیرین را به دست آورده‌ایم: کئوپراسیون کشاورزی فعلاً در حدود ثلث خانوارهای دهقانی را متحد کرده است؛ کئوپراسیون مصرف دامنه‌ی تحویل کالا به ده را افزایش داده و آن را از ۲۵,۶ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۵۰,۸ درصد در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ رسانیده است؛ ارگان‌های کئوپراتیفی و دولتی نیز دامنه‌ی فروش محصولات کشاورزی را افزایش داده و از ۵۵,۷ درصد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۶۳ درصد در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، رسانیده‌اند.

و اما راجع به در بر گرفتن کشاورزی، به اصطلاح از داخل یعنی در رشته‌ی تولید کشاورزی باید گفت که ما در این رشته فوق‌العاده کم کار کرده‌ایم. کافی است گفته شود که کلخوزها و سوخوزها در حال حاضر روی هم رفته کمی بیش از ۲ درصد تمام محصولات کشاورزی و کمی بیش از ۷ درصد محصولات کالائی را می دهند.

البته در این مورد علل زیادی، خواه ابژکتیف و خواه سوبژکتیف، وجود دارد. بر خورد ناشیانه‌ی کارکنان ما به کار و توجه غیر کافی آنها به کار، محافظه کاری و عقب ماندگی دهقانان، عدم تکافوی وجوه لازم برای تأمین مالی انتقال دهقانان به زراعت اجتماعی زمین و غیره. ضمناً جوهری که برای این امر لازم است، اندک هم نیست.

لنین در کنگره‌ی دهم می گفت که ما هنوز دارای، مایه‌های لازم برای مبتنی ساختن کشاورزی بر اساس دولتی و دسته جمعی نیستیم. به عقیده‌ی من حالا ما چنین مایه‌هایی را خواهیم داشت و به مرور زمان هم باید میزان آن را افزایش دهیم. ضمناً وضع طوریت که بدون متحد کردن کشاورزی پراکنده و بدون انتقال آن به مرحله‌ی زراعت اجتماعی زمین نمی توان نه بهره افزائی در کشاورزی را به طور جدی شدت داد و نه ماشینی کردن آن را و نیز نمی توان کار را طوری ترتیب داد که کشاورزی ما بتواند از لحاظ نواخت تکامل خود به کشورهای سرمایه‌داری، مثلاً کانادا برسد.

از این رو وظیفه آنست که توجه کارکنان خود را در ده روی این امر مهم متمرکز سازیم.

به عقیده‌ی من در این کار مراکز کرایه ماشین آلات کشاورزی وابسته به ارگان‌های کمیساریای ملی کشاورزی و کئوپراسیون کشاورزی باید نقش بسیار بزرگی ایفاء نمایند.

اینک یکی از شواهدی که نشان می‌دهد چگونه سوخوزها گاهی به دهقانان در انتقال به زراعت دسته جمعی زمین که برای آنها فوق‌العاده مفید است، کمک می‌نمایند. منظورم کمکی است که سوخوزهای متحده‌ی اوکرائین از لحاظ تراکتور به دهقانان ناحیه‌ی اُدسا نموده‌اند و نیز نامه‌ی تشکر آمیزی که این دهقانان به مناسبت مساعدت مبذوله در حق آنها فرستاده‌اند و اخیراً در "ایزوستیا" درج گردیده است. اجازه بدهید متن نامه را بخوانم. (بانگ‌های: "خواهش می‌کنیم".)

« ما دهقانانی که به دهات به نام شفچنکو، کراسین، کالینین، "چرونا زیرکا" و "واسخودیاشه سونتسه" کوچ نموده‌ایم به مناسبت کمک عظیمی که در امر احیای اقتصادایتمان نسبت به ما ابراز شده است مراتب سپاس‌گذاری عمیق خود را نسبت به حکومت شوروی ابراز می‌داریم. اکثر ما از تهیدستان بودیم، اسب، ابزار زراعت نداشتیم و نمی‌توانستیم سهم زمینی را که به ما داده شده بود، زراعت کنیم و ناگزیر بودیم آن را در ازاء جزئی از محصول به کولاک‌های اهل محل اجاره دهیم. محصول هم خراب در می‌آمد زیرا می‌دانیم که اجاره دار، زمین غیر را خوب زراعت نمی‌کند. جزئی اعتباری را هم که از دولت می‌گرفتیم خرج خوراک خودمان می‌کردیم و سال به سال تهیدست تر می‌شدیم.

امسال نماینده‌ی سوخوزهای متحده‌ی اوکرائین به نزد ما آمد و به ما پیشنهاد کرد تا در عوض اعتبار پولی، زمین‌های ما با تراکتور شخم زده شود. همه به جز معدودی کولاک پس مانده به این امر رضایت دادند، ولی کمتر ایمان داشتند که کار به طور شایسته‌ای انجام گیرد. به شادی عظیم ما و به کوری چشم کولاک‌ها تراکتورها تمام زمین‌های بکر و آیشی را شخم زدند، برای پاک کردن زمین از علف‌های هرزه ۵ - ۶ دفعه زمین را شخم زدند و مال‌ه کردند و بالاخره در سراسر مزرعه بذری از جنس مرغوب افشاندند. حالا دیگر کولاک‌ها کار دسته‌های تراکتور را مسخره نمی‌کنند. امسال در ناحیه‌ی ما، دهقانان به علت نیامدن باران تقریباً کشت پائیزه نکردند. زمین‌های کاشته شده نیز هنوز سبز نشده است ولی در مزارع ما کوچ

نشینان در صدها دسیاتین زمین، گندم مرغوب سبز شده است که در غنی ترین قصبات آلمانی نشین نیز نظیر آن دیده نمی شود.

تراکتورها علاوه بر کشت گندم پائیزه تمام زمین های مخصوص کشت بهاره را نیز شخم پائیزه زدند. اکنون ما یک دسیاتین زمین شخم خورده و یا اجاره داده شده هم نداریم. یک تهیدست هم که دارای چند دسیاتین کشت گندم پائیزه نباشد، نداریم.

ما بعد از این که کار با تراکتورها را دیدیم دیگر نمی خواهیم با زراعت کوچک تهیدستان سر کنیم، ما تصمیم گرفته ایم زراعت تراکتوری اجتماعی شده ای ترتیب دهیم که در آن دیگر مزرعه های دهقانی کوچک، کوچک جدا از هم وجود نداشته باشد. هم اکنون سوخوز به نام تاراس شفچنکو امر ایجاد زراعت تراکتوری ما را به عهده ی خود گرفته و ما در این خصوص با آن قرارداد بسته ایم. »
("ایزوستیا" شماره ی ۲۶۷، نوامبر ۱۹۲۷).

دهقانان چنین می نویسند.

رفقا، اگر از این قبیل نمونه ها زیادتر گردد، آنگاه می توان دامنه ی دسته جمعی کردن ده را بسی وسعت داد.

وظیفه ی حزب: ارگان های کنویراتیوی و دولتی در کشاورزی از لحاظ فروش و تحویل کالا بسط یابد و انتقال تدریجی اقتصادیات دهقانی پراکنده به راه اقتصادیات بزرگ و متحد، به راه زراعت اجتماعی و دسته جمعی زمین بر اساس بهره افزائی و ماشینی کردن زراعت به منزله ی وظیفه ی نوین و عملی کار ساختمانی ما معین گردد، زیرا این راه تکامل، مهم ترین وسیله ی تسریع نواخت تکامل کشاورزی و فائق آمدن بر عناصر سرمایه داری در ده است.

* * *

نتایج و کامیابی های حاصله در رشته ی ساختمان اقتصادی من حیث المجموع به شرح فوق است.

این امر بدان معنی نیست که در این رشته همه ی کارهای ما رو براه است. خیر، رفقا، به هیچ وجه تمام کارهای ما رو براه نیست.

مثلاً در کشور ما عناصری از قحطی کالا مشاهده میشود. این امر در اقتصادیات ما یک جنبه ی منفی است. ولی متأسفانه این جنبه ی منفی فعلاً ناگزیر است. زیرا این واقعیتی است که ما تولید ابزار و آلات تولید را نسبت به صنایع سبک، با نواخت بیشتری بسط می دهیم، - این واقعیت به خودی خود دال بر آنست که تا چند سال دیگر نیز عناصر قحطی کالا در کشور ما وجود خواهد

داشت. ولی اگر ما مایلیم امر صنعتی کردن کشور را با تمام قوا به جلو سوق دهیم، طور دیگری نمی توانیم رفتار نمائیم.

کسانی هستند، و از آن جمله افراد اپوزیسیون، که مصالح ایدئولوژیک خود را از جایی اخذ می کنند که محکرمین نوبه می ایستند. اینها درباره‌ی قحطی کالا فریاد می زنند و اجرای سیاست "ما فوق صنعتی کردن" را طلب می کنند. ولی رفقا، این البته مزخرف است. فقط جهال می توانند این طور سخن گویند. ما نمی توانیم و نباید صنایع سنگین را به خاطر بسط مجدانه صنایع سبک محدود سازیم. وانگهی بدون بسط صنایع سنگین نمی توان صنایع سبک را به حد کافی بسط داد.

ممکن بود بر واردات کالاهای ساخته شده افزود و از این راه قحطی کالا را تخفیف داد، اپوزیسیون نیز زمانی در این باره اصرار میورزید. ولی این چنان لاطائلی است که اپوزیسیون نیز ناچار بود از آن دست بکشد. و اما این که ما امر تخفیف عناصر قحطی کالا را که در شرایط ما کاملاً امکان پذیر و حزب پیوسته درباره‌ی آن اصرار ورزیده است تا چه اندازه با کار دانی اجرا می کنیم، مطلب دیگریست. به عقیده‌ی من به ویژه در این رشته است که کارهای ما روبراه نیست.

آن گاه ما با این واقعیت روبرو هستیم که خواه در رشته‌ی صنایع و خواه در رشته‌ی بازرگانی تعداد نسبتاً زیادی سرمایه‌دار وجود دارد. وزن مخصوص این عناصر نیز بر خلاف آن چه که گاهی برخی از رفقای ما جلوه گر میسازند، آن قدرها اندک نیست. این امر نیز جنبه‌ی منفی ترازنامه‌ی اقتصادیات ماست.

چندی پیش من کتاب رفیق لارین را تحت عنوان "سرمایه‌ی خصوصی در اتحاد شوروی" که از هر جهت جالب است، خواندم. توصیه می‌کنم رفقا نیز این کتاب را بخوانند. با مطالعه این کتاب خواهید دید چگونه سرمایه‌دار با زیردستی و مهارت خود را زیر پرچم کئوپراسیون صنعتی، زیر پرچم کئوپراسیون کشاورزی، زیر پرچم فلان و یا بهمان ارگان بازرگانی دولتی مخفی می کند. آیا کلیه‌ی اقدامات لازمه به منظور محدود ساختن، تقلیل و بالاخره طرد عناصر سرمایه‌داری از عرصه‌ی اقتصادیات ملی به عمل می آید؟ به عقیده‌ی من که همه‌ی اقدامات به عمل نمی آید. مثلاً من می دانم که در رشته‌ی صنایع پیشه‌وری عموماً و از آن جمله در رشته‌ی صنایع چرم سازی و بافندگی، تعداد نسبتاً زیادی میلیونرهای جدید وجود دارند که پیشه‌ورها و به طور کلی تولید کنندگان خُرده پا را به قید اسارت خود در آورنده‌اند. آیا کلیه‌ی اقدامات لازمه به منظور محاصره‌ی اقتصادی این عناصر استثمارگر و در مضیقه گذاشتن آنها از طریق مرتبط ساختن پیشه‌ورها با کئوپراسیون و یا با ارگان‌های دولتی به عمل می آید؟ مشکل بتوان تردید داشت که در این زمینه به هیچ وجه کلیه‌ی اقدامات

لازمه به عمل نمی آید. و حال آن که این مسئله برای ما حائز اهمیت بسیاری است.

و نیز ما در دهات تا اندازه‌ای شاهد رشد کولاک هستیم. این امر جنبه‌ی منفی تر از نامهی اقتصادیات ما است. آیا کلیه‌ی اقدامات لازم به منظور محدود ساختن و منفرد نمودن اقتصادی کولاک‌ها به عمل می آید؟ به عقیده‌ی من که همه‌ی اقدامات به عمل نمی آید. آن رفقای که تصور می کنند می توان و باید کار کولاک را از طریق تدابیر اداری و از طریق "گ.پ.او" یکسره کرد، ذیحق نیستند: دستور بده، مهر خود را بگذار و کار را تمام کن، - این وسیله‌ایست آسان ولی به هیچ وجه وسیله‌ی مؤثر نیست. باید با تدابیر اقتصادی و بر اساس قوانین شوروی فائق آمد. قوانین شوروی هم عبارت پردازای توخالی نیست. البته این امر، به کار بردن بعضی تدابیر ضروری اداری را علیه کولاک منتفی نمی کند. ولی نباید تدابیر اداری را جانشین تدابیر اقتصادی نمود. لازم است به این مسئله توجه جدی نمود که ارگان‌های کنوپراتیف ما در کار عملی خود و به ویژه در مورد اعتبارات کشاورزی، در رشته‌ی مبارزه با کولاک از خط مشی حزب عدول می نمایند.

و نیز ما با واقعیتی مانند نواخت فوق‌العاده بطنی تقلیل ارزش ذاتی در صنایع و نرخ فروش در کالاهای صنعتی و به ویژه نرخ خُرده فروشی در کالاهای شهری روبرو هستیم. این امر جنبه‌ی منفی تر از نامهی ساختمان اقتصادی را تشکیل می دهد. نمی توان از ذکر این نکته خود داری ورزید که در این مورد خواه دستگاه دولتی، خواه کنوپراتیفی و خواه حزبی مقاومت شدیدی ابراز می دارند. از قرار معلوم رفقای ما توجه ندارند که سیاست تقلیل قیمت کالاهای صنعتی یکی از اهرم‌های اساسی بهبود وضع صنایع ما و توسعه‌ی بازارها و تقویت همان منبعی است که صنایع ما فقط بر اساس آن می تواند توسعه یابد. مشکل بتوان تردیدی داشت که فقط از راه مبارزه‌ی بی رحمانه علیه این لختی دستگاه اداری و علیه این مقاومت دستگاه در امر اجرای سیاست تقلیل قیمت‌ها می توان این جنبه‌ی منفی را از میان برد.

بالاخره ما دارای نقاط منفی دیگری از قبیل وجود قلم ودکا در بودجه، نواخت بسیار کند بسط بازرگانی خارجی و عدم تکافوی ذخیره نیز هستیم. به عقیده‌ی من ممکن بود تدریجاً شروع به تقلیل تولید ودکا نمود و به جای ودکا منابع در آمد دیگری مانند رادیو و سینما را به کار انداخت. در واقع هم چرا از این وسیله‌ی مهم استفاده نکنیم و اشخاص کاربری از بلشویک‌های واقعی را، که می توانند با موفقیت به کار دامنه‌ی وسیعی داده و بالاخره امر تقلیل تولید ودکا را ممکن سازند، به این کار نگماریم؟

و اما درباره‌ی بازرگانی خارجی، به نظر من یک رشته از دشواری‌های ما در رشته‌ی اقتصاد، ناشی از عدم تکافوی صادرات است. آیا ما می‌توانیم امور صادراتی را پیشرفت دهیم؟ به عقیده‌ی من، می‌توانیم. آیا کلیه‌ی اقداماتی که برای توسعه‌ی مجدانه‌ی صادرات لازم است، به عمل می‌آید؟ به عقیده‌ی من به عمل نمی‌آید.

عین همین نکات در مورد ذخایر مالی نیز صادق است. آن رفقائی که گاهی از روی سبک مغزی و زمانی نیز به علت آشنا نبودن به کار می‌گویند ما دارای ذخایر مالی نیستیم، ذیحق نیستند. خیر، رفقا، ما برخی ذخایر مالی کوچک داریم. کلیه‌ی مقامات دولتی ما، از مقامات ایالتی و ولایتی گرفته تا مقامات استان‌ها و مراکز، می‌کوشند برای روز مبادا اندک چیزی بیاندوزند. ولی این ذخایر کم است. به این نکته باید اعتراف نمود. بنابراین وظیفه اینست که بر ذخایر مالی، حتی گاهی به حساب تقلیل برخی نیازمندی‌های روزمره هر چه ممکن است بیشتر افزوده گردد.

رفقا، چنین است نقاط منفی در ساختمان اقتصادی ما که باید به آنها توجه داشت و به هر نحوی شده آنها را از بین برد تا بتوان با نواخت سریع تری به پیش رفت.

۴ - طبقات، دستگاه دولتی، تکامل فرهنگی کشور

از مسائل مربوط به وضع اقتصادی کشور به مسائل مربوط به وضع سیاسی می‌پردازیم.

الف. طبقه‌ی کارگر. اینک پیکره‌هایی درباره‌ی افزایش کمی طبقه‌ی کارگر و به طور کلی افراد کار مزد. تعداد افراد کار مزد (بدون در نظر گرفتن بیکاران) در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، برابر با ۸۲۱۵ هزار نفر و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، برابر با ۱۰۳۴۶ هزار نفر است. افزایش عبارت از ۲۵ درصد است. از این عده تعداد کارگران کار جسمانی، با در نظر گرفتن کارگران کشاورزی و کارگران موسمی، در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، برابر ۵۴۴۸ هزار نفر و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۷۰۶۰ هزار نفر است. افزایش عبارت از ۲۹,۶ درصد است. از این عده، تعداد کارگران صنایع بزرگ در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، برابر با ۱۷۹۴ هزار نفر و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۲۳۸۸ هزار نفر است. افزایش عبارت از ۳۳ درصد است.

وضع مادی طبقه‌ی کارگر. سهم افراد کار مزد از در آمد ملی در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، برابر با ۲۴,۱ درصد بود ولی در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، تا ۲۹,۴ درصد افزایش می‌یابد، که از میزان قبل از جنگ آن ۳۰ درصد زیادتر است، و حال آن که سهم سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی، و از آن جمله بورژوازی از در آمد ملی در عرض این مدت تقلیل یافته است (مثلاً سهم بورژوازی از ۵,۵ درصد به ۴,۸ درصد تنزل یافته است). دستمزد واقعی کارگران در تمام صنایع دولتی، بدون وجوهی که به طور اضافی پرداخت شده در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ماهیانه برابر با ۲۵,۱۸ روبل شرطی؟؟؟ مسکو و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۳۲,۱۴ روبل است که شامل ۲۷,۶ درصد افزایش در عرض دو سال بوده و از میزان قبل از جنگ ۵,۴ درصد زیادتر است. با منظور نمودن وجوه اضافی (بیمه‌ی اجتماعی، وجوه مخصوص رفع نیازمندی‌های فرهنگی، خدمات شهرداری و غیره) دستمزد در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ۱۰۱,۵ درصد میزان قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۱۲۸,۴ درصد آن بوده است. фонدهای بیمه‌ی اجتماعی از ۴۶۱ میلیون روبل سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، به ۸۵۲ میلیون در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، رسیده یعنی ۸۵ درصد افزایش یافته است، و بالنتیجه این امکان حاصل گردیده است که ۵۱۳ هزار نفر به خانه‌های استراحت و آسایشگاه‌ها فرستاده شوند و ۴۶۰ هزار بیکار و ۷۰۰ هزار مستمری بگير (نوان‌های کار و جنگ داخلی) از لحاظ مدد معاش تأمین گردند و به کارگران بیمار در مدت بیماری دستمزد کامل پرداخت شود.

وجوهی که طی دو سال قبل از این به مصرف ساختمان خانه جهت کارگران رسیده است در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، بیش از ۱۳۲ میلیون روبل و در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، بیش از ۲۳۰ میلیون روبل بود، در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۲۸۲ میلیون روبل است و در سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، با در منظور کردن ۵۰ میلیون روبلی که ضمن بیانیه‌ی کمیته‌ی اجرائیه‌ی مرکزی تعیین شده بیش از ۳۹۱ میلیون خواهد بود. رویهم رفته در عرض سه سال گذشته برای ساختمان خانه جهت کارگران، بدون در نظر گرفتن منازل فردی، از طرف صنایع، حمل و نقل، کمیته‌های اجرائیه و کئوپراسیون ۶۴۴,۷ میلیون روبل و با اعتباری که بدین منظور برای سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، تخصیص داده شده است، ۱۰۳۶ میلیون روبل به مصرف رسیده است. این وجوه که طی سه سال تخصیص داده شده، امکان داده است که ۴۵۹۴ هزار متر مربع منازل مسکونی ساخته شود و ۲۵۷ هزار نفر کارگر و با خانواده‌هایشان در حدود ۹۰۰ هزار نفر از لحاظ منزل تأمین گردند.

مسئله‌ی بیکاری. باید بگوییم در این مورد بین پیکره‌های شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر شوروی و کمیساریای ملی کار، اختلاف دیده می‌شود. من پیکره‌های کمیساریای ملی کار را می‌گیرم زیرا پیکره‌های مزبور عناصر حقیقتاً بیکار را که با بورس کار مربوطند در بر می‌گیرد. طبق اطلاعات کمیساریای ملی کار تعداد بیکاران در ظرف دو سال از ۹۵۰ هزار به ۱۰۴۸ هزار نفر رسیده است. از این عده کارگران صنعتی ۱۶,۵ درصد و افراد دارای کار فکری به اضافه‌ی افراد غیر متخصص ۷۴ درصد را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب دلیل اصلی بیکاری در کشور ما وجود جمعیت اضافی در دهات است و این موضوع که صنایع ما هنوز از لحاظ حداقل معین کارگران صنعتی چندان تأمین نشده فقط دلیل فرعی آن محسوب می‌شود.

نتیجه: ارتقاء مسلم سطح رفاه مادی طبقه‌ی کارگر من حیث‌المجموع و وظیفه‌ی حزب: ادامه‌ی خط مشی مبنی بر بهبود بیش از پیش وضع مادی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر و ازدیاد بیش از پیش دستمزد طبقه‌ی کارگر.

ب. دهقانان. به عقیده‌ی من احتیاجی نیست پیکره‌هایی درباره‌ی قشر بندی دهقانان ذکر نمایم چه گزارش من بدون آن هم طولانی شده و همه نیز از این پیکره‌ها آگاهند. شکی نیست که قشر بندی دوران دیکتاتوری پرولتاریا را نمی‌توان با قشر بندی دوران سرمایه‌داری همانند دانست. در سرمایه‌داری دو انتها یعنی تهیدستان و کولاک‌ها افزایش می‌یابند و میانه حالان تحلیل می‌روند. در کشور ما، به عکس دهقانان میانه حال به حساب بخش معینی از تهیدستان که به پایه‌ی میانه حالان می‌رسند، افزایش می‌یابند، کولاک زیاد می‌شود و تهیدستان کاهش می‌یابند. این واقعیت حاکی از آن است که دهقان میانه حال اکنون نیز مانند گذشته در زراعت سیمای مرکزی است. بلوک با آنها در عین اتکاء بر تهیدستان برای مقدرات تمامی ساختمان ما و برای دیکتاتوری پرولتاریا حائز اهمیت قطعی است.

ارتقاء عمومی سطح رفاه مادی در ده. ما ارقامی در دست داریم که حاکی از افزایش در آمد ده نشینان است. دو سال قبل از این در آمد ده نشینان از این قرار بود: در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، ۳۵۴۸ میلیون روبل بود و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۴۷۹۲ میلیون روبل است که حاکی از ۳۵,۱ درصد افزایش می‌باشد، و ضمناً در این مدت بر عده‌ی ده نشینان جمعاً ۲,۳۸ درصد افزوده شده است. این امر گواه مسلمی است بر این که وضع مادی در ده بهبود می‌یابد.

معنی این سخن آن نیست که دهقانان وضع مادی خود را در تمام نواحی کشور بهبود بخشیده‌اند. می‌دانیم که طی این دو سال حاصل در بعضی نقاط

ناجور بوده است و نتایج کم حاصلی در سال ۱۹۲۴ نیز هنوز کاملاً بر طرف نشده است. از این رو است که نسبت به دهقانان زحمتکش عموماً و تهیدستان ده خصوصاً کمک دولتی به عمل می آید. کمک دولت به دهقانان زحمتکش در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، ۳۷۳ میلیون روبل و در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، ۴۲۷ میلیون روبل بوده است. طی سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶، کمک ویژه به تهیدستان ده به ترتیب زیرین به عمل آمده است: از طریق تخصیص اعتبار برای خانوارهای تهیدست ۳۸ میلیون روبل، تخفیفات مالیاتی در مورد خانوارهای تهیدستان - ۴۴ میلیون روبل، پرداخت‌های بیمه‌ای به دهقانان تهیدست - ۹ میلیون روبل، جمعاً ۹۱ میلیون روبل. طی سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷، نیز کمک ویژه به تهیدستان ده طبق ترتیب فوق ۳۹ میلیون روبل، ۵۲ میلیون روبل، ۹ میلیون روبل، جمعاً ۱۰۰ میلیون روبل بوده است.

نتیجه: وضع مادی توده‌های اصلی دهقانان بهبود یافته است.

وظیفه‌ی حزب: ادامه‌ی خط مشی مبنی بر بهبود بیش از پیش وضع مادی و فرهنگی توده‌های اصلی دهقانان و مقدم بر همه تهیدستان ده، تحکیم اتحاد طبقه‌ی کارگر با دهقانان، بالا بردن اعتبار طبقه‌ی کارگر و حزب آن در ده.

پ. بورژوازی جدید. روشنفکران. صفت مشخصه‌ی بورژوازی جدید عبارت از این است که وی بر خلاف طبقه‌ی کارگر و دهقانان اساسی ندارد که از حکومت شوروی راضی باشد. عدم رضایت او امری تصادفی نیست. این عدم رضایت در زندگی ریشه دارد.

من فوقاً از رشد اقتصادیات ملی سخن گفتم، از رشد صنایع ما، از رشد عناصر سوسیالیستی ملی، از تنزل وزن مخصوص صاحبکاران و از این که بازرگانان کوچک از عرصه رانده می شوند، سخن گفتم. معنای این سخن چیست؟ آنست که اگر می بینیم صنایع ما و ارگان‌های بازرگانی ما رشد می نمایند در عوض ده‌ها هزار سرمایه‌دار کوچک و متوسط ورشکست می گردند. در این سال‌ها چقدر دکان کوچک و متوسط بسته شده است؟ هزارها. چه تعدادی از صاحبان صنایع کوچک به پرولتاریا مبدل گشته‌اند؟ هزارها. چه تعدادی از مستخدمین در دستگاه دولتی ما مشمول تقلیل تعداد کارمندان شده‌اند؟ صدها و هزارها.

پیشروی صنایع ما، پیشروی ارگان‌های بازرگانی و کئوپراتیفی ما، بهبود دستگاه دولتی ما پیشروی و بهبودیست که به سود طبقه‌ی کارگر، به سود توده‌های اصلی دهقانان و به زیان بورژوازی جدید، به زیان قشرهای متوسط عموماً، و قشرهای متوسط ده خصوصاً، انجام می گیرد. آیا جای تعجب است که در بین این قشرها ناخرسندی نسبت به حکومت شوروی افزایش می یابد؟ از

اینجاست آن روحیات ضد انقلابی که در این قبیل محیطها مشاهده می شود. ایدئولوژی اسمنوووفی [۱۸] نیز، به عنوان کالائی که در بازار سیاسی بورژوازی جدید باب شده، از همین جا ناشی می گردد.

ولی خطا است اگر تصور شود که تمام مستخدمین و تمام روشنفکران دارای روحیات ناخرسندی و یا روحیات لند لند و هیجان علیه حکومت شوروی هستند. ما به موازات افزایش ناخرسندی در درون بورژوازی جدید شاهد واقعیت دیگری هم هستیم که عبارت است از قشربندی در بین روشنفکران، دوری جستن از مسلک اسمنوووفی و نزدیکی صدها و هزارها روشنفکر زحمتکش به حکومت شوروی. رفقاً، این واقعیت یک واقعیت مسلماً مثبت و شایان توجه است.

پیشاهنگ این جریان، روشنفکران فنی هستند، زیرا چون آنها از نزدیک با جریان تولید مربوطند لذا نمی توانند ببینند که بلشویکها امور کشور ما را پیشرفت داده و بدان بهبود می بخشند. مؤسسات کوه پیکری نظیر ولخوفستروی، دنپروستروی، اسویرستروی، راه ترکستان، ولگا - دون، و یک رشته کارخانههای کوه پیکر نوین که سرنوشت آنها با سرنوشت قشرهای روشنفکران فنی وابسته است، نمی تواند در این قشرها تأثیر نیک نبخشد. این مسئله برای آنها تنها مسئلهی لقمه‌ای نان نبوده بلکه در عین حال کار شرافتمندانه و خلاقه‌ای است که طبیعتاً آنان را به طبقه‌ی کارگر و به حکومت شوروی نزدیک می سازد.

من دیگر از روشنفکران زحمتکش ده و به ویژه از آموزگاران روستائی سخن نمی گویم که مدت‌ها است به حکومت شوروی گرویده‌اند و نمی توانند پیشرفت امور مدارس را در ده تهنیت نگویند.

از این رو ما به موازات افزایش ناخرسندی بین قشرهای معینی از روشنفکران، ناظر پیوند روشنفکران زحمتکش با طبقه‌ی کارگر نیز می باشیم. وظیفه‌ی حزب عبارت از این است که خط مشی منفرد ساختن بورژوازی را ادامه داده و پیوند طبقه‌ی کارگر را با روشنفکران شوروی زحمتکش شهر و ده مستحکم سازد.

ت. دستگاه دولتی و مبارزه با بوروکراتیسم. درباره‌ی بوروکراتیسم به قدری زیاد حرف می زنند، که دیگر نیازی به تفصیل درباره‌ی آن نیست. در این که عناصر بوروکراتیسم هم در دستگاه دولتی، هم در دستگاه کنوپراتیفی و هم در دستگاه حزبی ما وجود دارد نمی توان تردیدی داشت. و نیز این که مبارزه با عناصر بوروکراتیسم ضروری است و این که این وظیفه تا وقتی که قدرت

دولتی و دولت وجود دارد، پیوسته در مقابل ما خواهد بود نیز، خود واقعیتی است.

ولی با این همه برای هر کاری باید حدی قائل شد. رساندن کار مبارزه با بوروکراتیسم موجوده در دستگاه دولتی به مرحله‌ی نابود کردن دستگاه دولتی، بی اعتبار ساختن دستگاه دولتی و سعی در انهدام آن دستگاه، - به معنای گام برداشتن علیه لنینیسم و فراموشی این نکته است که دستگاه ما، دستگاه شوروی است و در قیاس با کلیه‌ی دستگاه‌های دولتی موجوده در جهان عالی ترین طراز دستگاه دولتی است.

نیروی دستگاه دولتی ما در چیست؟ در این است که قدرت حاکمه را از طریق شوراها با توده‌های چندین میلیونی کارگران و دهقانان مرتبط می سازد. در این است که شوراها برای دهها و صدها هزار کارگر و دهقان مکتب کشورداریست. در این است که دستگاه دولتی از توده‌های عظیم مردم جدا نشده، بلکه از طریق تعداد بیشماری سازمان‌های توده‌ای، انواع کمیسیون‌ها، شعب، انجمن‌ها، مجامع نمایندگان و غیره که شوراها را در بر گرفته و بدین طریق تکیه گاه ارگان‌های قدرت حاکمه‌اند، با همین توده‌های مردم در می آمیزد.

نقطه‌ی ضعف دستگاه دولتی ما کدام است؟ وجود عناصر بوروکراتیک در آن، که کار آن را خراب کرده و مختل می سازند. برای طرد بوروکراتیسم از این دستگاه، - که در ظرف یکی دو سال عملی نیست، - باید دستگاه دولتی را به طور سیستماتیک بهبود بخشید، آن را به توده‌ها نزدیک ساخت، آن را با افراد نوینی که به راه طبقه‌ی کارگر وفادار باشند، نو ساخت و سازمان آن را طبق روح کمونیسم تغییر داد، نه این که منهدم و بی اعتبارش ساخت. لنین هزار بار حق داشت وقتی که می گفت:

« بدون داشتن "دستگاه"، ما مدت‌ها پیش از این نابود می شدیم.
بدون مبارزه‌ی سیستماتیک و مصرانه در راه بهبود دستگاه، ما، قبل
از ایجاد مبانی سوسیالیسم نابود خواهیم شد. » [۱۹].

من در پیرامون نارسائی‌های موجوده در دستگاه دولتی خودمان، به تفصیل نخواهم پرداخت زیرا بدون آن هم این نقائص به چشم می خورد. منظور من قبل از هر چیز "شیوه‌ی دفع‌الوقت مرسوم" است. من راجع به دفع‌الوقت یک پشته مدرک در دست دارم که لاقیدی تبهکارانه‌ی یک عده از سازمان‌های قضائی، اداری، بیمه‌ای، کنوپراتیفی و غیره را برملا می سازد.

مثلاً این دهقان برای آن که به حق خود برسد ۲۱ دفعه به یک مؤسسه‌ی بیمه رفته و معه‌ذا هیچ نتیجه‌ای نگرفته است.

یا مثلاً دهقان دیگری که پیرمردی ۶۶ ساله است، برای آن که وضع خود را در اداره‌ی تأمین اجتماعی شهرستان روشن سازد ۶۰۰ ورست راه را پیاده طی کرده و معهداً هیچ نتیجه‌ای نگرفته است.

یا مثلاً این پیرزن روستائی ۵۶ ساله، طبق دعوت دادگاه ملی ۵۰۰ ورست راه را پیاده پیموده و بیش از ۶۰۰ ورست را هم با اسب طی کرده و معهداً به حق خود نرسیده است.

این قبیل فاکت‌ها بی شمار است و ذکر همه‌ی آنها لزومی ندارد. ولی رفقا، این برای ما ننگ است! چگونه می توان یک چنین افتضاحتی را تحمل نمود؟

بالاخره، فاکت‌هائی درباره‌ی "پس کشیدگان" وجود دارد. معلوم میشود بین کارگران به غیر از آنهائی که پیش کشیده شده‌اند "پس کشیدگانی" نیز وجود دارند که به توسط رفقای خودشان نه به علت بی استعدادی و یا عدم کاردانی بلکه به علت این که در کار وجدان و شرافت نشان داده‌اند، پس زده شده‌اند.

مثلاً این کارگر که یک چلنگر ابزار ساز است به علت استعداد و تطمیع ناپذیری خود در کارخانه به شغل معینی ترفیع داده میشود. یکی دو سال کار میکند، شرافتمندانه هم کار میکند، به کارها سروسامانی می دهد، حیف و میل و اسراف کاری را از بین می برد. اما او با این طرز کارش با منافع جرگه‌ی گرم و جوری از "کمونیسست‌ها" تماس پیدا می کند و آسایش آنان را مختل می سازد. بعد چه می شود؟ جرگه‌ی گرم و جور "کمونیسست‌ها" سنگ جلوی پایش می اندازند و بدین ترتیب او را مجبور به "پس زدن" می کنند: "حال که خواستی از ما عاقل تر باشی و نمی گزاری ما به راحتی فکر زندگی و مداخل خود باشیم پس برادر بی زحمت عقب بزن".

یا مثلاً این کارگر دیگر را بگیریم که باز هم چلنگر ابزار ساز و سازنده‌ی دستگاه‌های پیچ تراشی است. در کارخانه به شغل معینی ترفیع می یابد. با حرارت و شرافت شروع به کار می کند. ولی با این نحوه‌ی کار خود، مخل آسایش بعضی‌ها می شود. نتیجه چه می شود؟ فرصتی به دست می آورند و خود را از شر رفیق "مخل آسایش" خلاص می کنند. ولی این رفیق ترفیع یافته چگونه و با چه احساساتی کنار میرود؟ ملاحظه کنید با چه احساساتی:

"مرا به هر شغلی که می گماشتند، می کوشیدم تا خود را در خورد اعتمادی که به من ابراز شده بود نشان دهم. ولی من این ترفیع را که این همه بلا به روزم آورده است هرگز فراموش نخواهم کرد. مرا لجن مال کردند. آرزوی من برای آفتابی کردن همه چیز فقط به صورت آرزو باقی ماند. نه کمیته‌ی کارخانه، نه اداره‌ی کارخانه و نه حوزه‌ی حزبی نخواستند حتی به حرف من گوش فرا دهند. من که به خاطر ترفیع از دست رفتم و حالا اگر طلا بارانم هم

بکنند دیگر هیچ کجا نخواهم رفت" ("ترود" [۲۰] شماره‌ی ۱۲۸ - ۹ ژوئن سال ۱۹۲۷).

رفقا آخر این برای ما ننگ است! چگونه می‌توان یک چنین افتضاحی را تحمل نمود؟

وظیفه‌ی حزب آنست که ضمن مبارزه علیه بوروکراتیسم و در راه بهبود دستگاه دولتی در عین حال یک چنین افتضاحاتی را در کار عملی ما که هم اکنون از آنها سخن راندم با آهن گداخته ریشه سوز نماید.

ج. راجع به شعار لنین درباره‌ی انقلاب فرهنگی. بهترین وسیله‌ی علیه بوروکراتیسم عبارت از ارتقاء سطح فرهنگی کارگران و دهقانان است. می‌توان به بوروکراتیسم در دستگاه دولتی بد گفت و بر آن تاخت، می‌توان بوروکراتیسم موجوده در پراتیک ما را رسوا ساخت و به تخته‌ی ننگ و افتضاح کوبید ولی مادام که توده‌های وسیع کارگران به سطح معینی از فرهنگ دسترسی نیابند که در نتیجه‌ی آن امکان و تمایل و قابلیت کنترل دستگاه دولتی از پائین یعنی با نیروی خود توده‌های کارگری پدید آید، بوروکراتیسم هم علیرغم همه‌ی اینها بر جای خواهد بود. از این رو تکامل فرهنگی طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش دهقان، نه فقط از لحاظ بسط سواد، گرچه سواد اساس هر فرهنگی است، بلکه مقدم بر هر چیز از لحاظ تحصیل ورزیدگی و قابلیت برای شرکت در امر اداره‌ی کشور، اهرم اساسی بهبود دستگاه دولتی و هر دستگاه دیگری است. معنا و اهمیت شعار لنین درباره‌ی انقلاب فرهنگی نیز در همین است. اینست آن چه لنین در این باره در مارس سال ۱۹۲۲ قبل از گشایش کنگره‌ی ۱۱ حزب ما، در نامه‌ی ارسالی به کمیته‌ی مرکزی به عنوان رفیق مولوتوف، نوشته است:

«مهم‌ترین کمبود ما فرهنگ و قابلیت اداره کردن است.... نی از لحاظ اقتصادی و سیاسی امکان پی‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی را کاملاً برای ما تأمین می‌کند. *مطلب "فقط" بر سر نیروهای فرهنگی پرولتاریا و پیشاهنگ آن است.» [۲۱].

رفقا، نمی‌توان این سخنان لنین را از یاد برد. (بانگ‌های: "صحیح است!")

از این رو وظیفه‌ی حزب: تقویت مبارزه در راه اعتلای فرهنگی طبقه‌ی کارگر و قشرهای زحمتکش دهقانان است.

از آن چه در زمینه‌ی وضع داخلی سیاسی کشورمان گفتم چه نتیجه‌ای حاصل می‌آید؟.

نتیجه‌ی حاصله اینست که حکومت شوروی در بین تمام حکومت‌های موجوده‌ی جهان پایدارترین حکومت‌هاست.... (کف زدن‌های شورانگیز)

ولی اگر می‌گوئیم حکومت شوروی از تمام حکومت‌های موجوده در جهان مستحکم‌تر و مایه رشک هر حکومت بورژوازی است، این سخن هنوز بدان معنی نیست که در کشور ما از این لحاظ همه چیز بر وفق مراد است. خیر، رفقا، در این رشته نیز ما دارای نقائصی هستیم که به مثابه‌ی بلشویک، نمی‌توانیم و نباید آنها را پنهان سازیم.

اولاً، در کشور ما بیکاری وجود دارد. این نقصانی جدی است که باید آن را برطرف کنیم یا به هر حال به هر قیمتی شده به حداقل برسانیم.

ثانیاً، در کشور ما نقائص جدی در امر ساختمان خانه برای کارگران یعنی بحران مسکن وجود دارد، که آن را نیز باید مرتفع سازیم، یا به هر حال، در سال‌های آینده‌ی نزدیک به حداقل برسانیم.

در کشور ما بعضی جوانه‌های ضد یهود، نه تنها در محافل معینی از قشرهای متوسط، بلکه بین بعضی از بخش‌های کارگران، و حتی بین برخی از حزبی‌ها وجود دارد. رفقا، باید با بی‌رحمی تمام علیه این آفت مبارزه کرد.

در کشور ما نقصان دیگری هم وجود دارد که آن ضعف مبارزه علیه مذهب است.

سرانجام در کشور ما، عقب ماندگی وحشتناک فرهنگی، نه تنها به معنای کلمه، بلکه به معنای محدود آن، به معنای سواد ابتدائی وجود دارد، زیرا هنوز هم میزان درصد بیسوادان در اتحاد شوروی اندک نیست.

رفقا، اگر ما می‌خواهیم با نواخت کم و بیش سریعی به پیش رویم، باید تمام این نقائص و نظائر آن از بین برود.

اجازه دهید در خاتمه این بخش از گزارشم کلمه‌ای چند درباره‌ی شاخص‌ترین انتصابات دوران مورد گزارش صحبت کنم. من از انتصاب معاونین صدر شورای کمیسرهای ملی اتحاد شوروی سخن نمی‌گویم. هم چنین من از انتصاب کمیسرهای ملی، در شورای عالی اقتصاد ملی، کمیساریای بازرگانی ملی و اداره‌ی متحده‌ی سیاسی دولتی چیزی نمی‌گویم. من می‌خواستم از سه انتصاب که اهمیت شاخصی دارند، سخن گویم، شما می‌دانید که لوبف به ریاست شورای عالی اقتصاد ملی جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه

منصوب شده است. او کارگر فلزساز است. می دانید او خانف که کارگر فلزساز است، به جای کامنف به ریاست شورای مسکو انتخاب گردیده است. می دانید کامارف که او نیز کارگر فلزساز است به جای زینویف به ریاست شورای لنینگراد انتخاب شده است. بدین ترتیب "لرد - مرهای" هر دو پایتخت در کشور ما کارگران فلزسازند. (کف زدن‌ها) راست است که آنها از اصیل زادگان نیستند، ولی امور اقتصاد پایتخت را بهتر از هر اصیل زاده اداره می کنند. (کف زدن‌ها) ممکن است بگوئید که این تمایلی است به بسط دامنه فلزسازی. به نظر من، این کار هیچ بدی ندارد. (صداها: "برعکس، بسیار هم خوب است").

آرزومندیم که کشورهای سرمایه‌داری، آرزومندیم که لندن و پاریس نیز سرانجام به ما برسند و آنها هم فلزسازان خود را به سمت "لرد - مر" انتخاب نمایند. (کف زدن‌ها)

III

حزب و اپوزیسیون

۱ - وضع حزب

رفقا، من درباره‌ی رشد کمی و مسلکی حزبمان به تفصیل و ذکر پیکره نخواهم پرداخت، چه کاسیور در این باره مفصلاً گزارش خواهد داد. درباره‌ی ترکیب اجتماعی حزب و پیکره‌های مربوطه نیز صحبت نخواهم کرد، چه کاسیور در گزارش خود در این مورد هم اطلاعات مبسوطی به شما خواهد داد.

می خواستم چند کلمه‌ای درباره‌ی رشد و بهبود کیفی امور رهبری حزبمان، خواه در رشته‌ی اقتصادیات و خواه در رشته‌ی سیاست سخن گویم. رفقا، زمانی یعنی در ۲ - ۳ سال پیش، بخشی از رفقا، که ظاهراً ترسکی بر رأس آنان قرار داشت، (خنده، صداهای: "ظاهراً؟") کمیته‌های ایالتی و ولایتی و کمیته‌ی مرکزی ما را ملامت کرده، مدعی بودند که سازمان‌های حزبی صلاحیت ندارند و بیجا در امور اقتصادی کشور مداخله می‌کنند. آری. چنین زمانی وجود داشت. ولی اکنون مشکل کسی باشد که برای ایراد چنین اتهاماتی به سازمان‌های حزبی دهان بگشاید. این که کمیته‌های ایالتی و ولایتی امر رهبری اقتصادی را فرا گرفته‌اند و سازمان‌های حزبی بر رأس امور ساختمان اقتصادی قرار دارند و در دنبال آن نیستند، - چنان حقیقت عیانی است، که تنها نابینایان و یا عقل باختگان می‌توانند آن را انکار کنند. این واقعیت که ما اکنون تصمیم گرفته‌ایم در این کنگره مسئله‌ی نقشه‌ی پنج‌ساله‌ی ساختمان اقتصادی را مطرح کنیم، خود حاکی از این است که حزب در امر رهبری از روی نقشه‌ی ساختمان اقتصادی ما، چه در خارج از مرکز و چه در مرکز، بسی پیشرفت نموده است.

برخی تصور می‌کنند این موضوع قابل توجهی نیست. خیر رفقا، این یک موضوع قابل توجه و مهمی است که باید آن را خاطر نشان ساخت. چه بسا به ارگان‌های اقتصادی آمریکا و آلمان استناد می‌جویند، که گویا آنها نیز اقتصادیات ملی را طبق نقشه اداره می‌نمایند، خیر رفقا، آنها هنوز به این امر موفق نشده‌اند، و تا زمانی که نظام سرمایه‌داری در آنجا وجود دارد، موفق

نخواهند شد. برای اداره‌ی از روی نقشه، باید دارایی‌سیستم دیگر یعنی سیستم سوسیالیستی صنایع بود نه سیستم سرمایه‌داری، باید لااقل دارای صنایع ملی شده، سیستم ملی شده‌ی اعتبارات و اراضی ملی شده، پیوند سوسیالیستی با ده، حکومت طبقه‌ی کارگر در کشور و غیره بود.

راست است، که آنها نیز چیزی شبیه به نقشه دارند. ولی اینها نقشه‌های تخمینی، نقشه‌های حدسی است، که برای احدی جنبه‌ی حتمی ندارد و بر اساس آنها ممکن نیست اقتصادیات کشور را اداره نمود. ولی در کشور ما این طور نیست. نقشه‌های ما نقشه‌های تخمینی، نقشه‌های حدسی نبوده، بلکه نقشه‌های رهنمود است، که برای مقامات رهبری حتمی است و سمت تکامل اقتصادی ما را برای آینده به مقیاس تمام کشور تعیین میکند.

مشاهده می‌کنید که ما در اینجا با یک تفاوت اصولی روبرو هستیم. از این روست که می‌گوییم، حتی فاکت ساده‌ی طرح مسئله نقشه‌ی پنج ساله‌ی تکامل اقتصادیات ملی در کنگره، خود علامت رشد کیفی امور رهبری از روی نقشه‌ی ماست.

من درباره‌ی رشد دموکراسی درون - حزبی حزبمان نیز به تفصیل نخواهم پرداخت. تنها نابینایان نمی‌بینند که دموکراسی درون - حزبی، درون - حزبی واقعی و اعتلای واقعی فعالیت توده‌های حزبی، در نزد ما در حال نشو و نما و تکامل است. درباره‌ی دموکراسی پرگوئی می‌کنند. اما دموکراسی حزب چیست؟ دموکراسی برای که؟ اگر مراد از دموکراسی، آنست که یکی دو روشنفکری که از انقلاب دست کشیده‌اند تا دلشان بخواهد یاوه گویند و از خود ارگان مطبوعاتی داشته باشند، در این صورت ما را به چنین "دموکراسی" نیازی نیست، زیرا این دموکراسی، برای اقلیت ناچیز است که اراده‌ی اکثریت عظیم را نقض می‌کنند. ولی اگر مراد از دموکراسی آزادی توده‌های حزبی در حل مسائل ساختمانی ما، اعتلای فعالیت توده‌های حزبی، جلب آنها به امور رهبری حزبی و تقویت این حس است که آنها صاحب اختیار حزبند، آنگاه ما از یک چنین دموکراسی برخورداریم و این دموکراسی برای ما لازم است و ما آن را به هر قیمتی باشد، بلا انحراف تکامل خواهیم داد. (کف زدن‌ها).

رفقا، من در این موضوع هم به تفصیل نخواهم پرداخت، که به موازات دموکراسی درون - حزبی، قدم به قدم رهبری همکارانه نیز رشد می‌یابد. کمیته‌ی مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی را در نظر بگیرید. آنها با هم یک مرکز رهبری مرکب از ۲۰۰ الی ۲۵۰ تن از رفقا را تشکیل می‌دهند که مرتباً گرد هم آمده، و مسائل مهم ساختمان ما را حل می‌کنند. این یکی از دموکراتیک‌ترین و همکارانه‌ترین مراکزی است که تا کنون در حزب ما وجود داشته است. و اما بعد؟ مگر این یک واقعیت نیست که حل مهم‌ترین مسائل

مربوط به کارهای ما بیش از پیش از دست گروه محدود بالانشینان، به دست این مرکز وسیع می افتد که با تمام شئون ساختمانی و با کلیه نواحی کشور بیکران ما رابطه بسیار دارد؟

من هم چنین راجع به رشد کادرهای حزبی به تفصیل نخواهم پرداخت. تردیدی نیست که در سالهای اخیر در میان کادرهای قدیمی حزب ما کادرهای جدیدی راه یافته‌اند که راه ارتقاء می‌پیمایند و به طور عمده عبارت از کارگرانند. اگر سابقاً تعداد کادرهای ما به صدها و هزارها می‌رسید. اکنون تعداد آنها به ده‌ها هزار بالغ می‌گردد. به نظر من، اگر در سراسر اتحاد شوروی از پائین‌ترین سازمان‌ها یعنی از شعب کارخانه‌ها و گروه‌ها گرفته، تا بالا، همه را به حساب آوریم، تعداد کادرهای حزبی ما، که اکثریت عظیم آنها را کارگران تشکیل می‌دهند، اکنون کمتر از ۱۰۰۰۰۰ نفر نیست. این خود نمودار رشد فوق‌العاده‌ی حزب ما، رشد فوق‌العاده‌ی ترکیب بندی کادر حزبی ما، رشد آزموذگی مسلکی و سازمانی حزب و رشد فرهنگ کمونیستی آن است.

بالاخره، یک مسئله‌ی دیگر، که احتیاج به تفصیل ندارد، ولی شایان ذکر است و آن مسئله‌ی افزایش اعتبار حزب بین کارگران غیر حزبی و به طور کلی بین توده‌ی زحمتکشان کشور ما، بین کارگران و به طور کلی بین طبقات ستمکش سراسر جهان است. دیگر مشکل بتوان تردید داشت که حزب ما برای توده‌ی زحمتکشان تمام جهان به منزله‌ی پرچم رهائی است و عنوان بلشویک، عنوان پر افتخاری برای بهترین افراد طبقه‌ی کارگر است. رفقا، به طور کلی منظره‌ی کامیابی‌های ما در رشته‌ی ساختمان حزبی چنین است.

رفقا، این بدین معنی نیست که در حزب ما نقائصی وجود ندارد. نه، نقائص وجود دارد، آن هم نقائص جدی. اجازه بدهید چند کلمه‌ای راجع به نقائص مزبور صحبت کنم.

مثلاً امر رهبری سازمان‌های اقتصادی و سازمان‌های دیگر را، از طرف سازمان‌های حزبی در نظر گیریم. آیا در اینجا همه‌ی کارها بر وفق مراد است؟ نه، چه بسا مسائل، نه تنها در خارج از مرکز، بلکه در مرکز نیز، طبق رسوم خانوادگی و به شیوه‌ی خانگی حل و فصل می‌گردد. مثلاً فرض کنیم ایوان ایوانویچ، یکی از بالانشینان رهبر فلان سازمان، خبط بسیار بزرگی مرتکب شده و کار را خراب کرده است. ولی ایوان فئودورویچ نمی‌خواهد او را انتقاد کند، اشتباهاتش را آشکار سازد و اصلاح نماید. نمی‌خواهد، زیرا میل ندارد برای خود "دشمن بتراشد". خبط‌هایی مرتکب شده‌اند، کار را خراب کرده‌اند - چه اهمیتی دارد! مگر کدام یک از ما اشتباه نمی‌کند؟ امروز، من به ایوان فئودورویچ، ترحم می‌کنم، فردا، او به من، یعنی به ایوان ایوانویچ ترحم خواهد

کرد. زیرا چه تضمینی وجود دارد که من هم اشتباه نکنم؟ این شد درست و حسابی. مسالمت جوئی و خیر اندیشی. می گویند: خطبی که به حال خود وا گذاشته شده، لطمه‌ای به کار عظیم ماست؟ این عیبی ندارد! انشاءالله یک طوری گلیم خود را از آب می کشیم.

اینست رفقا، طرز قضاوت معمولی بعضی از کارمندان مسئول ما. ولی معنای این چیست؟ اگر ما، بلشویک‌ها، که تمام جهان را انتقاد می کنیم و به قول مارکس به عرش اعلی یورش می بریم، برای آرامش خاطر این و یا آن رفیق از انتقاد از خود استتکاف ورزیم، - در آن صورت آیا روشن نیست که از این عمل جز فنای کار عظیم، هیچ نتیجه‌ی دیگری به دست نخواهد آمد؟ (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌ها.)

مارکس می گوید انقلاب پرولتاری، ضمناً، از همین لحاظ از کلیه‌ی انقلاب‌های دیگر متمایز است که خود خویشان را انتقاد می کند و با انتقاد از خود، استحکام می یابد. این یک رهنمود بسیار مهمی از مارکس است. اگر ما نمایندگان انقلاب پرولتاری در برابر نقائص خود چشم فرو بندیم و مسائل را طبق رسوم خانوادگی حل و فصل کنیم و راجع به اشتباهات یک دیگر سکوت متقابل اختیار کنیم و ماده فساد را در پیکر حزب خود رخنه دهیم، - آنگاه چه کسی اشتباهات و نقائص مزبور را اصلاح خواهد کرد؟

مگر واضح نیست که اگر ما این عامیگری و این رسوم خانوادگی در حل مهم ترین مسائل ساختمانی را، از محیط خود نرانیم، دیگر انقلابیون پرولتاری نخواهیم بود و یقیناً نابود خواهیم شد؟

مگر واضح نیست که ما با دست کشیدن از شیوه‌ی شرافتمندانه و صریح انتقاد از خود و با امتناع از اصلاح شرافتمندانه و آشکار اشتباهات خود راه پیشروی و بهبود کار و احراز موفقیت‌های نوین را در کار به روی خود مسدود می نمائیم؟

باید دانست که تکامل ما به صورت حرکت هموار و همه جانبه به سوی بالا انجام نمی گیرد. خیر، رفقا، در کشور ما طبقات و در داخل کشور ما تضادهائی وجود دارد، ما دارای گذشته‌ای هستیم و حال و آینده‌ای داریم و بین اینها تضادهائی وجود دارد و نمی توانیم بر روی امواج زندگی با حرکت هموار به پیش رویم. پیشروی ما از طریق مبارزه، از طریق حدت تضادها، فائق آمدن بر این تضادها، آشکار ساختن و بر انداختن این تضادها انجام می گیرد.

مادام که طبقات وجود دارند، ما هرگز نمی توانیم در حالتی باشیم که بگوئیم: خوب بحمداله، اکنون همه کارها رو به راه است. آری رفقا هرگز چنین چیزی نخواهد بود.

همیشه در زندگی ما چیزی در حال زوال است. ولی آن چه زوال می پذیرد، نمی خواهد به سادگی جان سپارد، بلکه در راه هستی خود پیکار می کند، از آرمان سپری شده‌ی خود دفاع می نماید.

همیشه در زندگی ما چیزی نوینی پدید می آید. ولی آن چه پدید می آید به سادگی پا به عرصه‌ی وجود نمی گذارد، بلکه صفر می کشد، فریاد می زند و از حق حیات خود دفاع می نماید. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌ها)

مبارزه بین کهنه و نو، بین زوال یابنده و پدید آینده، - اینست بنیاد تکامل ما. اگر نارسائی‌ها و اشتباهات کار خود را، چنان چه برارنده‌ی بلشویک‌ها است، آشکارا و شرافتمندانه ذکر و فاش نکنیم، راه پیشروی خود را مسدود کرده‌ایم. و حال آن که ما می خواهیم پیش برویم. و همانا به دلیل آن که می خواهیم پیش برویم، باید شیوه‌ی شرافتمندانه و انقلابی انتقاد از خود را یکی از اهم وظائف خود بشمریم. بدون آن پیشروی وجود ندارد. بدون آن تکامل نیست.

ولی درست در همین رشته است که هنوز کار ما لنگش دارد. علاوه بر این کافیت موفقیت‌هایی چند به کف آوریم تا نقائص را فراموش کنیم، آسوده خاطر گردیم و به خود غره شویم. دو - سه موفقیت بزرگ، - و دیگر از هیچ چیز باکمان نیست. باز هم دو، سه موفقیت بزرگ، - و دیگر به خود غره می شویم و "همه چیز را چون مومی در دست خود می بینیم!" ولی اشتباهات باقی می ماند، نقائص هم چنان وجود دارد، فساد در پیکر حزب رخنه می نماید و حزب آغاز بیماری می گذارد.

نقصان دوم. نقصان دوم عبارتست از شیوه‌ی اداری در حزب و شیوه‌ی اداری را جانشین شیوه‌ی اقتناع ساختن یعنی جانشین شیوه‌ای که در حزب دارای اهمیت قطعی است. خطر این نقصان نیز از خطر نخستین نقصان کمتر نیست. چرا؟ زیرا نقصان مذکور این خطر را به وجود می آورد که سازمان‌های حزبی ما را که سازمان‌های خود کار هستند، به مؤسسات میان تهی پشت میز نشینان تبدیل کند. اگر در نظر گیریم که ما اقلاً دارای ۶۰ هزار تن از فعال‌ترین کارکنان حزبی هستیم که در تمام مؤسسات اقتصادی، کئوپراتیوی و دولتی پراکنده‌اند، و در آنجاها علیه‌ی بوروکراتیسم مبارزه می کنند، آن گاه باید اذعان کنیم که بخشی از آنها ضمن مبارزه با بوروکراتیسم موجوده‌ی در این مؤسسات گاهی خود به بیماری بوروکراتیسم مبتلا شده و آن را به سازمان‌های حزب سرایت می دهند. رفقا این گناه نیست بلکه بلائی است، زیرا تا زمانی که دولت وجود دارد این پروسه کم و بیش ادامه خواهد یافت و همانا بدان جهت که این پروسه ریشه‌هایی در زندگی دارد، لذا باید برای مبارزه با این نقصان مجهز گردیم، بر فعالیت توده‌های حزبی بیافزاییم و آنها را در حل مسائل رهبری حزب

شرکت دهیم و به نحوی مداوم در تعمیم دموکراسی درون - حزبی بکوشیم و نگذاریم شیوهی اداری در کار عملی حزبی ما جایگزین شیوهی اقناع گردد. نقصان سوم. این نقصان عبارت از آن است که یک عده از رفقای ما می خواهند بدون نقشه و عاقبت بینی موافق با جریان، به طور آرام و هموار شنا کنند، به نحوی که همه جا جشن و سرور حکمفرما و هر روز جلسات با شکوه بر پا باشد و از همه جا خروش کف زدن‌ها به گوش رسد و به هر یک از ماها به نوبه عضویت افتخاری انواع هیئت‌های رئیسه تفویض گردد. (خنده، کف زدن‌ها).

این تمایل بی بند و بار برای مشاهدهی جشن و سرور در همه جا، این اشتیاق برای آئین بندی و بر پا داشتن انواع سال جشن‌ها، اعم از لازم و غیر لازم، این تمایل به شناوری تا جائی که بتوان شنا کرد و آن هم بدون آن که بنگریم آخر جریان ما را به کجا می کشد. (خنده، کف زدن‌ها)، - تمام اینها ماهیت سومین نقصان کار عملی حزبی ما و اساس نارسائی‌های زندگی حزبی ما را تشکیل می دهد.

آیا شما پاروزنانی را دیده‌اید که از جان و دل و عرق بر جبین پارو می زنند اما نمی دانند جریان آنها را به کجا می کشاند؟ من چنین پاروزنانی را در ینی سئی دیده‌ام. آنان پاروزنانی شرافتمند و خستگی ناپذیرند. ولی بدبختی آنان در اینست که نمی بینند و نمی خواهند ببینند که موج ممکن است آنان را به صخره‌ای بکوبد که آنجا مرگ در انتظار آنها است.

بعضی از رفقای ما عیناً این طورند. از جان و دل و دائماً پارو می زنند، خود را در اختیار جریان گذارده، هموار می رانند، اما نه تنها نمی دانند، بلکه حتی نمی خواهند هم بدانند که جریان آنان را به کجا میبرد. کار بدون نقشه، کار بدون شراع و سکان - اینست آن نتیجه‌ای که از تمایل به شنای حتماً موافق با جریان حاصل می گردد.

اما نتیجه؟ نتیجه روشن است: ابتدا کپک می زنند، سپس رنگشان بر میگردد آنگاه خزه‌ی عامیگری آنها را در فرو می پوشاند و بعد تبدیل به عامیان معمولی می شوند. و این همان راهیست که به قلب ماهیت واقعی منتهی میشود. رفقا، اینست برخی نقائص کار عملی حزبی و زندگی حزب ما، که خواستم درباره‌ی آنها چند کلمه‌ی تلخ برای شما گفته باشم.

و اکنون اجازه بدهید به مسئله‌ی مباحثه و به مسئله‌ی به اصطلاح اپوزیسیون بپردازم.

۲ - نتایج مباحثه

آیا مباحثه‌ی حزبی، معنا و ارزشی دارد؟
گاهی می‌گویند: چه مرضی بود که آتش مباحثه را دامن زدید، مباحثه به درد چه کسی می‌خورد، آیا بهتر نبود مسائل مورد مباحثه را بین خودمان حل می‌کردیم و زباله را به کوچه نمی‌ریختیم؟ رفقا، این طرز فکر صحیح نیست. مباحثه گاهی مطلقاً ضروری و بدون تردید سودمند است. تمام مطلب بر سر آنست که مباحثه چگونه مباحثه‌ای باشد؟ اگر مباحثه در محیط رفاقت، در محیط حزبی جریان یابد، اگر هدف مباحثه شیوه‌ی شرافتمندانه‌ی انتقاد از خود، انتقاد از نواقص حزبی باشد و بدین ترتیب اگر مباحثه کار ما را بهبود بخشد و طبقه‌ی کارگر را مجهز نماید، در آن صورت چنین مباحثه‌ای لازم و سودمند است.
ولی نوع دیگری از مباحثه وجود دارد که هدفش بهبود امر مشترک ما نبوده، بلکه وخامت آنست، هدفش تحکیم حزب نبوده، بلکه تلاشی و سُست کردن آنست. یک چنین مباحثه‌ای معمولاً به تجهیز پرولتاریا منجر نشده، بلکه به خلع سلاح وی منتج می‌گردد. ما را به چنین مباحثه‌ای نیازی نیست. (بانگ‌های: "صحیح است!" "کف زدن‌ها").

هنگامی که اپوزیسیون در حدود سه ماه پیش از کنگره یعنی قبل از تهیه‌ی تزه‌های کمیته‌ی مرکزی و قبل از انتشار تزه‌های مزبور، طلب میکرد در سراسر کشور مباحثه آغاز گردد، کوشش داشت چنان مباحثه‌ای را به ما تحمیل نماید، که به طور ناگزیر کار دشمنان ما، دشمنان طبقه‌ی کارگر، دشمنان حزب ما را تسهیل میکرد. به همین جهت هم کمیته‌ی مرکزی با نقشه‌های اپوزیسیون مخالفت کرد و به خصوص به همین جهت که کمیته‌ی مرکزی با نقشه‌های اپوزیسیون مخالفت کرد ما توانستیم مباحثه را به مجرای صحیح خود بیاندازیم و به وسیله‌ی تزه‌هایی که کمیته‌ی مرکزی به کنگره تقدیم نمود، به مباحثه پایه لازم بدهیم. اکنون ما بدون تردید می‌توانیم بگوئیم که مباحثه به طور کلی نتیجه‌ی مثبت داده است.

و اما رفقا، در مورد این که زباله را نباید به کوچه ریخت، باید گفت اینها لاطائلات است. ما هیچگاه نترسیده و نخواهیم ترسید که آشکارا خود و اشتباهات خود را در پیشگاه حزب انتقاد کنیم. نیرومندی بلشویسم به ویژه در همین است که از انتقاد نمی‌ترسد و از طریق انتقاد از نقائص خود، نیروی جدیدی برای ادامه‌ی پیشروی کسب می‌کند. بدین طریق مباحثه‌ی کنونی، نشانه‌ی نیرومندی حزب ما و نشانه‌ی اقتدار آنست.

نباید فراموش کرد که در هر حزب بزرگ و به ویژه در حزبی مانند حزب ما که بر رأس حکومت قرار دارد و بخشی از آن را دهقانان و کارمندان تشکیل می دهند، به مرور زمان برخی عناصر لاقید و بی اعتنا نسبت به مسائل عملی حزب گرد می آیند که چشم بسته رأی می دهند و موافق جریان شنا می کنند. وجود تعداد زیادی از این قبیل عناصر، آفتی است که باید علیه آن مبارزه کرد. این عناصر باتلاق حزب ما را تشکیل می دهند.

مباحثه عبارت از مراجعه به این باتلاق است. اپوزیسیونرها از این رو به باتلاق مزبور ارجاع می کنند که قسمتی از آن را بر بایند. آنها واقعاً هم بدترین قسمت آن را میر بایند. ولی حزب به باتلاق مزبور ارجاع می کند تا بهترین قسمت آن را جدا کرده و با زندگی فعال حزبی مانوس سازد. در نتیجه باتلاق با تمام لختی خود مجبور است موقعیت خود را تعیین کند و واقعاً هم در نتیجهی ارجاعات مزبور، باتلاق با دادن قسمتی از صفوف خود به اپوزیسیون و قسمت دیگر به حزب، موقعیت خود را تعیین میکند و بدین طریق به موجودیت خود، به منزلهی باتلاق، خاتمه می دهد. و این در ترازنامهی عمومی تکامل حزبی ما، امر مثبتی است. در نتیجهی مباحثهی کنونی، باتلاق حزب ما کوچک تر شده یا کاملاً به موجودیت خود خاتمه داده و یا دارد خاتمه میدهد. این امر جنبهی مثبت مباحثه است.

نتایج مباحثه؟ نتایج مباحثه معلوم است. تا دیروز تقریباً ۷۲۴ هزار نفر از رفقا له حزب و کمی بیش از ۴ هزار نفر له اپوزیسیون رأی داده اند. نتیجه چنین است. اپوزیسیونرها نعره می زنند که کمیتهی مرکزی از حزب و حزب از طبقه جدا شده و اگر چنین و چنان میشد و از آسمان مائده نازل می گردید در آن صورت یقیناً ۹۹ درصد آراء نصیب آنها میشد. ولی چون از آسمان مائده نازل نمی گردد، لذا حتی یک درصد آراء هم نصیب آنها نشد. نتیجه چنین است.

چه شد که تمام حزب یک جا و طبقه‌ی کارگر نیز به دنبال آن یک باره اپوزیسیون را چنین منفرد کردند؟ آخر بر رأس اپوزیسیون، افراد با نام و نشانی قرار دارند که بلدند برای خود رکلام کنند (بانگ‌های: "صحیح است!") افرادی که از فروتنی فارغند (کف زدن‌ها)، و می دانند چگونه خودستائی و بازار گرمی کنند.

علت آن که گروه رهبری اپوزیسیون گروهی از روشنفکران خُرده بورژوازی هستند که از زندگی، از انقلاب، از حزب و از طبقه‌ی کارگر به دور افتاده اند. (بانگ‌های: "صحیح است!") کف زدن‌ها.)

من هم اکنون از پیشرفت امور و از کامیابی‌های خودمان در رشتهی صنایع و بازرگانی و به طور کلی اقتصادیات و نیز سیاست خارجی سخن گفتم. اما اپوزیسیون کاری به این کامیابی‌ها ندارد، اپوزیسیون آنها را نمی بیند و یا

نمی خواهد ببیند و این امر قسمتی ناشی از جهالت و قسمتی هم در اثر عناد روشنفکرانی است که از زندگی دور افتاده‌اند.

۳ - اختلافات اساسی بین حزب و اپوزیسیون

ممکن است پرسید که بالاخره اختلافات بین حزب و اپوزیسیون بر سر چیست و آن اختلافات مربوط به چه مسائلی است؟
رفقا، به کلیه‌ی مسائل مربوط است. (بانگ‌های: "صحیح است!")
چندی پیش من درخواست یک کارگر غیر حزبی مسکو را قرائت کردم که می خواهد وارد حزب شود، یا هم اکنون دیگر وارد شده است. او مسئله‌ی اختلافات بین حزب و اپوزیسیون را چنین فرمولبندی می کند:

« سابقاً ما در جستجوی موارد اختلاف بین حزب و اپوزیسیون بودیم. ولی اکنون دیگر موارد توافق اپوزیسیون با حزب را نمی توان پیدا کرد. (خنده - کف زدن‌ها) اپوزیسیون در کلیه‌ی مسائل با حزب مخالف است، اگر من طرفدار اپوزیسیون بودم، وارد حزب نمی شدم. (خنده - کف زدن‌ها)، » (رجوع شود به "ایزوستیا" شماره‌ی ۲۶۴).

ملاحظه کنید، کارگران گاهی تا چه حدی میتوانند اندیشه‌ی خود را صائب و در عین حال موجز بیان کنند. به نظر من این صائب‌ترین و صحیح‌ترین توصیف مناسبات اپوزیسیون با حزب و ایدئولوژی و مرامنامه و تاکتیک آنست. همانا به دلیل آن که اپوزیسیون در کلیه‌ی مسائل با حزب اختلاف عقیده دارد، لذا اپوزیسیون گروهی است که دارای ایدئولوژی مخصوص به خود، مرامنامه‌ی مخصوص به خود، تاکتیک مخصوص به خود و اصول سازمانی مخصوص به خود است.

اپوزیسیون، تمام آنچه را که برای یک حزب تازه لازم است، دارا می باشد. فقط برای این کار یک چیز "مختصر" کم دارد و آن هم اینست که زورش نمی رسد. (خنده - کف زدن‌ها)

من می توانم هفت مسئله‌ی اساسی را نام ببرم که در مورد آنها بین حزب و اپوزیسیون اختلاف عقیده وجود دارد.

نخست. مسئله‌ی امکان ساختمان سوسیالیستی پیروزمندانه در کشور ما. من به مدارک و اظهارات اپوزیسیون در مورد این مسئله استناد نخواهم جست، زیرا

بر همه معلوم است و تکرار موردی ندارد. بر همه روشن است که اپوزیسیون امکان پیروزی ساختمان سوسیالیسم را در کشور ما انکار می کنند. و با انکار چنین امکانی، اپوزیسیون روشن و آشکارا به موقعیت منشویک‌ها در می غلطد. یک چنین نظریه‌ای از طرف اپوزیسیون در مورد مسئله‌ی مزبور برای رهبران کنونی آن تازگی ندارد. کامنف و زینوویف هنگامی که از اقدام به قیام اکتبر امتناع می ورزیدند به همین نظریه متکی بودند. در آن هنگام آنها آشکارا می گفتند ما با برپا کردن قیام به سوی فنا می رویم، باید در انتظار مجلس مؤسسان بود، شرایط برای سوسیالیسم فراهم نشده است و به این زودی‌ها هم فراهم نخواهد شد.

ترتسکی نیز هنگامی که به سوی قیام میرفت به همین نظریه متکی بود. زیرا آشکارا می گفت چنان چه در آینده کم و بیش نزدیک، انقلاب پیروزمند پرولتاری در باختر به کمک نشتابد، تصور این که روسیه‌ی انقلابی بتواند در برابر اروپای محافظه کار ایستادگی کند، تصویری سفیهانه است.

واقعاً در آن زمان، کامنف و زینوویف از یک طرف و ترتسکی از طرف دیگر و لنین و حزب از طرف سوم چگونه به سوی قیام می رفتند؟ رفا، این مسئله‌ی بسیار جالبی است که ارزش دارد درباره‌اش چند کلمه‌ای سخن گوئیم.

می دانید که کامنف و زینوویف به ضرب چوب به سوی قیام می رفتند. لنین آنها را به ضرب چوب و با تهدید به اخراج از حزب هی میکرد (خنده - کف زدن‌ها) و آنها مجبور بودند افتان و خیزان از دنبال قیام بروند. (خنده - کف زدن‌ها).

ترتسکی داوطلبانه به سوی قیام می رفت. ولی او نه به طور عادی، بلکه با قید و شرطی به سوی قیام می رفت که در همان زمان هم او را به کامنف و زینوویف نزدیک میکرد. جالب است که درست قبل از اکتبر، در ژوئن سال ۱۹۱۷، ترتسکی در پطروگراد تجدید انتشار رساله‌ی سابق خود به نام "برنامه‌ی صلح" را بجا شمرد و با این عمل گوئی می خواست بگوید با لوای خاص خود به جانب قیام می‌رود. در این رساله او از چه سخن می گوید؟ در آنجا با لنین در باب مسئله‌ی امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور مناظره می کند و این اندیشه‌ی لنین را نادرست می شمرد و دعوی دارد که قدرت حاکمه را ناچار باید به دست آورد، ولی اگر از جانب کارگران پیروز شده‌ی اروپای باختری کمکی نرسد، تصور این که، روسیه‌ی انقلابی بتواند در برابر اروپای محافظه کار ایستادگی نماید، تصویری یأس آور است و هر کس انتقاد ترتسکی را باور نکند، به تنگ نظری ملی دچار است.

اینست قسمتی از متن رساله‌ی آن زمان ترتسکی:

« ما بدون آن که منتظر دیگران بمانیم، مبارزه را بر زمینه‌ی ملی آغاز کرده و ادامه می‌دهیم و اطمینان کامل داریم که ابتکار ما محرک مبارزه‌ی کشورهای دیگر خواهد بود؛ اگر این امر صورت نگیرد، آنگاه - همان طور که هم تجربه‌ی تاریخ و هم ملاحظات تئوریک گواهی می‌دهند، - تصور این که مثلاً روسیه‌ی انقلابی بتواند در برابر اروپای محافظه‌کار ایستادگی نماید، تصویری یأس‌آور است. » « » قائل شدن امکاناتی برای انقلاب اجتماعی در چارچوب ملی به معنای آنست که انسان قربانی همان تنگ‌نظری ملی شود، که ماهیت سوسیال - پاتریوتیسم را تشکیل می‌دهد. » (ترتسکی، "۱۹۱۷" جلد ۳، قسمت اول، صفحه ۹۰).

اینست رفقا، قید و شرط تروتسکی، که تا حدود زیادی بیخ و بن بلوک کنونی او را با کامنف و زینوویف بر ما روشن می‌سازد. و اما لنین چگونه به سوی قیام می‌رفت، حزب چگونه می‌رفت؟ آیا آنها هم با قید و شرط می‌رفتند؟ نه لنین و حزبش بدون قید و شرط به سوی قیام می‌رفتند. اینست قسمتی از متن یک مقاله‌ی عالی لنین، تحت عنوان "برنامه‌ی جنگی انقلاب پرولتاری" که در سپتامبر سال ۱۹۱۷ در خارجه منتشر شده است:

« سوسیالیسم پیروزمند در یک کشور، به هیچ وجه دفعتاً هر جنگی را به طور کلی از بین نمی‌برد. برعکس وقوع آن را محتمل می‌شمرد. تکامل سرمایه‌داری در کشورهای مختلف به طور بی‌نهایت ناموزونی انجام می‌گیرد. طور دیگری هم در شرایط تولید کالائی نمی‌تواند باشد. از اینجا یک نتیجه‌ی مسلم و قطعی به دست می‌آید: سوسیالیسم نمی‌تواند در آن واحد در تمام کشورهای پیروز گردد. سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدت زمانی در شرایط بورژوائی و یا ماقبل بورژوائی باقی خواهند ماند. این امر ناچار نه تنها موجب اصطکاک خواهد گردید، بلکه بورژوازی سایر کشورها را وادار به کوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاری پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از طرف ما، مشروع و عادلانه است. این جنگ در راه سوسیالیسم، در راه رهائی ملت‌های دیگر از قید بورژوازی است. » (لنین، "برنامه‌ی جنگی انقلاب پرولتاری"، "یادداشت‌های انستیتوی لنین" قسمت ۲، ص. ۷) [۲۲].

ملاحظه می کنید که ما در اینجا با نظریه‌ی به کلی دیگری روبرو هستیم. اگر ترتسکی با قید و شرطی که او را به کامنف و زینوویف نزدیک میکند، به سوی قیام می رفت و دعوی داشت که در صورت نرسیدن کمک از خارج، حکومت پرولتاری به خودی خود چیز مهمی نخواهد بود، لنین بالعکس بدون قید و شرط به سوی قیام می رفت و تأکید میکرد که حکومت پرولتاری در کشور ما باید برای کمک به پرولتارهای کشورهای دیگر در امر رهائی آنها از یوغ بورژوازی به مثابه‌ی پایگاه باشد.

اینست طرزی که بلشویک‌ها به سوی قیام اکتبر می رفتند و اینست دلیل آن که ترتسکی با کامنف و زینوویف در دهمین سال انقلاب اکتبر وحدت کلام پیدا کرد.

می توان گفتگوی بین ترتسکی از یک طرف و کامنف و زینوویف را از طرف دیگر هنگام تشکیل بلوک اپوزیسیون به صورت مکالمه‌ی زیرین تصویر نمود.

کامنف و زینوویف خطاب به ترتسکی: « خوب رفیق عزیز، می بینید بالاخره حق با ما بود که می گفتیم نباید به قیام اکتبر دست زد و باید منتظر مجلس مؤسسان شد و غیره. اکنون همه می بینند که کشور در حال انحطاط است، قدرت حاکمه قلب ماهیت می یابد، ما به سوی فنا میرویم و هیچ گونه سوسیالیسمی هم در کشور ما به پا نخواهد شد. نمی بایست به قیام دست زد. ولی شما داوطلبانه به سوی قیام رفتید و خبط بزرگی را مرتکب شدید.»

ترتسکی در جواب آنها: « خیر، همکاران عزیز، شما درباره‌ی من عادلانه قضاوت نمی کنید. درست است که من به سوی قیام می رفتم، ولی این را که چگونه می رفتم، شما فراموش کردید بگوئید. آخر من که مستقیماً به سوی قیام نمی رفتم، بلکه با قید و شرط می رفتم. (خنده‌ی عموم.) و چون اکنون معلوم شده است که دیگر از هیچ کجا انتظار کمکی از خارج نمی‌رود، لذا واضح است که همان طور که به موقع خود در "برنامه‌ی صلح" پیش بینی کرده بودم، کارها به سوی فنا می‌رود.»

زینوویف و کامنف: « ممکن است این طور باشد. ما قید و شرط را فراموش کرده بودیم. اکنون واضح است که بلوک ما دارای پایه‌ی مسلکی است.» (خنده‌ی عموم. کف زدن‌ها.)

بدین طریق بود که نظریه‌ی اپوزیسیون درباره‌ی انکار امکان ساختمان پیروزمندانه‌ی سوسیالیستی در کشور ما به وجود آمد.

و اما ماهیت این نظریه چیست؟ ماهیت آن تسلیم طلبی است. در برابر چه کسی؟ واضح است، در برابر عناصر سرمایه‌داری کشور ما. دیگر در برابر چه

کسی؟ در برابر بورژوازی تمام جهان. پس عبارت پردازی‌های چپ و ژست‌های انقلابی، - به کجا رفت؟ دود شد و به هوا رفت. اپوزیسیون ما را خوب تکان بدهید، عبارت پردازی‌های انقلابی آن را دور بریزید، آن گاه ملاحظه خواهید کرد که در ته ظرف، تسلیم طلبی رسوب نموده است. (کف زدن‌ها.)

دوم. مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا. آیا در کشور ما دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد یا نه؟ سؤال قدری عجیب است. (خنده.) معذالک، اپوزیسیون هر بار در اظهارات خود این سؤال را مطرح می‌کند. اپوزیسیون می‌گوید در کشور قلب ماهیت ترمیدوری رخ داده است. معنای آن چیست؟ اینست که در کشور ما دیکتاتوری پرولتاریا وجود ندارد و هم اقتصاد و هم سیاست ما از هم می‌پاشد، راه قهقرا می‌پیماید، و ما به سوی سرمایه‌داری می‌رویم نه به سوی سوسیالیسم. البته این عجیب و سفیهانه است، ولی اپوزیسیون در عقیده‌ی خود اصرار می‌ورزد.

بفرمائید رفقا، این هم یک اختلاف دیگر. تز معروف ترتسکی درباره‌ی کلمانسو نیز به همین پایه متکی است. اگر قدرت حاکمه قلب ماهیت یافته و یا می‌یابد، در این صورت آیا دیگر ارزش دارد به آن ترحم کنیم، آن را حمایت نمائیم و مورد دفاع قرار دهیم؟ بدیهی است که ارزش ندارد. اگر وضع مساعدی برای "برچیدن" چنین قدرت حاکمه‌ای فرا رسد، اگر بالفرض به ۸۰ کیلومتری مسکو برسد، - در آن صورت آیا روشن نیست که باید برای برچیدن این حکومت و استقرار حکومت نوین کلمانسوئی، یعنی ترتسکیستی، از وضع استفاده کرد.

روشن است که در یک چنین "نظریه" ای هیچ چیز لنینی وجود ندارد. این منشویسم تمام عیار است. اپوزیسیون به پرتگاه منشویسم در غلطیده است.

سوم. مسئله‌ی اتحاد طبقه‌ی کارگر با دهقان میانه حال. اپوزیسیون روش منفی خود را نسبت به اندیشه‌ی چنین اتحادی همیشه پنهان داشته است. پلاتفرم اپوزیسیون و تزه‌های متقابله‌ی آن آنقدرها از نظر آنچه که گفته شده جالب نیست، بلکه بیشتر از نظر آن چیزهائی جالب است که اپوزیسیون سعی کرده است از طبقه‌ی کارگر پنهان دارد. ولی شخصی پیدا شد به نام ای. ن. اسمیرنف که خود نیز از سران اپوزیسیون است، و مردانگی آن را داشت که حقیقت را درباره‌ی اپوزیسیون بیان دارد و پرده از کارش برکشد. و اما از آن چه معلوم شد؟ معلوم شد که ما به سوی "فنا میرویم" و اگر خواستار "نجات" هستیم باید با دهقان میانه حال برهم زنیم. گرچه این چندان عاقلانه نیست. ولی در عوض روشن است.

اینجاست که بالاخره دُم خروس منشویکی اپوزیسیون در انظار همه نمایان گردید.

چهارم. مسئله‌ی خصلت انقلاب ما اگر امکان ساختمان پیروزمندانه‌ی سوسیالیسم در کشور ما انکار گردد، اگر وجود دیکتاتوری پرولتاریا انکار گردد، اگر ضرورت اتحاد طبقه‌ی کارگر با دهقانان انکار گردد، - آنگاه دیگر از انقلاب ما و از خصلت سوسیالیستی آن چه باقی می‌ماند؟! روشن است که هیچ و به تمام معنی هیچ چیز باقی نمی‌ماند. پرولتاریای به قدرت حاکمه رسیده و انقلاب بورژوازی را به آخر رسانده است، اکنون دیگر دهقانان با انقلاب کاری ندارند زیرا دیگر زمین گرفته‌اند، - یعنی این که پرولتاریا می‌تواند برود و جا را برای طبقات دیگر باز کند.

اینست نظریه‌ی اپوزیسیون که با غور در کنه عقاید آن به دست می‌آید. این تمام ریشه‌های تسلیم طلبی اپوزیسیون است. بیهوده نیست که آبراموویچ، بوندیست طلب، اپوزیسیون را مدح میکند.

پنجم. نظریه‌ی لنین در مورد رهبری انقلاب مستعمراتی. در اینجا مبنای نظریه‌ی لنین فرق موجود بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای ستمکش، بین سیاست کمونیسم در کشورهای امپریالیستی و سیاست کمونیسم در کشورهای مستعمراتی است. او با در نظر گرفتن این فرق در همان زمان جنگ می‌گفت، فکر دفاع از میهن که برای کمونیسم در کشورهای امپریالیسم ناپذیرفتنی و ضد انقلابی است، در کشورهای ستمکشی که علیه امپریالیسم به جنگ رهائی بخش مشغولند، کاملاً پذیرفتنی و عادلانه است.

به همین جهت هم لنین در مرحله‌ی معین و برای مدت معینی امکان تشکیل بلوک اتحاد با بورژوازی ملی کشورهای مستعمراتی را هر آینه این بورژوازی علیه امپریالیسم بجنگد و هر آینه مانع آن نگردد که کمونیست‌ها کارگران و دهقانان تهیدست را با روح کمونیسم تربیت نمایند، جائز دانسته است.

گناه اپوزیسیون در اینجا اینست که از این نظریه‌ی لنین به طور قطع روی بر می‌گرداند و به نظریه‌ی انترناسیونال دوم می‌گردد که صلاح بودن پشتیبانی از جنگ‌های انقلابی کشورهای مستعمراتی علیه امپریالیسم را نفی میکند. کلیه عواقب سوئی که در مسئله‌ی انقلاب چین دامنگیر اپوزیسیون ما گردیده است از همین جا بر می‌خیزد.

این هم یک اختلاف دیگر.

ششم. مسئله‌ی تاکتیک جبهه‌ی واحد در جنبش کارگری جهان. گناه اپوزیسیون در اینجا اینست که از تاکتیک لنین در باب جلب تدریجی میلیون‌ها توده‌ی طبقه‌ی کارگر به کمونیسم روی بر می‌گرداند. برای جلب میلیون‌ها توده‌ی طبقه‌ی کارگر به کمونیسم تنها صحت سیاست حزب کافی نیست. صحت

سیاست حزب امر خطیری است، ولی به هیچ وجه کار بدین جا تمام نمی شود. برای این که میلیون‌ها توده‌ی طبقه‌ی کارگر به کمونیسم بگردند، لازم است توده‌ها خودشان با تجربه‌ی خویش به صحت سیاست کمونیسم معتقد گردند. و برای این که توده‌ها معتقد گردند زمان لازم است، برای این کار لازم است حزب با مهارت و کاردانی برای جلب توده‌ها به موضع خود و معتقد ساختن میلیون‌ها توده به صحت سیاست خود بکوشد.

در آوریل سال ۱۹۱۷ کاملاً حق به جانب ما بود، زیرا می دانستیم کار به واژگونی بورژوازی و استقرار قدرت حاکمه‌ی شوروی منجر می گردد. ولی ما در آن موقع هنوز توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر را به قیام علیه قدرت حاکمه‌ی بورژوازی دعوت نمی کردیم. چرا؟ زیرا هنوز توده‌ها امکان نیافته بودند به صحت سیاست ما، که مسلماً صحیح بود، معتقد گردند. ما توده‌ها را تنها زمانی به جانب قیام بردیم که احزاب خرده بورژوازی اس ار و منشویک در مسائل اساسی انقلاب خود را کاملاً مفتضح نمودند و توده‌ها به صحت سیاست ما معتقد گردیدند، و همانا بدان جهت که ما در آن زمان به موقع توده‌ها را به جانب قیام بردیم، پیروز گردیدیم.

ریشه‌های ایده‌ی تشکیل جبهه‌ی واحد در اینجاست. لنین تاکتیک جبهه‌ی واحد را اصولاً از این لحاظ به میان آورده است تا به میلیون‌ها توده‌ی طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری که گرفتار خرافات سازشکاری سوسیال - دموکراسی هستند، کمک کند با تجربه‌ی شخصی خود به صحت سیاست کمونیست‌ها پی برند و به کمونیسم بگردند.

گناه اپوزیسیون در این است که این تاکتیک را به کلی نفی می کند. اپوزیسیون که زمانی سفیهانه و بی خردانه دل‌باخته‌ی تاکتیک جبهه‌ی واحد بود، به انواع وسائل امر سازش با شورای کل را [۲۳] در انگلستان حسن استقبال می نمود و می پنداشت که این سازش "یکی از جدی ترین تضمینات صلح"، "یکی از جدی ترین تضمینات علیه مداخلات مسلحانه" و یکی از جدی ترین وسائل "بی ضرر ساختن فرمیسم در اروپا" است (رجوع شود به گزارش زینوویف در کنگره‌ی ۱۴ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی). ولی پس از آن که امیدش به "بی ضرر ساختن" فرمیسم به کمک پرسل‌ها و هیکس‌ها کاملاً به یأس مبدل گردید، به افراط دیگری دست زد و فکر تاکتیک جبهه‌ی واحد را از بیخ و بن منکر شد.

رفقا، این هم اختلاف عقیده‌ی دیگری که روی بر تافتن کامل اپوزیسیون را از تاکتیک لنینی جبهه‌ی واحد، نشان می دهد.

هفتم. مسئله‌ی حزبیت لنینی، وحدت لنینی در حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی و در کمینترن. اپوزیسیون در این باره از نظریه سازمانی لنینی به کلی روی گردان شده، در راه تشکیل یک حزب دوم و یک انترناسیونال تازه گام می‌گذارد.

این‌هاست آن هفت مسئله‌ی اساسی که نشان می‌دهد اپوزیسیون در تمام این مسائل به سرانگیز منشیسم در غلطیده است.

آیا می‌توان این نظریات منشیویکی اپوزیسیون را با ایدئولوژی حزب ما، با مرامنامه‌ی حزب ما، با تاکتیک آن، با تاکتیک کمینترن، با نظریه‌ی سازمانی لنینیسم دمساز دانست؟

به هیچ وجه و حتی برای یک دقیقه!

خواهید گفت چگونه یک چنین اپوزیسیونی در کشور ما توانسته است به وجود آید، ریشه‌های اجتماعی آن در کجاست؟ به نظر من، ریشه‌های اجتماعی اپوزیسیون در این واقعیت نهفته است که قشرهای خرده بورژوائی شهرها در شرایط تکامل ما ورشکست می‌شوند و نیز در این واقعیت نهفته است که قشرهای مزبور از رژیم دیکتاتوری پرولتاریا ناراضی هستند و در تلاشند تا رژیم مزبور را تغییر داده و آن را از طریق استقرار دموکراسی بورژوازی "بهبود" بخشند.

من هم اکنون گفتم که در نتیجه‌ی پیشروی ما و در نتیجه‌ی رشد صنایع و افزایش وزن مخصوص شکل‌های سوسیالیستی اقتصادیات بخشی از خرده بورژوازی، به خصوص بورژوازی شهری، ورشکسته و رو به انحطاط می‌رود. اپوزیسیون منعکس کننده‌ی لند لند و ناخرسندی این قشرها از رژیم انقلاب پرولتاری است.

چنین است ریشه‌های اجتماعی اپوزیسیون.

۴ - و اما از این پس چه؟

آیا از این پس با اپوزیسیون چگونه باید رفتار کرد؟
قبل از این که به این مسئله بپردازم، می‌خواستم برای شما تاریخچه‌ی آزمایشی را نقل کنم که کامنف در سال ۱۹۱۰ برای کار مشترک با تروتسکی به عمل آورده است. این یک مسئله بسیار جالبی است. به ویژه از این لحاظ که می‌تواند برای برخورد صحیح به مسئله‌ی مورد بحث، کلیدی به دست ما بدهد. در سال ۱۹۱۰ پلنوم کمیته‌ی مرکزی ما در خارجه تشکیل شده بود. پلنوم

مسئله‌ی مناسبات متقابله‌ی بلشویک‌ها را با منشویک‌ها، و از آن جمله با ترتسکی، مورد مذاکره قرار می‌دهد. (در آن موقع ما با منشویک‌ها در حزب واحدی بودیم، جزئی از آن را تشکیل داده، خود را فراکسیون می‌نامیدیم). پلنوم علی‌رغم لنین، و علیه لنین بر له آشتی با منشویک‌ها، یعنی ایضاً آشتی با ترتسکی اظهار نظر نمود. لنین در اقلیت ماند. و اما کامنف چطور؟ کامنف دست به همکاری با ترتسکی زد و این همکاری را بدون اطلاع و موافقت لنین انجام نداد، زیرا، لنین می‌خواست کامنف با تجربه‌ی خود به زیان و ناروایی همکاری با ترتسکی علیه بلشویسم پی ببرد.

گوش کنید، کامنف در این باره چه می‌گوید:

« در سال ۱۹۱۰ اکثریت فراکسیون ما، به منظور آشتی و سازش با رفیق ترتسکی کوشش به عمل آورد. ولادیمیر ایلیچ سخت مخالف این اقدام بود و در قبال اصرار من در باب اقدام به آشتی با ترتسکی چنان که گوئی بخواهد "مجازات" در حق من قائل شود، تأکید کرد که مخصوصاً من از طریق کمیته‌ی مرکزی، به عنوان نماینده‌ی کمیته‌ی مرکزی به هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی رفیق ترتسکی مأمور شوم. مقارن پائیز سال ۱۹۱۰ - پس از چند ماه کار در این هیئت تحریریه - من معتقد گردیدم که حق با لنین است که نسبت به خط مشی "آشتی طلبی" من روش منفی دارد، و من با موافقت او، از هیئت تحریریه ارگان رفیق ترتسکی خارج گردیدم. در مورد قطع علاقه‌ی آن زمان ما با رفیق ترتسکی، یک سلسله مقالات تند در ارگان مرکزی حزب درج گردید. در همان موقع بود که ولادیمیر ایلیچ به من پیشنهاد کرد، رساله‌ای بنویسم که در آن اختلافات ما، هم با منشویک‌های انحلال طلب، و هم با رفیق ترتسکی ترازبندی شود. ولادیمیر ایلیچ به من می‌گفت: "شما سازش با چپ‌ترین جناح (ترتسکیستی) گروه بندی‌های ضد بلشویکی را آزمایش کرده و یقین حاصل نموده‌اید که سازش غیر ممکن است، لذا خود شما باید رساله‌ای بنویسید که ترازنامه‌ی این جریان را نشان دهد". طبیعی است، که ولادیمیر ایلیچ به خصوص اصرار داشت که همانا در مورد مناسبات بلشویسم با آن چه که ما در آن موقع ترتسکیسم می‌نامیدیم، همه چیز کاملاً روشن گردد. » (مقدمه رساله‌ی "دو حزب" کامنف.)

اما چه نتایجی از این به دست آمد؟ دنباله‌اش را گوش کنید:

« آزمایش کار مشترک با ترتسکی، - که می توانم بگویم، آزمایش صادقانه‌ای از طرف من بود که نامه‌ها و مذاکرات خصوصی من که اکنون ترتسکی از آنها سوء استفاده می کند، تنها بر همین امر هم گواهی می دهد، - نشان داد که روش آشتی طلبانه، ناگزیر منجر به دفاع از انحلال طلبی می‌گردد و قطعاً به طرفداری از آن می انجامد. » (ل. کامنف، "دو حزب".)

و سپس:

« او، اگر "ترتسکیسم" به منزله‌ی یک حالت روحی در حزب پیروز میشد، چه گشایشی برای انحلال طلبان، برای آتروسیسم و برای تمام جریانات ضد حزبی حاصل می گردید. » (همان جا).

رفقا، اینست آزمایش کار مشترک با ترتسکی. (یکی از حاضرین "آزمایش عبرت انگیزی است".) نتایج این آزمایش را در آن وقت کامنف، در رساله‌ی مخصوص خود که در سال ۱۹۱۱ تحت عنوان "دو حزب" منتشر شد، تصویر نمود. تردید ندارم که رساله‌ی مزبور برای کلیه‌ی رفقای که هم چنان تصورات باطلی در مورد همکاری با ترتسکی داشتند بسیار مفید واقع گردید. و اینک من سئوالی دارم: آیا کامنف سعی ندارد بار دیگر رساله‌ای، باز هم تحت عنوان "دو حزب" در مورد آزمایش فعلی همکاری خود با ترتسکی، بنویسد؟ (قهقهه‌ی عموم. کف زدن‌ها) شاید این کار بی فائده‌ای نباشد. البته من نمی توانم به کامنف تضمین بدهم که اکنون نیز ترتسکی، مانند آن موقع، از نامه‌ها و گفتگوهای خصوصی علیه وی استفاده نکند. (خنده‌ی عمومی) ولی در این جا ترس معنائی ندارد. در هر صورت، باید یکی از دو راه را بر گزید: یا از آن ترسید که ترتسکی از نامه‌های کامنف استفاده کند، گفتگوی پنهانی او را فاش سازد و در آن صورت بیم بر کنار شدن از حزب میرود و یا باید هرگونه بیمی را به دور انداخت، و در حزب باقی ماند.

رفقا، اکنون مسئله این طور مطرح است: یا این و یا آن. می گویند اپوزیسیون در نظر دارد نامه‌ای به کنگره دهد حاکی از آن که وی یعنی اپوزیسیون تابع کلیه‌ی تصمیمات حزب بوده و خواهد بود. (یک صدا: "آیا باز هم مانند اکتبر سال ۱۹۲۶؟") فراکسیون خود را منحل خواهد کرد (یک صدا: "ما دو بار این مطلب را شنیده‌ایم!")، و از نظریات خود، که از آنها دست نمی کشد، دفاع خواهد نمود (چند صدا: "او، نه خیر، بهتر است که

خودمان منحلش کنیم!) و آن هم در چارچوب آئین نامه‌ی حزب (چند صدا: "با قید و شرط". "ما چارچوب لاستیکی نداریم").

رفقا من تصور می‌کنم که این بازی به هیچ وجه نمی‌گیرد. (بانگ‌های: "صحیح است!". کف زدن‌های ممتد) رفقا، ما نیز درباره‌ی نامه‌ها تجربه‌ای داریم، (کف زدن‌ها) درباره‌ی دو نامه تجربه داریم، (بانگ‌های: "صحیح است!"), یکی نامه‌ی مورخ ۱۶ اکتبر سال ۱۹۲۶ و دیگری نامه‌ی مورخ ۸ اوت سال ۱۹۲۷. این تجربه به چه چیز منجر گردید؟ گرچه من در صدد نوشتن رساله‌ای تحت عنوان "دو حزب" نیستم، معه‌ذا به جرئت می‌توانم بگویم، که این تجربه به نتایج بسیار منفی منجر شد (بانگ‌های: "صحیح است!"), به دو بار فریب حزب و به تضعیف انضباط حزبی منجر گردید. اکنون اپوزیسیون بر روی چه اساسی از ما می‌خواهد که ما یعنی کنگره‌ی حزب کبیر، کنگره‌ی حزب لنین، پس از یک چنین آزمایشی بتوانیم از روی گفتار آنان به آنها اعتماد کنیم؟ (چند صدا: "چنین عملی سفیهانه است". "زود باوران دچار ندامت میشوند".)

می‌گویند آنها بازگشت اخراج شدگان را نیز به حزب مطرح خواهند کرد. (چند صدا: "این نمی‌گیرد". "بگذار بروند به باتلاق منشویکی"). رفقا، من فکر می‌کنم که این نیز نمی‌گیرد. (کف زدن‌های ممتد).

چرا حزب، ترتسکی و زینوویف را اخراج کرد؟ زیرا آنها سازماندهی کلیه‌ی امور اپوزیسیون ضد حزبی هستند (بانگ‌های: "صحیح است!"), زیرا آنها نقض قوانین حزب را هدف خود قرار داده بودند، زیرا آنها می‌پنداشتند احدی جرئت ندارد، به آنها دست بزند، زیرا آنها می‌خواستند برای خود وضع اشرافی ایجاد کنند.

ولی مگر ما می‌خواهیم در حزب خود، اشراف بر خوردار از امتیازات و رعایای محروم از این امتیازات داشته باشیم؟ آیا به راستی ما بلشویک‌ها که سلک اشراف را از ریشه بر انداخته‌ایم، اکنون آن را در حزب خود احیاء خواهیم کرد؟ (کف زدن‌ها).

شما می‌پرسید: چرا ما ترتسکی و زینوویف را از حزب اخراج کردیم؟ برای آن که نمی‌خواهیم در حزب دارای اشراف باشیم. برای آن که در حزب ما قانون یکی است، و کلیه‌ی اعضاء حزب از حیث حقوق برابرند. (بانگ‌های: "صحیح است!". کف زدن‌های ممتد).

اگر اپوزیسیون می‌خواهد در حزب بماند، بگذار بدون قید و شرط و بدون مبهم گوئی، تابع اراده‌ی حزب، قوانین آن و دستورهای آن گردد. اگر این را نمی‌خواهد، - بگذار آن جائی برود که دست و بالش بازتر است. (بانگ‌های:

"صحیح است!" کف زدن‌ها) ما نمی‌خواهیم قوانین نوینی که امتیاز برای اپوزیسیون قائل شود، تدوین کنیم و تدوین نخواهیم کرد. (کف زدن‌ها)
درباره‌ی شرایط سؤال می‌کنند. ما دارای یک شرط هستیم: اپوزیسیون باید تمام و کمال، خواه از لحاظ مسلکی و خواه از نظر سازمان خلع سلاح گردد. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌های ممتد).
اپوزیسیون باید از نظریات ضد بلشویکی خود آشکارا و شرافتمندانه در برابر تمام جهان دست بر دارد. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌های ممتد).

اپوزیسیون باید اشتباهات خود را که به تبه‌کاری علیه حزب مبدل شده است، آشکارا و شرافتمندانه، در برابر تمام جهان تقبیح کند.
اپوزیسیون باید حوزه‌های خود را در اختیار ما بگذارد، تا حزب بتواند آنها را بالمره منحل سازد. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌های ممتد).
یا باید این‌طور رفتار کنند و یا این‌که از حزب بروند. و اگر نروند - آنها را بیرون خواهیم راند. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌های ممتد).
رفقا، موضوع اپوزیسیون بدین منوال است.

IV

تراز نامه‌ی کلی

رفقا، سخن خود را به پایان می‌رسانم.
ترازنامه‌ی کلی دوران مورد گزارش کدام است؟ این ترازنامه بدین قرار است:

(۱) ما، علی‌رغم دشواری‌های عظیم، علی‌رغم تعرضات مفسده‌جویانه‌ی بورژوازی "دول معظم"، صلح را با دولی که ما را احاطه کرده‌اند، حفظ نمودیم؛

(۲) علی‌رغم موانع بیشمار، علی‌رغم امواج تهمت‌های مطبوعات مزدور یک سر و صد زبان بورژوازی، ما پیوند طبقه‌ی کارگر اتحاد شوروی را با کارگران کشورهای امپریالیستی و مستعمرات تحکیم نمودیم؛

(۳) ما اعتبار دیکتاتوری پرولتاری را بین میلیون‌ها افراد توده‌های زحمتکش در تمام قاره‌های جهان بالا بردیم؛

(۴) ما، به مثابه‌ی حزب به کمینترن و شعب آن یاری رساندیم تا نفوذ خود را در تمام کشورهای جهان تقویت نماید.

(۵) ما تمام آن چه را که از عهده‌ی یک حزب بر خاسته است، برای بسط و تسریع جنبش جهانی انقلابی انجام دادیم؛

(۶) ما با برقراری حد نصاب نواخت در بسط صنایع سوسیالیستی خود، و با تأمین سلطه‌ی آن در تمام اقتصادیات ملی، سطح صنایع سوسیالیستی خویش را ارتقاء دادیم؛

(۷) ما بین صنایع سوسیالیستی و کشاورزی پیوند برقرار نمودیم؛
(۸) ما با اتکاء به دهقانان تهیدست، اتحاد طبقه‌ی کارگر را با دهقان میانه حال استحکام بخشیدیم؛

۹) ما علی رغم احاطه‌ی خصمانه‌ی بین‌المللی، دیکتاتوری پرولتاریا را در کشور خود تحکیم بخشیدیم و به کارگران کلیه‌ی کشورها نشان دادیم که پرولتاریا نه تنها می‌تواند بنای سرمایه‌داری را منهدم سازد، بلکه توانائی ساختمان سوسیالیسم را نیز دارد؛

۱۰) ما حزب را استحکام بخشیدیم، از لنینیسم مدافعه نمودیم و ایوزیسیون را به کلی در هم شکستیم.

ترازنامه‌ی کلی چنین است.

چه نتیجه‌ای از اینجا به دست می‌آید؟ یک نتیجه: ما در راه صحیحی هستیم و سیاست حزب ما صحیح است. (بانگ‌های: "صحیح است!" "کف زدن‌ها.) و از اینجا چنین بر می‌آید که با ادامه‌ی این راه، ما یقیناً به پیروزی سوسیالیسم در کشور خود، به پیروزی سوسیالیسم در کلیه‌ی کشورها نائل خواهیم شد. (کف زدن‌های ممتد.)

ولی این هنوز بدان معنی نیست که ما در راه خود به مشکلات بر خورد نخواهیم کرد. مشکلات وجود خواهند داشت. لیکن ما از آنها هراسی نداریم، زیرا ما بلشویک هستیم و در آتش انقلاب آبدیده شده‌ایم.

مشکلات وجود خواهند داشت. ولی ما بر آنها فائق خواهیم آمد، چنان که تا کنون بر آنها فائق آمده‌ایم، زیرا ما بلشویک هستیم و حزب آهنین لنین ما را پرورده تا با مشکلات نبرد کنیم و بر آنها فائق آئیم، نه آن که لند و لند و ندبه و زاری نمائیم.

و همانا از آن جهت که ما بلشویک هستیم، یقیناً پیروز خواهیم شد.

رفقا! به سوی پیروزی کمونیسم در کشور ما، به سوی پیروزی کمونیسم در تمام جهان - به پیش! (کف زدن‌های شورانگیز و ممتد. همه از جای بر می‌خیزند و به افتخار رفیق استالین هلهله‌ی شادی سر میدهند و سرود "اینترناسیونال" می‌خوانند.)

پایان سخن

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی

۷ دسامبر ۱۹۲۷

رفقا! پس از یک سلسله نطق‌هایی که نمایندگان ایراد نمودند دیگر برای من مطالب زیادی باقی نمی‌ماند. راجع به نطق‌های یودوکیموف و مورالف، در ماهیت امر چیزی ندارم بگویم، زیرا نطق آنها برای این امر مطالبی به دست نمی‌دهد. درباره‌ی آنها تنها میتوان یک چیز گفت: خداوند از سر تقصیرات آنها بگذرد، زیرا خودشان نمی‌دانند درباره‌ی چه پرگوئی میکنند. (خنده، کف زدن‌ها) من می‌خواستم روی نطق راکوفسکی و به خصوص کامنف که از کلیه‌ی نطق‌های اپوزیسیون سالوسانه‌تر و کاذبانه‌تر بود، مکث نمایم. (بانگ‌های: "صحیح است!")

۱ - درباره‌ی نطق راکوفسکی

(الف) در باب سیاست خارجی. به نظر من راکوفسکی در این جا بیهوده مسئله‌ی جنگ و سیاست خارجی را پیش کشید. همه می‌دانند که راکوفسکی در کنفرانس مسکو راجع به مسئله‌ی جنگ مشتی اباطیل گفت. او اکنون به اینجا آمده و ظاهراً از این رو اجازه‌ی سخن گرفت که اباطیل گوئی خود را رفع و رجوع کند. اما مهم‌تر از آب درآمد. (خنده) به عقیده‌ی من برای راکوفسکی با صرفه‌تر بود اگر راجع به سیاست خارجی سکوت اختیار میکرد.

(ب) در باب جناح چپ و راست. راکوفسکی ادعا میکند که اپوزیسیون بخش چپ حزب ماست. رفقا این به کلی مضحک است. این حرف‌ها را، ظاهراً، برای تسلی خاطر ورشکستگان سیاسی می‌زنند. به اثبات رسیده است که اپوزیسیون جناح منشویکی حزب ماست، به سرانسیب منشویسم در غلطیده و به طور ابژکتیف به آلتی در دست عناصر بورژوازی تبدیل گردیده است. تمام اینها به اثبات رسیده و بارها هم به اثبات رسیده است. دیگر چه صحبتی از چپ بودن

اپوزیسیون می‌توان به میان آورد؟ در کجا دیده شده است که یک گروه منشویکی که عملاً به آلتی در دست "نیروی سوم" یعنی عناصر بورژوازی مبدل گردیده است، از بلشویک‌ها چپ‌تر باشد؟ مگر واضح نیست که اپوزیسیون جناح راست یعنی جناح منشویکی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی است؟

لا بد، راکوفسکی کاملاً سر در گم شده، و راست و چپ را اشتباه کرده است. سلیفان گوگول را به خاطر دارید که می‌گوید: "ای دخترک پا برهنه... هنوز نمی‌دانی راست کدام است و چپ کدام!".

(پ) در باب کمک اپوزیسیون. راکوفسکی اظهار می‌دارد در صورتی که امپریالیست‌ها به ما حمله کنند، اپوزیسیون حاضر است از حزب پشتیبانی نماید. واقعاً لطف فرمودید! این گروه کوچک که به زحمت می‌تواند نماینده‌ی نیم درصد اعضاء حزب ما باشد به ما وعده می‌دهد در صورتی که امپریالیست‌ها به کشور ما حمله کنند آن وقت، لطف فرموده، به ما کمک نمایند. ما به کمک شما باور نداریم و آن کمک برای ما هم لازم نیست! ما از شما تنها یک خواهش داریم: مزاحم ما نشوید و از مزاحمت دست بر دارید! باقی کارها با خود ما، از این حیث می‌توانید مطمئن باشید. (بانگ‌های: "صحیح است!" "کف زدن‌ها.)

(ث) در باب "آزیر دهندگان". سپس راکوفسکی می‌گوید اپوزیسیون درباره‌ی خطرات، مشکلات و "فنا"ی کشور ما، به ما آذیر می‌دهد. واقعاً عجب "آزیر دهندگانی"، هنگامی که خود راه فنا می‌پیمایند و واقعاً به نجات احتیاج دارند، می‌خواهند حزب را از "فنا" نجات دهند! کسانی که خود به زحمت روی پاهایشان بندند می‌خواهند دیگران را نجات دهند! رفقا، آیا این مضحک نیست؟ (خنده).

زورق کوچکی را تصور کنید که به زحمت خود را در سطح دریا نگاهداشته و چیزی نمانده است که غرق شود، و کشتی با عظمتی را در نظر مجسم کنید که با نیرومندی امواج را می‌شکافد و با اطمینان به پیش میرود. اگر آن زورق کوچک در صدد نجات این کشتی معظم بر می‌آید، شما چه می‌گفتید؟ (خنده) راستی آیا این از مضحک هم مضحک‌تر نبود؟ اکنون "آزیر دهندگان" ما که در صف اپوزیسیون هستند، درست در چنین وضعی قرار دارند. آنها درباره‌ی خطرات و مشکلات و "فنا" و بالاخره درباره‌ی همه چیز و هر آن چه دلتان بخواهد به ما آذیر می‌دهند، و حال آن که خود غرق میشوند، و متوجه نیستند که هم اکنون در اعماق فرو رفته‌اند.

اپوزیسیونرها که خود را "آزیر دهندگان" می‌شمرند در عین حال مدعی رهبری حزب و طبقه‌ی کارگر و کشور هستند. باید سؤال کرد - روی چه اصلی؟ مگر این اپوزیسیونرها هیچ‌گاه در عمل ثابت کرده‌اند که اصولاً استعداد رهبری چیزی را دارند؟ البته رهبری حزب، طبقه و کشور که جای خود دارد. مگر این یک واقعیت نیست که اپوزیسیون و در رأس آن کسانی نظیر ترتسکی، زینوویف، کامنف، اینک دو سال است گروه خود را رهبری می‌کنند. سران اپوزیسیون با رهبری گروه خود آن را به ورشکستگی قطعی سوق داده‌اند؟ مگر این یک واقعیت نیست که اپوزیسیون گروه خود را در عرض این دو سال از شکستی به شکست دیگر کشانده است؟ این امر از چه حکایت می‌کند جز این که سران اپوزیسیون عدم قابلیت خود را نشان داده‌اند و رهبری آنها، رهبری به سوی پیروزی نبوده، بلکه به سوی شکست است؟ و حال که سران اپوزیسیون عدم قابلیت خود را در یک کار خرد نشان داده‌اند، آنگاه روی چه اصلی میتوان گفت که آنها از عهده‌ی انجام کار سترگ بر خواهند آمد؟ مگر واضح نیست که هیچ کس جرأت نمی‌کند به کسانی که در رهبری گروه کوچکی دچار ورشکستگی گردیده‌اند، رهبری کار سترگی نظیر حزب، طبقه‌ی کارگر و کشور را بسپارد؟

اینست آن چه که "آزیر دهندگان" ما نمی‌خواهند بفهمند.

۲ - درباره‌ی نطق کامنف

اینک به نطق کامنف می‌پردازم. نطق مزبور از کلیه‌ی نطق‌های اپوزیسیونرها که از پشت این تریبون ادا گردیده، کاذبانه‌تر، متقلبانه‌تر، و شیادانه‌تر است. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌ها.)

(الف) دو سیما در یک وجود. نخستین چیزی که کامنف در نطق خود بدان پرداخت گم کردن ردها بود. نمایندگان حزب در اینجا از موفقیت‌های حزب ما، از کامیابی‌های ساختمان ما، از بهبودی کارهای ما و غیره سخن گفتند. سپس آنها از گناهان منشویکی اعضای اپوزیسیون سخن راندند و گفتند که اینان، با نفی امکان ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم در کشور ما و نفی وجود دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی، با نفی صلاح بودن سیاست اتحاد طبقه‌ی کارگر با دهقان میانه حال و با انتشار افترااتی راجع به ترمیدور و غیره، به سرانسیب منشویسم در غلطیده‌اند. بالاخره آنها گفتند که داشتن چنین نظریاتی با تعلق به

حزب ما همساز نیست و چنانچه اپوزیسیون بخواهد در حزب باقی بماند باید از این نظریات منشویکی دست بردارد.

اما نتیجه چه شد؟ کامنف طریقی بهتر از این نیافت که این مسائل را مسکوت گذارد، ردها را گم کند و از کنار این مطلب بگذرد. از وی درباره‌ی مهم ترین مسائل برنامه‌ی ما، سیاست ما، ساختمان ما، سؤال می‌شود. اما او این مطالب را مسکوت می‌گذارد، گوئی ابداً به او مربوط نیست. آیا میتوان این رفتار کامنف را روش جدی نسبت به کار نامید؟ این رفتار اپوزیسیون را به چه چیز میتوان تعبیر نمود؟ تنها به یک چیز و آن: میل به فریفتن حزب، تخدیر هشیاری حزب و اغواء مجدد حزب.

اپوزیسیون دو سیما دارد: یکی سالوس - مهربان و دیگری منشویکی - ضد انقلابی. هنگامی که حزب تحت فشارش داده، از او می‌خواهد از فراکسیون بازی خود، از سیاست انشعاب دست بردارد، اپوزیسیون سیمای سالوس - مهربان خود را به حزب نشان می‌دهد. زمانی که در صدد مراجعه به نیروهای غیر پرولتاری بر می‌آید و می‌خواهد علیه حزب، علیه حکومت شوروی "از خیابان" استمداد می‌طلبد، آنگاه سیمای منشویکی - ضد انقلابی خود را نشان میدهد. اکنون چنان که مشاهده می‌کنید، او با سیمای سالوس - مهربان خود به ما مراجعه کرده می‌خواهد بار دیگر حزب را بفریبد. به همین جهت هم کامنف با مسکوت گذاردن مهم ترین مسائل مورد اختلاف، سعی کرد ردها را گم کند. آیا باز هم میتوان این دو رنگی و دو روئی را تحمل نمود؟

از دو حال خارج نیست: یا اپوزیسیون می‌خواهد به طور جدی با حزب صحبت کند که در این صورت باید نقاب از چهره بر دارد؛ یا این که خیال دارد از این پس هم دو سیما داشته باشد که در آن صورت ناچار باید از حزب بر کنار ماند. (بانگ‌های: "صحیح است!")

ب) در باب سنن بلشویسم. کامنف اطمینان میدهد که در سنن حزب ما، در سنن بلشویسم چنین چیزی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان از عضو حزب خواست تا از برخی نظریات خود که با ایدئولوژی حزب ما، برنامه‌ی ما، مغایرت دارد، دست بکشد. آیا این صحیح است؟ البته، صحیح نیست. رفقا، این نه تنها صحیح نیست، بلکه کذب محض است!

مگر این یک واقعیت نیست که همه‌ی ما و کامنف هم با ما میاسنیکف و طرفداران او را از حزب اخراج کردیم؟ برای چه آنها را اخراج کردیم؟ برای آن که نظریات منشویکی آنها با نظریات حزب منافات داشت.

مگر این واقعیت نیست که همه‌ی ما و کامنف هم با ما، یک قسمت از "اپوزیسیون کارگری" را از حزب اخراج کردیم؟ برای چه ما آنها را اخراج کردیم؟ برای آن که نظریات منشویکی آنها با نظریات حزب ما منافات داشت. و اما آسوفسکی و داشکوفسکی را برای چه از حزب اخراج کردیم؟ برای چه ماسلوف، روت فیشر، کاتس و سایرین را از کمینترن اخراج کردیم؟ برای آن که نظریات آنها با ایدئولوژی کمینترن، با ایدئولوژی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی منافات داشت.

اگر حزب ما وجود عناصر ضد لنینی را در صفوف سازمان‌های خود جائز می‌شمرد، حزب لنینی نمی‌بود. اگر چنین عملی ممکن باشد پس به چه دلیل منشویک‌ها را به حزب خود وارد نکنیم؟ با کسانی که در حزب ما هستند و به سرایش منشویسم در غلطیده‌اند و نظریات ضد لنینی خود را تبلیغ می‌کنند، چه گونه باید رفتار کرد؟ بین حزب لنین و این گونه اشخاص چه وجه مشترکی میتواند وجود داشته باشد؟ کامنف با ادعای این که در حزب ما میتوان وجود کسانی را که نظریات ضد لنینی را پیروی کرده و موعظه می‌نمایند، تحمل کرد، به حزب ما تهمت میزند، او با سنن حزب ما قطع پیوند میکند، او با سنن بلشویسم قطع پیوند می‌نماید، و همانا به این دلیل که کامنف و به اتفاق او تمام اپوزیسیون سنن حزب ما را پامال می‌کنند، حزب این مسئله را مطرح میکند که اپوزیسیون از نظریات ضد لنینی خود دست بکشد.

پ) اصولیت موهوم اپوزیسیون. کامنف تأکید می‌ورزد که برای او و سایر اپوزیسیونرها دست کشیدن از نظریات خود مشکل است، چه آنها عادت کرده‌اند به شیوه‌ی بلشویکی از نظریات خود مدافعه نمایند. می‌گوید اگر اپوزیسیون از نظریات خود دست بر دارد، این عمل از طرف وی به معنای تخطی از موازین اصولیست. از اینجا چنین نتیجه میشود که سران اپوزیسیون افرادی فوق‌العاده اصولی هستند. رفقا، آیا این صحیح است؟ آیا سران اپوزیسیون اصول، نظریات و معتقدات خود را، این قدر گرامی می‌دارند؟ رفقا این طورها نیست - اگر تاریخ تشکیل بلوک اپوزیسیون را در نظر بگیریم، می‌بینیم که این طور نیست. (خنده) قضیه به کلی برعکس است. تاریخ نشان میدهد و فاکت‌ها نشان میدهند که هنوز هیچ کس به آسانی سران اپوزیسیون ما از اصولی به اصول دیگر نهجیده است، هنوز هیچ کس با این سهولت و آزادی نظریات خود را عوض نکرده است. پس چرا اکنون نیز، که مصالح حزب ایجاد میکند، از نظریات خود دست بر ندارند؟

اینک برای شما مثالی چند از تاریخ ترسکیسم می‌آورم.

می دانیم که لنین هنگامی که به گرد آوردن حزب مشغول بود، کنفرانس بلشویک‌ها را در سال ۱۹۱۲ در پراگ تشکیل داد. می دانیم که این کنفرانس در تاریخ حزب ما دارای اهمیت بسیار زیادی بود، زیرا بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها مرزی ایجاد کرد و سازمان‌های بلشویکی تمام کشور را در یک حزب واحد بلشویکی متحد نمود.

می دانیم که در همان سال ۱۹۱۲ مجلس مشاوره‌ی منشویکی بلوک اوت به ریاست ترتسکی تشکیل شد. هم چنین می دانیم، این مجلس مشاوره به کنفرانس بلشویکی اعلان جنگ داد و سازمان‌های کارگری را به انحلال حزب لنینی دعوت نمود. در آن زمان مجلس مشاوره‌ی بلوک اوت ترتسکی، کنفرانس بلشویکی پراگ را به چه معصیتی متهم می ساخت؟ به تمام معاصی کبیره. مجلس مشاوره‌ی مزبور وی را به غصب کاری و سلک پرستی و تدارک "کودتا" در حزب و هر چه بگوئید، متهم میکرد.

در آن زمان مجلس مشاوره‌ی بلوک اوت در اظهاریه‌ی خود خطاب به انترناسیونال دوم درباره‌ی کنفرانس بلشویکی در پراگ، چنین اظهار نظر میکرد:

« مجلس اظهار می دارد، که این کنفرانس (کنفرانس بلشویک‌ها در پراگ در سال ۱۹۱۲، ی. استالین) تلاش علنی گروهی از افرادی است که عالمأ، عامداً حزب را به انشعاب کشانده‌اند، تا پرچم حزب را غصب کنند. از این رو مجلس مشاوره عمیقاً اظهار تأسف میکند که چند سازمان حزبی و چند تن از رفقا قربانی نیرنگ گردیده‌اند و بدین طریق به سیاست غاصبانه و انشعاب طلبانه سلک لنین یاری کرده‌اند. مجلس مشاوره معتقد است که کلیه‌ی سازمان‌های حزبی چه در روسیه و چه در خارجه علیه کودتای انجام یافته اعتراض خواهند کرد و مقامات مرکزی را که از طرف کنفرانس انتخاب شده‌اند، به رسمیت نخواهند شناخت و با کلیه‌ی قوا در احیای وحدت حزب از طریق دعوت یک کنفرانس واقعی حزبی عمومی مساعدت خواهند کرد.» (از اظهاریه‌ی بلوک اوت خطاب به انترناسیونال دوم، منتشره در "فورورتنس"، ۲۶ مارس سال ۱۹۱۲).

چنان که ملاحظه می کنید اینجا همه چیزی است: هم سلک لنینی، هم غصب و هم "کودتا" در حزب.

اما نتیجه چه شد؟ چند سالی گذشت، - و ترتسکی از این نظریات خود درباره‌ی حزب بلشویکی دست برداشت. و نه تنها دست برداشت، بلکه خزان

خزان به سوی حزب آمد و به عنوان یکی از اعضاء فعال آن وارد حزب شد.
(خنده)

با این حال دیگر روی چه مأخذی میتوان فرض کرد که ترتسکی و ترتسکیست‌ها بار دیگر از نظریات خود راجع به وجود تمایلات ترمیدوری و غصب کاری و غیره در حزب ما، دست بر ندارند؟
مثال دیگری در همین مورد.

میدانیم که در اواخر سال ۱۹۲۴ ترتسکی رساله‌ای تحت عنوان "درس‌های اکتبر" انتشار داد. میدانیم که، در این رساله ترتسکی، کامنف و زینوویف را به منزله‌ی جناح راست و نیمه منشویکی حزب ما، توصیف نمود. می‌دانیم که رساله‌ی ترتسکی موجب یک مباحثه‌ی تام و تمام در حزب ما گردید. اما نتیجه چه شد؟ رویهم رفته تقریباً یک سال گذشت، - و ترتسکی از نظرات خود دست برداشت و اعلام نمود که زینوویف و کامنف جناح راست حزب ما نبوده، بلکه جناح چپ، جناح انقلابی‌اند.

باز هم یک مثال، این بار دیگر از تاریخچه‌ی گروه زینوویفی. می‌دانیم زینوویف و کامنف تلی رساله علیه ترتسکیسم نوشته‌اند. می‌دانیم که در سال ۱۹۲۵ زینوویف و کامنف به همراه همه‌ی حزب اعلام داشتند ترتسکیسم با لنینیسم همساز نیست. می‌دانیم که زینوویف و کامنف به همراه همه‌ی حزب، چه در کنگره‌های حزب ما و چه در کنگره‌ی پنجم کمینترن، در مورد این که ترتسکیسم یک تمایل خرده بورژوازی است، قطعنامه‌هایی به تصویب رساندند. اما بعد چه؟ یک سال هم از آن تاریخ نگذشت که نظریات خود را ترک گفتند و از آنها دست کشیدند و اعلام داشتند که در حزب ما گروه ترتسکی، گروه حقیقتاً لنینی و انقلابی است (یک صدا: "به هم نان قرض میدهند").
رفقا، فاکت‌ها بدین قرار است و بر تعداد این قبیل فاکت‌ها تا بخواهید میتوان افزود.

آیا از این مطالب آشکار نمی‌شود که آن اصولیت عالی سران اپوزیسیون که کامنف در اینجا از آن دم میزند، افسانه‌ایست که هیچ وجه مشترکی با واقعیت ندارد؟

آیا روشن نیست که هنوز در حزب ما احدی مانند ترتسکی، زینوویف و کامنف نتوانسته است چنین سهل و ساده از اصول خود دست بردارد؟ (خنده)
سؤال میشود: روی چه مأخذی میتوان فرض کرد سران اپوزیسیون که بارها از اصول خود دست کشیده‌اند، بار دیگر از آن دست نکشند؟

آیا واضح نیست که خواست‌های ما مبنی بر این که اپوزیسیون از نظریات منشویکی خود دست بردارد، به هیچ وجه آن قدرها هم که کامنف سعی دارد جلوه دهد، برای سران اپوزیسیون مشکل نیست؟ (خنده) این اولین بار نیست که

بر آنان لازم می آید از نظریات خود دست بر دارند، پس چرا یک بار دیگر هم از آن دست بر ندارند؟ (خنده)

ت) یا حزب یا اپوزیسیون. کامنف می خواهد اطمینان دهد که از اپوزیسیونرها نمی توان طلب نمود از بعضی نظریات خود که با ایدئولوژی و برنامه‌ی حزب منافات دارد، دست بر دارند. من قبلاً گفتم که اگر گذشته و حال بلوک اپوزیسیون را در نظر بگیریم، معلوم میشود تا چه حد این اطمینان دادن‌های کامنف غیر جدی است. ولی لحظه‌ای فرض کنیم که حق با کامنف است. در آن صورت چه نتیجه‌ای به دست خواهد آمد؟ آیا حزب ما می تواند از نظریات خود، از معتقدات خود، از اصول خود دست بر دارد؟ آیا میتوان از حزب ما خواست که از نظریات خود و از اصول خود دست بر دارد؟ حزب به این عقیده‌ی صریح رسیده است که اپوزیسیون باید از نظریات ضد لنینی خود دست بکشد، در غیر این صورت اپوزیسیون مجبور خواهد بود از حزب خارج شود. اگر نتوان از اپوزیسیون خواست که از عقاید خود دست بر دارد، پس به چه دلیل ممکنست از حزب خواست تا از نظریات و عقاید خود درباره‌ی اپوزیسیون دست بر دارد؟ اما از اظهارات کامنف چنین بر می آید که اپوزیسیون نمی تواند از نظریات ضد لنینی خود دست بر دارد، ولی حزب باید از نظریات خود دائر به این که اگر اپوزیسیون از نظریات ضد لنینی خود دست بر ندارد ممکن نیست وی را در حزب باقی گذاشت، دست بکشد. چه منطقی در اینجا وجود دارد؟ (خنده. کف زدن‌ها)

کامنف به ما اطمینان میدهد که اپوزیسیونرها افراد دلاوری هستند و از معتقدات خود تا آخر مدافعه می کنند. من به مردانگی و متانت اصولی لیبرهای اپوزیسیون اعتقادی ندارم. من به خصوص مثلاً به مردانگی زینوویف و کامنف (خنده) چندان معتقد نیستم، که دیروز به ترتسکی دشنام می دادند و امروز با وی مغالزه میکنند. (یک صدا: "به بازی جفتک چهارکش عادت کرده‌اند".) ولی بیائیم و لحظه‌ای فرض کنیم که برای لیبرهای اپوزیسیون هنوز اندکی مردانگی و متانت اصولی باقی مانده باشد. روی چه اصلی میتوان فرض کرد که حزب مثلاً از زینوویف یا ترتسکی دارای مردانگی و متانت اصولی کم تری است؟ روی چه اصلی میتوان فرض کرد که برای حزب دست بر داشتن از معتقدات خود درباره‌ی اپوزیسیون و درباره‌ی همساز نبودن نظریات منشویکی اپوزیسیون با ایدئولوژی و برنامه‌ی حزب آسان تر است تا برای لیبرهای اپوزیسیون که هر آن نظریات خود را مانند دستکش عوض میکنند؟ (خنده)

آیا از اینجا واضح نمی شود که کامنف از حزب می خواهد تا از نظریات خود نسبت به اپوزیسیون و خطاهای منشویکی آن دست بر دارد؟ آیا کامنف

خیلی از حد خود پا فراتر نمی نهد؟ آیا او نمی خواهد اعتراف کند که تا این اندازه پا از حد خود فراتر هشتن خطرناک است؟
طرح مسئله چنین است: یا حزب یا اپوزیسیون، یا اپوزیسیون از نظریات ضد لنینی خود دست بر میدارد، و یا دست بر نمی دارد، - و در این صورت حتی خاطره‌ای هم از آن در حزب باقی نخواهد ماند. (بانگ‌های: "صحیح است!" کف زدن‌ها.)

ث) اپوزیسیون با سنن بلشویسم پیوند گسسته است. کامنف مدعی است که در سنن بلشویکی چنین چیزی وجود ندارد که از عضو حزب بخواهند تا از نظریات خود دست بر دارد. ناطقین کاملاً به اثبات رسانیدند که این صحیح نیست. واقعیات مؤید آنست که اظهارات کامنف کذب محض است.
مثلاً سؤال میشود: آیا در سنن بلشویکی آن چه که اپوزیسیون انجام آن را به خود اجازه داده و کماکان نیز اجازه میدهد، وجود دارد؟ اپوزیسیون فراکسیون تشکیل داده و آن را به حزبی داخل حزب بلشویکی ما مبدل نموده است. در کجا شنیده شده است که سنن بلشویکی به کسی اجازه داده باشد به چنین افتضاحی دست بزند؟ چه گونه میتوان از سنن بلشویکی سخن به میان آورد و در عین حال در داخل حزب انشعاب نمود و حزب جدید ضد بلشویکی در داخل آن تشکیل داد؟

از این گذشته اپوزیسیون با روشنفکران بورژوازی دسته بندی کرده، مطبوعه‌ی مخفی تشکیل داده و این روشنفکران بورژوازی هم به نوبه‌ی خود وارد دسته بندی با گارد سفیدی‌های علنی شده‌اند. سؤال میشود: چگونه میتوان از سنن بلشویکی سخن به میان آورد و به این افتضاح که با خیانت مستقیم نسبت به حزب و قدرت حاکمه‌ی شوروی هم مرز است دست زد؟

بالاخره اپوزیسیون از "خیابان" و از عناصر ضد پرولتاری استمداد طلبید و تظاهرات ضد حزبی و ضد شوروی بر پا نمود. چه گونه میتوان از سنن بلشویکی سخن به میان آورد و علیه حزب خود، علیه قدرت حاکمه‌ی شوروی خود از "خیابان" استمداد طلبید؟ آخر در کجا شنیده شده که سنن بلشویکی یک چنین افتضاحی را که با ضد انقلابی بودن آشکار هم مرز است، جائز شمرده باشد؟

آیا واضح نیست که کامنف برای آن از سنن بلشویکی دم میزند که پیوند گسستن با همین سنن را به خاطر منافع گروه ضد بلشویکی خود استتار نماید؟
استمداد از "خیابان" چیزی عاید اپوزیسیون نساخت، زیرا معلوم شد اپوزیسیون گروه ناچیزی است. ولی این گناه او نیست، بلکه بلائی برای اوست. اگر اپوزیسیون کمی نیرومندتر بود، چه میشد؟ آیا واضح نیست که در آن

صورت استمداد از "خیابان" به عصیان آشکار علیه حکومت شوروی مبدل می‌گردید؟ مگر درک این موضوع مشکل است که این اقدام اپوزیسیون در ماهیت امر به هیچ وجه با اقدام معروف اس‌ارهای چپ در سال ۱۹۱۸ فرقی ندارد؟ (بانگ‌های: "صحیح است!") قاعدتا! ما می‌بایست در مقابل چنین اقدامی فعالین اپوزیسیون را در ۷ نوامبر بازداشت می‌نمودیم. (بانگ‌های: "صحیح است!") کف زدن‌های ممتد. ما تنها از آن جهت بدین کار دست نزدیم که به آنها ترحم کردیم و جوانمردی نمودیم و خواستیم به آنها امکان داده باشیم تا در افکار خود تجدید نظر کنند. ولی آنها جوانمردی ما را حمل بر ضعف کردند. آیا واضح نیست که یاوه سرائی‌های کامنف درباره‌ی سنن بلشویکی یاوه سرائی پوچ و قلابی و منظور از آن استتار پیوند گسستن اپوزیسیون با همین سنن بلشویکی است؟

(ج) درباره‌ی وحدت موهوم و وحدت حقیقی. کامنف در اینجا درباره‌ی وحدت نغمه سرائی می‌کرد و به تمام معنی داد سخن میداد و از حزب تقاضا می‌کرد به یاری بشتابد و "به هر قیمتی شده" وحدت ایجاد کند. لیبرهای اپوزیسیون با سیاست وجود دو حزب به اصطلاح مخالفند. آنها، به اصطلاح طرفدار آنند که "به هر قیمتی شده" در حزب وحدت ایجاد شود. در صورتی که بی‌یقین بر ما معلوم است که در همان حینی که کامنف اینجا نغمه‌ی وحدت حزب را می‌سرود، همفکرانش در جلسات مخفی خود قطعنامه‌هایی صادر می‌کردند مبنی بر این که اظهارات اپوزیسیون درباره‌ی وحدت مانوری است برای حفظ قوای آنها و ادامه‌ی سیاست انشعابی آنان. از یک طرف - اپوزیسیونرها، در کنگره‌ی حزب لنینی درباره‌ی وحدت حزب نغمه سرائی می‌کنند و از طرف دیگر - مخفیانه برای انشعاب حزب، برای تشکیل حزب دوم و لطمه زدن به وحدت حزب، می‌کوشند. و آن وقت این را وحدت حزب "به هر قیمتی شده" - می‌نامند. آیا وقت آن نرسیده است که به این بازی تبه‌کارانه و شیادانه خاتمه داده شود؟

کامنف از وحدت سخن می‌گفت. وحدت با کی؟ وحدت با حزب و یا با شرباکف؟ آیا وقت آن نرسیده است که بفهمند وحدت لنینیست‌ها با حضرات شرباکف‌ها در یک حزب ممکن نیست؟

کامنف از وحدت سخن می‌گفت. وحدت با کی؟ وحدت با ماسلوف، سوارین یا با کمینترن و حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی؟ آیا وقت آن نرسیده است که بفهمند در عین وحدت با ماسلوف‌ها و سوارین‌ها نمی‌توان از وحدت با حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی و کمینترن سخن به میان آورد؟ آیا

وقت آن نرسیده است که بفهمند وحدت نظریات لنینی با نظریات منشویکی اپوزیسیون ممکن نیست؟

جمع کردن لنین با آبراموویچ در یک جا؟ خیر رفقا، این ممکن نیست! وقت آنست که به این بازی شیادانه خاتمه داده شود.

از اینروست که به نظر من، گفته‌های کامنف درباره‌ی وحدت "به هر قیمتی شده" بازی ریاکارانه‌ایست که برای فریب حزب انجام می‌گیرد.

برای ما وحدت حقیقی لازم است، نه وحدت بازی. آیا در حزب ما وحدت حقیقی، وحدت لنینی وجود دارد؟ آری وجود دارد. هنگامی که ۹۹ درصد حزب ما برله حزب و علیه اپوزیسیون رأی میدهند، این آن چنان وحدت حقیقی و واقعی پرولتاری است که تا کنون نظیر آن در حزب ما وجود نداشته است. به کنگره‌ی حزب بنگرید، در بین اعضاء کنگره حتی یک نماینده هم از اپوزیسیون نیست. (کف زدن‌ها) اگر این وحدت حزب لنینی ما نیست، پس چیست؟ و همین است که ما آن را وحدت لنینی حزب بلشویک می‌نامیم.

(چ) "اپوزیسیون - کارش تمام است!" حزب آن چه از دستش بر می‌آمد انجام داد تا مگر اپوزیسیون را به راه لنینی هدایت نماید. حزب نهایت ملایمت و جوانمردی را ابراز داشت تا امکان دهد اپوزیسیون در افکار خود تجدید نظر کند و خطاهای خویش را جبران نماید. حزب به اپوزیسیون پیشنهاد کرد آشکارا و شرافتمندانه در برابر تمام حزب، از نظریات ضد لنینی خود دست کشد. حزب به اپوزیسیون پیشنهاد کرد به خطاهای خود اعتراف کند و آنها را تقبیح نماید، تا یک بار برای همیشه از قید آنها برهد. حزب به اپوزیسیون پیشنهاد کرد هم از لحاظ ایده‌ای و هم از لحاظ سازمانی کاملاً خلع سلاح گردد.

مقصد حزب از این کار چیست؟ این است که موضوع اپوزیسیون را خاتمه دهد و به کار مثبت پردازد. سرانجام حزب می‌کوشد اپوزیسیون را منحل نماید و امکان یابد کاملاً دست به کار امر خطیر ساختمانی شود. لنین در کنگره‌ی دهم گفت:

« اکنون دیگر اپوزیسیون لازم نیست.... برای اپوزیسیون اکنون دیگر همه چیز پایان یافته و کارش تمام است، دیگر اپوزیسیون برای ما بس است! » [۲۴]

حزب مایل است که سرانجام این شعار لنین در صفوف حزب ما عملی گردد. (کف زدن‌های ممتد)

اگر اپوزیسیون خود سلاح بر زمین نهد - چه بهتر. ولی اگر سلاح بر زمین نگذارد - ما خود آن را خلع سلاح می‌کنیم. (بانگ‌های: "صحیح است!")
(کف زدن‌ها)

۳ - نتیجه

از نطق کامنف دیده میشود که اپوزیسیون قصد ندارد کاملاً خلع سلاح شود. اظهاریه‌ی اپوزیسیون مورخه ۳ دسامبر همین را نشان میدهد. چنین به نظر میرسد که اپوزیسیون بیرون ماندن از حزب را ترجیح میدهد. چه مانعی دارد، - بگذار از حزب بیرون ماند. این که آنها ترجیح می‌دهند از حزب بیرون بمانند، این که آنها خود را از حزب جدا می‌کنند، - نه چیز دهشتناک و خاصی است و نه تعجب آور. اگر تاریخ حزبمان را از نظر بگذرانیم، روشن میشود که همیشه هنگام چرخش‌های جدی حزب ما، تعدادی از لیبرهای قدیمی از ارابه‌ی حزب بلشویک به بیرون پرتاب شده، جا را برای اشخاص تازه باز کرده‌اند. چرخش - امری جدی است. چرخش برای کسانی که در ارابه‌ی حزبی محکم نه نشسته‌اند؛ خطرناک است. هنگام چرخش هر کسی نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند. همین که ارابه‌ی سریع چرخید، می‌بینید بعضی‌ها از آن به بیرون پرتاب شده‌اند.
(کف زدن‌ها)

سال ۱۹۰۳، دوران کنگره‌ی دوم حزبمان را در نظر بگیریم. این دوران، دوران چرخش حزب از سمت سازش با لیبرال‌ها به سمت مبارزه‌ی حیاتی و مماتی با بورژوازی لیبرال و دوران چرخش از دوران تدارک مبارزه علیه تزاریسیم به دوران مبارزه‌ی آشکار با آن به منظور قلع و قمع کامل تزاریسیم و فئودالیسم بود. در آن موقع در رأس حزب یک گروه شش نفری قرار داشت: پلخانف، زاسولیچ، مارتف، لنین، آکسلرود، پوترسوف. چرخش برای پنج نفر از اعضاء این گروه شش نفری فلاکت بار گردید. آنها از ارابه به بیرون پرتاب شدند. تنها لنین پا بر جای ماند. (کف زدن‌ها) - نتیجه این طور شد که لیبرهای قدیمی حزب، مؤسسین حزب (پلخانف، زاسولیچ، آکسلرود) به اضافه‌ی دو جوان (مارتف و پترسوف) در مقابل یک جوان دیگر یعنی لنین قرار گرفتند. اگر شما بدانید در آن موقع چه شیون‌ها و گریه و زاری‌ها شد که آری حزب نابود خواهد شد، حزب برپا نخواهد ماند و بدون لیبرهای قدیمی هیچ کاری از پیش نخواهد رفت. ولی شیون‌ها و شکوه‌ها باطل شد و واقعیات برجای ماند. واقعیات این بود که به خصوص در نتیجه‌ی کناره‌گیری آن ۵ نفر بود که حزب توانست

در صراط مستقیم قرار گیرد. اکنون بر هر بلشویکی روشن است که بدون مبارزه‌ی قطعی لنین با گروه ۵ نفری و بر کنار ساختن گروه ۵ نفری، حزب ما نمی‌توانست به صورت حزب بلشویک‌ها در آید که قادر است پرولتارها را در انقلاب علیه بورژوازی هدایت نماید. (بانگ‌های: "صحیح است!")

دوران بعدی، دوران سال‌های ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸، را بگیریم. این دوران دوران چرخش حزب ما از سمت مبارزه‌ی انقلابی آشکار علیه تزاریسیم به طرق غیر مستقیم مبارزه و استفاده از همه و هر نوع امکانات لگال - از صندوق‌های بیمه گرفته تا تریبون دوما بود. این دوران، دوران عقب نشینی پس از شکست ما در انقلاب سال ۱۹۰۵ بود. این چرخش، اسلوب‌های نوینی را در مبارزه ایجاب میکرد تا بدان وسیله بتوانیم نیروهای خود را گرد آوریم و مجدداً به مبارزه‌ی آشکار انقلابی علیه تزاریسیم بپردازیم. ولی چرخش مزبور برای تعداد زیادی از بلشویک‌های قدیمی فلاکت بار گردید. آکسنسکی از ارابه به بیرون پرتاب شد. وی زمانی به هیچ وجه بلشویک بدی نبود. باگدانف به بیرون پرتاب شد. او یکی از جدی‌ترین سران حزب بود. روزکف عضو سابق کمیته‌ی مرکزی حزب ما به بیرون پرتاب شد. و قس علیهذا. میتوان گفت در آن موقع شیون و زاری در مورد نابودی حزب، کم‌تر از سال ۱۹۰۳ نبود. ولی شیون‌ها باطل شد و واقعیات بر جای ماند. و اما واقعیات حاکی از آن بود که هر آینه حزب ما از افراد مردد و کسانی که مانع پیشرفت امور انقلابی بودند، تصفیه نمی‌گشت، در شرایط نوین مبارزه نمی‌توانست در صراط مستقیم قرار گیرد. هدف مساعی لنین در آن موقع چه بود؟ تنها یک چیز و آن این که هر چه زودتر حزب را از عناصر نا استوار ندبه و زاری کن آزاد نماید تا این عناصر جلوی دست و پا را نگیرند. (کف زدن‌ها.)

رفقا، اینست چگونگی رشد حزب ما.

حزب ما پیکر جاندار است. در حزب ما نیز مانند هر پیکر دیگری فعل و انفعال انجام می‌گیرد: آن چه کهنه و سپری شده است، ساقط میشود (کف زدن‌ها)، آن چه نو است و رویان است، زندگی میکند و تکامل می‌یابد. (کف زدن‌ها) دسته‌ای خواه در بالا و خواه در پائین کنار میروند. نوها خواه در بالا و خواه در پائین رشد میکنند و کار را به پیش می‌برند. حزب ما بدین طرز رشد کرده است. و در آتیه نیز با همین طرز رشد خواهد کرد.

درباره‌ی دوران کنونی انقلاب ما نیز عین همین مطلب صادق است. ما اکنون دورانی را می‌گذرانیم که چرخشی از سمت احیاء صنایع کشاورزی به سمت تجدید ساختمان تمام اقتصادیات ملی و تجدید سازمان آن بر پایه‌ی فنی نوین صورت می‌گیرد، و این هنگامیست که ساختمان سوسیالیسم دیگر تنها یک

دورنما نبوده بلکه کار زنده‌ی عملی است که لازمه‌ی آن غلبه بر جدی‌ترین دشواری‌های داخلی و خارجی است.

شما میدانید که این چرخش برای لیدرهای اپوزیسیون ما، که از دشواری‌های نوین می‌ترسند و به فکر آن افتاده‌اند که حزب را به سوی تسلیم‌طلبی سوق دهند، فلاکت بار شد. و اگر اکنون بعضی از لیدرها که خواسته‌اند محکم در ارابه بنشینند، از آن به بیرون پرتاب می‌شوند، این امر به هیچ وجه تعجب‌آور نیست. این امر تنها گریبان حزب را از قید کسانی که به دست و پای وی می‌پیچند و مانع پیشروی حزب می‌گردند، رها می‌سازد. از قرار معلوم آنها جداً می‌خواهند گریبان خود را از قید ارابه‌ی حزبی ما رها سازند. چه مانعی دارد: اگر بعضی از لیدرهای قدیمی که به زباله مبدل شده‌اند، قصد دارند خود را از ارابه به بیرون پرتاب کنند، بفرمایند راه برایشان باز است! (کف زدن‌های شور انگیز ممتد و تمام‌کنگره از جای بر می‌خیزد و به افتخار رفیق استالین هلهله سر می‌دهد.)

روزنامه‌ی "پراودا" شماره‌های ۲۷۹ و ۲۸۲
مورخه‌ی ۶ و ۹ دسامبر سال ۱۹۲۷.

توضیحات

[۱] - کنگره‌ی پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی از ۲ تا ۱۹ دسامبر سال ۱۹۲۷ در مسکو جریان داشت. کنگره در اطراف مسائل زیرین به بحث و مذاکره پرداخت:

گزارش سیاسی و سازمانی کمیته‌ی مرکزی، گزارش کمیسیون تفتیش مرکزی، گزارش کمیسیون کنترل مرکزی - کمیسیون نظارت کارگری - دهقانی، گزارش هیئت نمایندگی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی در کمیته‌ی اجرایی‌ی کمینترن، رهنمودهای مربوط به تنظیم نقشه‌ی پنج ساله توسعه و ترقی اقتصاد ملی و گزارش درباره‌ی کار در ده. کنگره پس از این که گزارش کمیسیون کنگره را در موضوع اپوزیسیون استماع نمود به انتخاب ارگان‌های مرکزی حزب پرداخت. رفیق استالین در سوم دسامبر گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی و در ۷ دسامبر پایان سخن خود را ایراد نمود. کنگره در ۱۲ دسامبر رفیق استالین را به عضویت کمیسیون مأمور تنظیم قطعنامه‌ی مربوط به گزارش درباره‌ی کار هیئت نمایندگی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی در کمیته‌ی اجرایی‌ی کمینترن انتخاب کرد. کنگره خط مشی سیاسی و سازمانی کمیته‌ی مرکزی حزب را تأیید نمود و به وی مأموریت داد در آینده نیز سیاست صلح و تحکیم قدرت دفاعی اتحاد شوروی را تعقیب نماید، بدون کند ساختن نواخت سابق، صنعتی ساختن سوسیالیستی کشور را ادامه دهد، قطاع سوسیالیستی را خواه در شهر و خواه در ده توسعه داده، بدان تحکیم بخشد و در سمت بر انداختن عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ملی گام بر دارد. کنگره قراری صادر نمود مبنی بر این که دامنه‌ی دسته جمعی کردن کشاورزی با تمام قوا گسترش یابد و نیز نقشه‌ای درباره‌ی توسعه‌ی کلخوزها و سوخوزها طرح نمود و درباره‌ی شیوه‌های مبارزه در راه دسته جمعی کردن کشاورزی دستوراتی داد. کنگره‌ی پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی به نام کنگره‌ی کلکتیویزاسیون (دسته جمعی کردن) زینت بخش صفحات تاریخ حزب گردید. کنگره برای تنظیم نخستین نقشه‌ی پنج ساله‌ی اقتصاد ملی اتحاد شوروی رهنمود داد. کنگره در قرارهای خود راجع به اپوزیسیون که هدف آنها منحل ساختن دسته بندی ترسکیستی - زینوویفی بود، مقرر داشت که اختلافات بین حزب و اپوزیسیون دامنه یافته و به اختلافات برنامه‌ای مبدل شده است، و اپوزیسیون ترسکیستی راه مبارزه‌ی ضد شوروی را در پیش گرفته است. کنگره اعلام داشت که تعلق به اپوزیسیون ترسکیستی و ترویج نظریات آن با باقی ماندن در صفوف حزب بلشویک همساز نیست. کنگره

تصویب‌نامه‌ی جلسه‌ی مشترک کمیته‌ی مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی (مورخه نوامبر سال ۱۹۲۷) را درباره‌ی اخراج ترتسکی و زینوویف از حزب تصویب نمود و مقرر داشت تمام فعالین دسته بندی ترتسکیستی - زینوویفی از حزب اخراج گردند. (درباره‌ی کنگره‌ی پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی مراجعه شود به ترجمه‌ی فارسی کتاب "تاریخ مختصر حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی"، چاپ مسکو، ص. ۴۶۸ - ۴۷۰).

[۲] - منظور گندم، جو، چاودار، جو دوسر و ذرت است.

[۳] - مراجعه شود به ترجمه‌ی فارسی اثر رفیق استالین: "گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی مورخه‌ی ۱۸ دسامبر سال ۱۹۲۵"، چاپ مسکو، ص. ۳ - ۱۱۲.

[۴] - منظور اعلامیه‌ایست که بانک داران و صاحبان صنایع و بازرگانان آمریکا و انگلستان و کشورهای دیگر در اکتبر سال ۱۹۲۶ منتشر ساخته‌اند. در این اعلامیه طلب میشد که محدودیت‌های گمرکی که از طرف دول اروپائی مقرر گردیده و در ماهیت امر تلاشی است که از طرف سرمایه‌داران انگلیس و آمریکا برای استقرار سیادت خود در اروپا به عمل می‌آمد، ملغی گردد.

[۵] - "وؤردس وؤرک" ("World's Work") - نام مجله‌ی ناشر افکار محافل حاکمه‌ی بورژوازی بزرگ آمریکا بود. این مجله از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۳۲ در شهر گاردن - سیتی (از استان نیویورک) منتشر میشد.

[۶] - کنفرانس سه گانه که برای بحث درباره‌ی مسائل مربوط به تقلیل تسلیحات دریائی در ژنو (سوئیس) تشکیل شده بود از ۲۰ ژوئن تا ۴ اوت سال ۱۹۲۷ جریان داشت.

[۷] - در ۳۰ نوامبر سال ۱۹۲۷ چهارمین دوره‌ی اجلاس‌هی کمیسیون تدارکاتی جامعه ملل مأمور تشکیل کنفرانس خلع سلاح تشکیل شد. هیئت نمایندگی شوروی در کمیسیون مزبور متن اعلامیه‌ای را قرائت نمود که در آن پیشنهاد میشد برنامه‌ی خلع سلاح همگانی و کامل به مرحله‌ی عمل گذارده شود. ولی طرح پیشنهادی شوروی درباره‌ی خلع سلاح رد شد.

[۸] - "سیستم لوکارنو" - مجموع قراردادها و موافقتنامه‌هایی بود که بین دول امپریالیستی در تاریخ ۵ - ۱۶ اکتبر سال ۱۹۲۵ در کنفرانس لوکارنو (سوئیس) به امضاء رسیده بود. هدف این قراردادها و موافقتنامه‌ها تثبیت نظامی بود که به موجب قرارداد صلح ورسای پس از جنگ در اروپا برقرار گردید و نیز هدف آنها این بود که از آلمان علیه اتحاد شوروی استفاده شود.

[۹] - منظور قتل فرانس فردیناند ولیعهد اتریش در سراجئو (بوسنی) بود که در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ به دست ناسیونالیست‌های صربستان انجام گرفت و در نتیجه بهانه‌ای برای برافروختن نائزهی جنگ امپریالیستی جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸، به دست داد.

[۱۰] - قانون مربوط به اتحادیه‌ها که در سال ۱۹۲۷ از طرف دولت محافظه کار انگلستان وضع گردید، اعتصاب شکنی را ترغیب می نمود، فعالیت اتحادیه‌ها را در مورد جمع آوری وجوه برای هدف‌های سیاسی محدود می ساخت و ورود کارمندان دولت را در اتحادیه‌های منتسب به کنگره‌ی تردیونیون‌ها و حزب لیبرالیست غدغن میکرد. این قانون به دولت حق میداد هر اعتصابی را غیر قانونی اعلام نماید.

[۱۱] - قانون "تسلیح ملل" که در مارس ۱۹۲۷ از طرف مجلس نمایندگان فرانسه به تصویب رسیده بود جزئی از نقشه‌ی عمومی تجدید سازمان ماشین جنگی امپریالیسم فرانسه و تدارک جنگ جدید بود. قانون مزبور این اقدامات را پیش بینی میکرد: میلیتاریزاسیون (نظامی کردن) زندگی سیاسی و اقتصادی کشور، بسیج کلیه‌ی اهالی، خواه در فرانسه و خواه در مستعمرات آن در صورت جنگ؛ نظامی کردن اتحادیه‌ها و سایر سازمان‌های کارگری؛ الغاء حق اعتصاب؛ افزایش تعداد افراد ارتش و استفاده از آن برای سرکوب برآمدهای انقلابی پرولتاریای فرانسه و ملل ستمکش مستعمرات.

[۱۲] - اعتصاب همگانی و اعتصاب کارگران معادن انگلستان در نتیجه‌ی تجاوز کارفرمایان به سطح زندگی طبقه‌ی کارگر برپا شد. معدنچیان در پاسخ لاک آئوتی که صاحبان معادن به مناسبت استتکاف معدنچیان از موافقت با تقلیل دستمزد و افزایش ساعات روز کار اعلام گردیده بود، روز اول ماه مه ۱۹۲۶ اعلان اعتصاب نمودند. روز ۳ مه به علامت همبستگی با معدنچیان یک اعتصاب همگانی آغاز گردید که در آن چند میلیون کارگر متشکل از مهم‌ترین بخش‌های صنایع و حمل و نقل شرکت ورزیدند. در ۱۲ مه در بحبوحه‌ی

مبارزه‌ی کارگران، سران شورای کل تردیونیون‌های انگلستان به کارگران اعتصابی خیانت ورزیده، اعتصاب همگانی را پایان یافته اعلام نمودند. ولی مبارزه‌ی معدنچیان ادامه یافت. فقط فشار وارده از طرف حکومت و کارفرمایان و دشواری وضع مادی معدنچیان در نوامبر ۱۹۲۶ آنها را مجبور نمود به اعتصاب خاتمه داده با شرایط صاحبان معادن موافقت کنند.

[۱۳] - سخن بر سر بر آمد انقلابی پرولتاریای وین در ۱۵ - ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۷ است. علت بر آمد مزبور این بود که دادگاه بورژوازی وین دسته‌ای از فاشیست‌های قاتل چند کارگر را تبرئه نموده بود. این تظاهرات که به طور خود به خودی بر پا شده بود، دامنه یافت و به قیامی مبدل گردید که با نبردهای خیابانی علیه پلیس و ارتش توأم بود. قیام در اثر خیانت رهبران سوسیال دموکرات اتریش سرکوب شد.

[۱۴] - ساکو و وانستی - دو تن از کارگران ایتالیایی بودند که به ایالات متحده‌ی آمریکا مهاجرت نموده بودند. ساکو و وانستی در ۵ مه ۱۹۲۰ در بروکتن (از ایالت ماساچوست) به اتهام سرپا دروغین قتل و دزدی، دستگیر شده و در سال ۱۹۲۱ از طرف دادگاه ارتجاعی آمریکا حکم اعدام درباره‌ی آنها صادر گردید. میلیون‌ها زحمتکش در سراسر جهان به علامت اعتراض علیه حکم دادگاه دست به تظاهرات توده‌ای زده، میتینگ‌ها و اعتصابات بر پا نمودند. ساکو و وانستی در ۲۳ اوت ۱۹۲۷ اعدام گردیدند.

[۱۵] - کنگره‌ی جهانی دوستان اتحاد جماهیر شوروی از ۱۰ تا ۱۲ نوامبر سال ۱۹۲۷ در مسکو بر پا بود. کنگره‌ی مزبور بنا به ابتکار هیئت‌های نمایندگی خارجی که به مناسبت جشن دهمین سال انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به اتحاد شوروی آمده بودند، تشکیل گردید. در کنگره‌ی مزبور ۹۴۷ نماینده از ۴۳ کشور حضور داشتند. شرکت کنندگان کنگره گزارش‌هایی درباره‌ی نتایج ساختمان سوسیالیستی در اتحاد شوروی طی ده سال موجودیت آن و نیز درباره‌ی دفاع از نخستین دولت پرولتاری جهان در مقابل خطر جنگ، استماع نمودند. بیانیه‌ای که از طرف کنگره به تصویب رسید با شعار زیر خطاب به زحمتکشان تمام جهان پایان می یافت:

« با تمام قوا و وسائل پیکار کنید و از اتحاد شوروی، میهن زحمتکشان، تکیه گاه صلح، کانون نجات، دژ سوسیالیسم دفاع نمائید و آن را حراست کنید! »

[۱۶] - منظور حمله‌ی پلیس انگلستان به نمایندگی بازرگانی شوروی و به آرکوس (شرکت مختلط بازرگانی شوروی با انگلستان) در لندن است که در ۱۲ مه ۱۹۲۷ به دستور دولت محافظه کار انگلستان انجام گرفت.

[۱۷] - پی. ل. وایکوف (۱۸۸۸ - ۱۹۲۷) - نماینده‌ی مختار اتحاد شوروی در لهستان بود که در ۷ ژوئن ۱۹۲۷ در ورشو به توسط افراد گارد سفید به قتل رسید.

[۱۸] - ایدئولوژی اسمنووفی - جریان سیاسی بورژوازی بود که در سال ۱۹۲۱ در خارجه از روشنفکران گاردهای سفید روسیه به وجود آمد. در رأس اسمنووفی‌ها گروهی مرکب از ن. ئوستریالف، یو. کلوچنیکف و سایرین قرار داشتند که مجله‌ی "اسمنا - وخ" را منتشر می ساختند. اسمنووفی‌ها مبین نظریات بورژوازی نوین و روشنفکران بورژوازی مقیم روسیه‌ی شوروی بودند که به مناسبت معمول شدن سیاست اقتصادی (نپ)، امیدوار بودند رژیم شوروی را به تدریج مطابق با روح دموکراسی بورژوازی قلب ماهیت دهند.

[۱۹] - و. ای. لنین: - طرح و مستخرجات مربوط به رساله‌ی "مالیات جنسی" - (رجوع شود به چاپ چهارم روسی کلیات لنین، جلد ۲۳، ص. ۳۰۱).

[۲۰] - "ترود" - روزنامه‌ی یومیه، ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی است که از ۱۹ فوریه سال ۱۹۲۱، در مسکو منتشر میشد.

[۲۱] - و. ای. لنین: نامه به و. م. مولوتف درباره‌ی طرح گزارش سیاسی در کنگره‌ی یازدهم حزب (رجوع شود به چاپ چهارم روسی کلیات آثار لنین، جلد ۳۳، ص. ۲۲۳ - ۲۲۴).

[۲۲] - رجوع شود به ترجمه‌ی فارسی قسمت دوم جلد اول، آثار منتخبه‌ی لنین، چاپ مسکو، ص. ۶۸۵.

[۲۳] - شورای کل - ارگان اجرائیه‌ی کنگره‌ی تردیونیون‌های انگلستان بود که نخستین بار در سال ۱۹۲۱ انتخاب گردید.

[۲۴] - و. ای. لنین: پایان سخن گزارش کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی دهم
حزب کمونیست (ب) روسیه، مورخه‌ی ۹ مارس سال ۱۹۲۱، (رجوع شود به
چاپ چهارم روسی کلیات آثار لنین، جلد ۳۲، ص. ۱۷۷).

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

toufan@toufan.org

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران